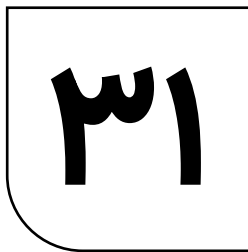




رهنامه پژوهش



مدیریت ترویج پژوهش
معاونت پژوهش حوزه های علمیه

صاحب امتیاز | معاونت پژوهش حوزه های علمیه
مدیر مسئول | حجت الاسلام والمسلمین ابوالقاسم مقیمی حاجی
ناظر کیفی | سید علی عماد
سر دبیر | حجت الاسلام والمسلمین محمد صالح مازنی

دبیر سرویس پرونده علم | امیر عمو غلامی
دبیر سرویس سیره بزرگان | محمدحسین فروغی
مدیر اجرایی | رضا ثانی
مصاحبه کننده | مصطفی رحیمی
هیئت تحریریه | امیر عمو غلامی، مهدی محقق فر، مهدی طهماسبی،
ابراهیم ابراهیمی، کامران عطار کاشانی، مصطفی کاویانی

با تشکر از همکاری علی توحیدی نژاد و مشاوره اساتید گرانقدر استاد
رضا اسلامی، استاد زارعی سیزواری، استاد خادمی کوشا، استاد محمد
مهدی احسانی فر.

حروف نگار | علی جواد دهقانی
ویراستار | علیرضا سالوند

مدیر هنری و طراح گرافیک | محمد صداقت | mohsed.ir
عکاس | مصطفی معراجی
طراحی لوگو (نامواره) | میثم اشعری

توزیع و اشتراک | علی مهدوی
تلفن توزیع و امور مشترکین | ۰۹۱۹۵۸۷۶۰۴۰
نشانی | قم، صندوق پستی: ۳۷۱۶۵/۱۳۳

ارتباط با سردبیر: ۰۹۳۷۳۴۳۷۲۹۱
پست الکترونیک: rahnameh@yahoo.com

مطالب درج شده در این نشریه، الزاماً دیدگاه مسئولان نشریه نیست.

فهرست مطالب

سیر تطور و تاریخ علم اصول.....	۵
سیر علم اصول در تاریخ.....	۱۷
منظورهای متفاوت در بحث تطور علم اصول.....	۲۳
پایان نامه‌های فقه و اصول.....	۲۸
تدوین کتاب‌های اصولی.....	۳۱
تحوالات مطلوب در علم اصول فقه.....	۳۶
درباره رابطه اعتبار و علم اصول.....	۴۳
«نگاه درجه دوم» به دانش اصول.....	۴۹
درآمدی بر روش آموزش و پژوهش در علم اصول.....	۶۴
اهمیت و جایگاه علم اصول در تحصیلات حوزوی.....	۶۹
موضوع شناسی به مثابه دانشی نو.....	۷۴
روند استنباط و کاستی های علم اصول.....	۸۳



سیر تطور و تاریخ علم اصول

در گفت و گو با حجت الاسلام و المسلمین محمدرضا ضمیری

حجت الاسلام و المسلمین محمدرضا ضمیری (۱۳۴۶-۱۴۰۰ش)، تحصیلات حوزوی خود را نزد اساتیدی همچون حضرات آیات وحید خراسانی و میرزا جواد تبریزی فراگرفت. ایشان علاوه بر تدریس دروس خارج فقه و اصول و تدریس در دانشگاه، مدیر گروه قرآن و اندیشه اجتماعی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی و نیز رئیس مدارج علمی حوزه‌های علمیه نیز هست. از آثار متعدد ایشان می‌توان به «دانشنامه اصولیان شیعه»، «تحلیل مبانی انسان‌شناختی انقلاب اسلامی»، «جستاری در اندیشه فقهی مذاهب»، «کارکردهای انتظار سازنده در اصلاح ناپهنجاری‌های اجتماعی»، «الگوی جامعه امن در عصر انتظار» و «حقایق پیرامون مصحف فاطمه سلام الله علیها» اشاره کرد.

خلاصه: در گفتگو با استاد گرامی برای شناخت سیر تطور و تاریخ علم اصول ایشان ضمن اشاره به نقش ائمه علیهم‌السلام در شکل‌گیری این علم با توجه به روایات ذکر شده از این بزرگواران به ذکر فرضیه‌ها و افراد مطرح به عنوان موسس و مدون علم اصول می‌پردازند و با توجه به قدمت تاریخی هشام بن حکم، مقدم بودن شیعه در تدوین این علم را به حقیقت نزدیکتر می‌دانند. استاد دو مسئله تاسیس قواعد اصول و تک‌نگاری‌ها را از ویژگی‌های دوره اول تاریخ علم اصول می‌دانند. در ادامه با ذکر مراحل مختلف تاریخی علم اصول هر مرحله را به همراه افراد موثر و مطرح آن و ابداعات و تحولات که ایجاد نمودند شرح می‌دهند و به طور مثال شروع مرحله دوم را کتاب تذکره شیخ مفید می‌داند که اولین نوشته اصولی در دسترس ماست و از ویژگی‌های آن قرآن‌محوری و عقل‌گرایی می‌باشد. و یا افرادی چون سید مرتضی، محقق حلی، علامه حلی، شهید اول و ثانی، صاحب معالم و همچنین عصر اخباریون و دلایل ایجاد آنها و تاثیرات مثبت و منفی که داشتند و افراد مطرح تا عصر حاضر را شرح و توضیح می‌دهند.

«وفیات الاعیان» معتقدند قاضی ابویوسف است که شاگرد ابوحنیفه بوده یا بعضی می‌گویند محمد بن حسن شیبانی بوده که کتاب «الاستحسان» را نوشته است، یک قول هم هشام بن حکم است که سیدحسین صدر در کتاب «تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام» علوم شریعه را مطرح می‌کند و اولین بار کتاب «الالفاظ و مباحثها» و کتاب «الاخبار» را مطرح می‌کند. بعضی هم معتقدند شافعی که در سال ۲۰۴ وفات کرده و کتاب «الرساله» را نوشته اولین نفر بوده است؛ این رساله در زمان خود شافعی دو چاپ خورده که یکی رساله‌ای قدیمی است که هنگامی بوده که شافعی در بغداد بوده، سپس به مصر هجرت می‌کند و در آن جا کتاب دیگری به نام «الرساله الجدیدة» می‌نویسد که در آن، مباحث را تغییر می‌دهد و به این شکل چاپ می‌کند. فعلاً کتاب «الرساله» در اختیار ما است، اما از نظر قدمت تاریخی چون هشام متوفای سال ۱۷۹ است، از همه این افرادی که نام برده شد در تدوین علم اصول تقدّم تاریخی دارد که کتاب «الالفاظ و مباحثها» و کتاب «الاخبار» را نوشته است و می‌توانیم بگوییم تقدّم شیعه در علم اصول فقه وجه دارد و شاگردان ائمه علیهم‌السلام در تألیف علم اصول پیشگام بوده‌اند. در کتاب «دانشنامه» اسم حدود بیست نفر از شاگردان ائمه علیهم‌السلام را آورده‌ایم، مثل هشام، ابن ابی عمیر، حسن بن علی بن فضال، فضل بن شاذان و... البته همه عمدتاً تک‌نگاری دارند، نه این که یک کتاب جامع باشد. معمولاً هر علمی ابتدا با تک‌نگاری شروع می‌شود. دوره ائمه اطهار علیهم‌السلام دو بحث صورت گرفت: یکی ارائه قواعد کلی استنباط بود که دو روایت، یکی از

رهنامه: موضوع گفت‌وگو سیر تطور و تاریخ علم اصول است؛ لطفاً تاریخ علم اصول را تبیین کنید.

استاد: در روایتی از امام علی علیه‌السلام به بحث ناسخ، منسوخ، عام و خاص اشاره شده است و یک روایت دیگر، راویان را دسته‌بندی می‌کند. ریشه‌های قواعد اصولی در کلمات معصومین علیهم‌السلام، از امیرالمومنین علیه‌السلام است و سپس در عصر امام باقر و امام صادق علیهم‌السلام قواعد اصولی زیادی مطرح می‌شود. اکنون این مجموعه در چند کتاب جمع شده است، مثل «الفصول المهمه فی اصول الائمه» شیخ حر عاملی، «اصول الاصلیه» فیض کاشانی، «الاصول الاصلیه و القواعد الشرعیه» سیدعبدالله شبر و «اصول آل رسول» سیدهاشم خوانساری. این کتاب‌ها روایاتی که ائمه علیهم‌السلام با موضوع مباحث اصولی داشته‌اند را مطرح کرده‌اند. ما در «دانشنامه» آن‌ها را آورده‌ایم و مواردی را در این جا بیان می‌کنیم. این در مورد تأسیس قواعد است؛ یعنی اولین بار چه کسانی این قواعد اصولی را مطرح کردند؟ مثلاً در تعارض خبرین از ائمه علیهم‌السلام، روایت مقبوله عمر بن حنظله را داریم که مرفوعه است و علامه آن را نقل کرده است. این‌ها همه نشان می‌دهد در روایات تعارض داریم. درباره اجتهاد در زمان ائمه علیهم‌السلام، در دانشنامه سخن گفته‌ایم، اما درباره این که مدون و تدوین‌کننده علم اصول چه کسی بوده و اولین بار چه کسی کتاب نوشته، پنج نظریه وجود دارد: بعضی معتقدند ابوحنیفه اولین بار کتاب نوشته است. بعضی هم مثل ابن خلکان در

و ما آن‌ها را تفکیک کردیم» که این خیلی مهم است. البته سیدمرتضی کتاب «الخلاف فی اصول الفقه» را داشته، ولی چاپ نشده است. می‌گویند سیدمرتضی فرصت نکرده آن را تکمیل کند.

رهنامه: به دست ما نرسیده است؟

استاد: نه، نرسیده است. لذا آرای که سیدمرتضی داشته این است که خبر واحد را می‌گوید، گرچه عقلاً ممکن است، ولی شرعاً تعدی به آن صورت نگرفته است. این خبر واحد خیلی مهم است و هر موضعی که به این مسئله بگیریم در کل اصول خودش را نشان می‌دهد خیلی عجیب است. حالا می‌رسیم اصلاً دعوای انسداد و انفتاح روی همین خبر واحد است.

رهنامه: اگر خبر واحد حجت باشد دیگر انسداد معنا ندارد؟

استاد: اگر حجت ندانید باب علمی سد می‌شود و از این رو آقای خوئی می‌گوید: اگر کسی قائل باشد خبر واحد حجت است و ظواهر را حجت بداند باب علمی مفتوح می‌شود، اما اگر این‌ها را قبول نکند باب علمی منسد می‌شود، چون دیگر اماره‌ای نداریم. خبر متواتر که کم داریم، آیات هم معمولاً کلی است. درست است پانصد آیه در احکام داریم، اما خیلی کم است. اجماع را قبول نمی‌کنند و می‌گویند اجماع محصل نداریم و اجماع منقول هم که عمدتاً در فرائض استفاده می‌کنند حجت نیست. عقل هم کم است و مباحث مستقلات عقلی کم است و ملازمات اندک است. ولی بیشتر سراغ روایات می‌رویم و آن خبر واحد است. سیدمرتضی خبر واحد را از نظر شرعی حجت نمی‌داند و قائل به حجیت مفاهیم نیز نیست؛ نه مفهوم شرط و نه مفهوم وصف و عدد، ولی مفهوم شرط و غایت را قائل نیست. حتی ایشان معتقد است امر دلالت بر وجوب نمی‌کند. سیدمرتضی ادیب بوده و در خیلی جاهای دیگر می‌گوید: این مفاهیمی که شما می‌گویید، از لفظ بر نمی‌آید. از افرادی که در آن دوره بودند سالار دیلمی است که کتاب «التقریب یا التهذیب» را نوشته که آن هم در اختیار ما نیست. به هر حال یک سری کتاب‌هایی وجود داشته که حتی تا زمان علامه موجود بوده، ولی بعدها از بین رفته است. معمولاً اگر کتاب درسی نبوده، محور آراء نبوده است یا افرادی که خیلی مشهور نبودند به مرور کتابشان حذف می‌شده، چون صنعت چاپ به شکل امروزی نبوده است.

روش و نگرش سیدمرتضی به این صورت است که: ۱. اصول را استدلالی کرد، برخلاف «تذکره» که استدلالی نیست. البته مالاک ما «تذکره» ای است که الان می‌بینیم؛ ۲. دوم اینکه تهذیب اصول از کلام و منطق، کاری است که سیدمرتضی انجام داد؛ ۳. نگاه مقارنه‌ای دارد؛ یعنی اقوال عامه و اهل سنت را می‌آورد؛ ۴. توجه به مبانی کلامی علم اصول دارد، مثل قاعده لطف و قاعده حسن و قبح و نیز تکلیف ما لایطاق. سیدمرتضی یک مبانی‌ای در الفاظ دارد، مثلاً الاستعمال آیه الحقیقه. بعدها این استدلال مورد نقد قرار گرفت که استعمال اعم از حقیقت است. اما منظور سیدمرتضی این نیست، خیلی روشن است که مجاز هم استعمال است. بعضی وقت‌ها آدم فکر می‌کند یک اشکال بدیهی به یک نظریه وارد است باید شک بکند.

می‌گویند اگر استعمال به خودی خود و مجرد از قرینه باشد حقیقت نیست؛ یعنی طبع اولیه استعمال به سمت حقیقت است؛ یعنی وقتی قرینه‌ای نداشته باشیم و استعمال ببینیم، ظاهرش امر بر حقیقت کرده است. ایشان از مصادیق اصالةالظهور حرف می‌زند. اصل اولیه که می‌بینید تا قرینه‌ای نباشد، این به خودی خود حقیقت را نشان می‌دهد، مگر این که قرینه‌ای برخلاف داشته باشد. نمی‌خواهد بگوید استعمال به خودی خود منحصر در حقیقت است تا بعد

امام صادق و یکی از امام رضا علیه‌السلام داریم که ابن‌ادریس آن را در «سراثر» نقل کرده و در آخر روایت آمده است: «علینا القاء الاصول و علیکم التفریع»: بر ما لازم است به شما اصول ارائه بدهیم و بر شما لازم است تفریع کنید.

رهنامه: این دو حدیث را برای تجویز علم اصول بیان کردید؟

استاد: روش ائمه علیهم‌السلام این بود که می‌خواستند قواعد کلی را آموزش بدهند و از شیعه می‌خواستند این‌ها را بر موارد تفریع بکنند و متذکر شدیم که اصول گفته شده معادل اصول فقه نیست؛ یعنی قواعد کلی است. می‌تواند قواعد فقهی هم باشد؛ یعنی اصول گفته شده شامل اصول فقه می‌شود. با این اطلاقش شامل اصول فقه هم می‌شود. به‌رحال در زمان ائمه علیهم‌السلام مباحثی مطرح شد، مثل اجتهاد که آن زمان با اهل سنت بحث بود. بحث ناسخ و منسوخ، بحث عام و خاص، مباحث اجتهاد و تقلید و افتاء و نیز اختلاف حدیث که آن زمان معضل بزرگی بود. آن قدر اختلاف حدیثی داشتیم که در اهل سنت به ما ایراد گرفتند که چرا این همه احادیث روی هم ریخته شده است؟ حتی شیخ طوسی کتاب «استبصار» را به همین منظور نوشت؛ یعنی وجه جمع بین احادیث را و از این رو، روایاتش در جاهای دیگر هم هست، ولی کیفیت جمع را ایشان در آن جا مطرح کرد. این یک مرحله است در علم اصول که بحث پیدایی قواعد و تأسیس قواعد است. در این دوره دو مسئله مطرح شد که یکی تأسیس قواعد اصولی به حسب نیاز بود و دیگری تکنگاری در علم اصول.

مرحله دوم مرحله تدوین و تهذیب است که با نوشتن کتاب «التذکره» شیخ مفید آغاز می‌شود و این اولین کتابی است که فعلاً در اختیار ما و البته کتابی مختصر در اصول فقه است که خلاصه‌ای از این کتاب را شاگردش ابوالفتح کراچکی در «کنز الفوائد» می‌آورد و به هر حال باید از ایشان تشکر بکنیم چون اولین نوشته اصولی است که در اختیار ما است.

در خیلی جاها می‌بینیم این کتاب استدلالی نیست. شیخ مفید که این همه اهل بحث و استدلال بوده، چطور می‌شود که این جا استدلال نیاورده است؟ معلوم بوده کراچکی می‌خواسته تلخیصی از این کتاب را بیاورد. نکته مهم این است که این کتاب با وجود حجم کم، بسیار مهم است؛ به چند دلیل: ۱. یکی به خاطر اینست که عقل‌گرایی در این کتاب موج می‌زند و شیخ مفید توجه بسیاری به عنصر عقل داشته است؛ ۲. قرآن‌محوری است که مشکل ما در سراسر علم اصول توجه کمتر به قرآن است، ولی از بین همه این‌ها، شیخ مفید و شیخ طوسی خیلی از آیات استفاده کرده‌اند.

رهنامه: استفاده اصولی از قرآن کردند، یعنی قاعده درست کردند؟

استاد: دو جور استفاده شده است: یکی در قواعد اصولی و دیگری هم در استشهادها؛ یعنی جایی که می‌خواستند مثال بزنند، قرآنی مثال زده‌اند. بعداً خیلی این توجه را نمی‌بینیم و تا به متأخرین برسیم چنین است؛ مثلاً بعدها در استدلال‌ها برای خبر واحد آیه نیا آمده است، اما این که قرآن را در علم اصول برجسته کند نیست. این فقط در کتاب «تذکره» شیخ مفید و «العهده» شیخ طوسی است.

این یک کاستی در علم اصول ما است. بعد از این‌ها کتاب «الذریعه» سیدمرتضی را داریم که مفصل‌ترین کتاب اصولی ما در آن ابتدا و کتاب خیلی خوبی است. سیدمرتضی در مقدمه‌اش می‌نویسد: «مباحث اصولی را از مباحث کلامی تفکیک کردم». تهذیب علم اصول داستانی به قدمت تاریخ دارد که سیدمرتضی در مقدمه می‌گوید: «دیدیم مباحث اصولی با کلامی مخلوط شده

اشکال کنیم که استعمال اعم از حقیقت است. این متأسفانه یکی از خطاهای تاریخی است، چون معمولاً همان ابتدا، اکثراً به متن‌ها مراجعه نمی‌شده و حرفی را که مشهور می‌شد همه از همدیگر می‌گرفتند و کمتر در پی دیدن اصل متن بودند. یکی از کارهای انجام‌شده در «دانشنامه»، در مورد این نگاه‌های تاریخی است که خیلی اشتباهات انتسابی پیش می‌آید. حتی جاهایی ابن‌ادریس اشتباهات تاریخی دارد که تذکر دادیم و انتساباتی می‌دهد که وقتی تحقیق می‌کنیم می‌بینیم درست نیستند و این چنینند مباحثی از این دست که به جزئیات خیلی نیاز ندارند. شیخ طوسی را داریم که کتاب عده فی‌الاصول را می‌نویسد (ما به شخصیت فقهی یا حدیثی ایشان در این‌جا کاری نداریم، اما اختلافی هست که به آن اشاره می‌کنیم): ایشان در کتاب عده می‌گویند قبل از من هیچ کتاب اصولی‌ای نیست، جز مختصری از شیخ مفید رحمته. با این‌که ایشان شاگرد سیدمرتضی بوده، مگر می‌شود از تألیفات استادش اطلاع نداشته باشد؟ آن هم سیدمرتضی که این همه شهرت دارد! تنها راه این است که بگوییم سید این قدر مشهور بود که وقتی بحثی را مطرح می‌کردند سریع آن را استنساخ می‌کردند؛ یعنی این «الذریعه» جزوه جزوه بوده و هنوز آن را به‌صورت کتاب جمع نکرده بودند. «العهده» شیخ زودتر بیرون آمده است، ولی از نظر تقدّم مطالب، کتاب سیدمرتضی مقدّم است. این هم داستان تقدّم و تاخر اینها است. محال است شیخ طوسی اطلاع نداشته باشد، چون شاگردش است و ارجاع داده و استفاده کرده است. در بحث قیاس، «العهده» عیناً مثل «الذریعه» است و هیچ کم و زیادی ندارد و این نمی‌تواند اتفاقی باشد. محور مباحث را شیخ طوسی در کتاب «العهده» خطاب قرار می‌دهد و دیدگاه‌های سیدمرتضی را هم نقد کرده است؛ مثلاً ایشان خبر واحد را حجت دانسته و سیدمرتضی حجت نمی‌دانسته است. ایشان اعم‌بودن استعمال از حقیقت را گفته؛ مثلاً سیدمرتضی حسن استفهام را دلیل بر مطلق بودن و مشترک بودن می‌دانست، اما ایشان آن را نقد می‌کرد.

شیخ مواردی را مطرح کرد، مثل توجه به عرف در لغت‌شناسی، اجماع لطفی، حجیت قول راوی ثقه (حتی اگر شیعیه نباشد) که این مقداری باب احادیث ما را وسیع کرد. قبلاً می‌گفتیم راوی غیر از عادل بودن شیعیه هم باشد، ولی ایشان گفت ثقه و راست‌گو باشد، حتی اگر شیعیه نباشد. این خیلی مهم است و توانستیم بسیاری از روایات را که مربوط به اهل بیت علیهم‌السلام بود، ولی از طریق اهل سنت آمده بود، به مجامع روایی اضافه کنیم که بسیار مهم است. این یک دوره است.

دوره بعدی از ابن‌زهره تا ابن‌ادریس است که دوره حاکمیت آراء اصولی سیدمرتضی است. در واقع در فقه آراء شیخ طوسی حاکمیت داشته، ولی در اصول آراء سیدمرتضی. در دوره بعدی که ابن‌زهره و بقیه هستند، با این‌که می‌خواستند با شیخ درگیر شوند، روی سفره سیدمرتضی با شیخ درگیر می‌شدند؛ یعنی با مبانی سیدمرتضی به جنگ شیخ طوسی در اصول می‌رفتند. همه این‌ها این‌جا مستمر است؛ یعنی ابن‌زهره و ابن‌ادریس (حتی ابن‌ادریس) مبانی خیلی مهمی به‌طور مستقل در علم اصول ندارند و عمدتاً متأثر از سیدمرتضی هستند و این دریافت جدیدی است که می‌خوانید.

رهنامه: این‌ها را در کدام بخش کتاب آورده‌اید؟

استاد: در بخش ابن‌ادریس آوردم. در واقع ابن‌زهره و بقیه که بعد از سیدمرتضی آمدند، به‌شدت از مبانی سیدمرتضی در علم اصول متأثر بودند و این تأثیرپذیری به‌قدری شدید است که گاهی عبارات و مثال‌ها هم از سیدمرتضی است. البته ابن‌زهره انتقادهایی جزئی به آراء شیخ طوسی دارد؛ مثلاً دلالت امر بر فوریت

را شیخ طوسی قبول دارد، اما ابن‌زهره به تبعیت از سیدمرتضی آن را قبول ندارد یا مثلاً شیخ دلالت صیغه نهی بر فساد در معاملات را قبول دارد، اما ابن‌زهره قبول ندارد. شهید صدر می‌گوید: ابن‌ادریس در کتاب «السرائر» و ابن‌زهره در «غنیة النزوع» خود را از نظرات شیخ‌ها کرده و مسائل جدیدی را مطرح می‌کنند. کاری به فقه ندارم، اما در اصول این‌طور نیست و با دقت می‌توان دریافت که چه ابن‌ادریس و چه ابن‌زهره، هر دو تابع نظرات اصولی سیدمرتضی هستند؛ مثلاً این‌که استعمال دلالت بر حقیقت می‌کند را ابن‌ادریس قبول کرده است؛ یعنی نقد شیخ را قبول نکرده است؛ پس معلوم می‌شود نگرش دیگری داشته است. مفضل بیان کردیم که عمده مبانی، برگرفته از سیدمرتضی است. آراء شخصیت‌های اصلی این دوره، مثل ابن‌زهره در کتاب «غنیة»، ابن‌ادریس حلی در کتاب «سرائر» و سدیدالدین حمصی در کتاب «المصادر»، که عرض کردم آرای ایشان با واسطه نقل شده است، حاکی از نظرات اصولی سیدمرتضی است و حاکمیت با اوست. اینکه بگوییم ابن‌ادریس حلی یک مبتکر در اصول فقه است را قبول نداریم. ایشان آراء شیخ را نقد کرده، اما با مبانی سیدمرتضی و با مبانی خاص و جدیدی برخورد نکردیم.

یک‌سری از مباحثی که سیدمرتضی مطرح کرده قبلاً در اهل سنت مطرح بوده است، چون اهل سنت دستشان از روایات زودتر کوتاه شد و نیازشان به اصول نیز زودتر مطرح شد، ولی ما چون دویست و پنجاه سال ائمه معصومین علیهم‌السلام را داشتیم، با سرمایه بزرگ حدیثی کمتر به بحث‌های اصولی نیاز داشتیم، مضاف بر این‌که خود ائمه علیهم‌السلام مباحث اصولی را در این روایات به ما دادند، مثلاً جرح و تعدیل، نفی قیاس، عام و خاص، ناسخ و منسوخ (که اصول کلی‌اش را در روایات به ما آموختند). می‌توان گفت قبل از اخباری‌ها و در حدود قرن یازدهم، اصول ما به‌شدت متأثر از اهل سنت بود؛ یعنی ساختارها و مباحث از طرف آن‌ها می‌آمد و ما فقط نظرات خودمان را می‌دادیم؛ یعنی نظرات شیعی را به متن اصلی که از آن‌ها بود اضافه می‌کردیم، مخصوصاً «مختصر عضدی» که خیلی مهم بوده است.

عضدی از علمای اهل سنت بود و «مختصر» او و «حاجبی»، کتاب‌های اصولی اهل سنت بودند که بر افکار و آراء حاکمیت داشتند. حتی «مبسوط» شیخ طوسی فروعاتی است که اهل سنت ذکر کرده‌اند و ایشان این‌ها را شیعی کرده و نظرات شیعی را در ذیل هر مسئله مطرح کرده است. نه این‌که فروع را خودمان تولید کرده باشیم، چون آن‌ها در اکثریت بودند.

شیعه در دو چیز از اهل سنت متأثر بود که یکی قطع شد و یکی ادامه دارد. یکی در ادبیات است و یکی در اصول. چون قواعد ادبی جنبه مذهبی ندارد، علمای ما می‌پذیرفتند که این نشانه روشنفکری و عدم تعصب است و نمی‌گفتند چون این قواعد را دیگران گفته‌اند ما قبول نمی‌کنیم. اما در ادوار بعد و در زمان اخباری‌ها، این وضع عوض می‌شود و اصول ما تغییر کرده و کاملاً شیعی می‌شود و آن قدر راهمان را جدا می‌کنیم که اکنون امکان مقارنه بین اصول ما و آن‌ها وجود ندارد. شیخ انصاری و عراقی و نائینی و بزرگان دیگر تحقیقات عمیقی در این باره انجام دادند. از شیخ انصاری به بعد اصول ما از قطع و ظن و شک، تقسیم‌بندی قبلی را ندارند. دیگه چطوری مقایسه بکنیم؟ یک‌سری در مباحث الفاظ (آن بحث‌های قدیمی ما) امکان مقارنه هست.

پس از این دوره، دوره دیگری شروع می‌شود که مبدأش را محقق حلی قرار می‌دهیم که تا اوایل قرن یازدهم ادامه دارد. خیلی‌ها مبدأ این دوره را ابن‌ادریس قرار داده‌اند، ولی ما ابن‌ادریس را از پیروان مکتب سید در اصول قرار داده‌ایم.

رهنامه: محقق حلی را تا چه زمانی فرمودید؟

اصول کرد؛ یعنی چیزی که سیدمرتضی تهذیب می‌کرد را ایشان وارد علم اصول کرد. ایشان اصول را اندکی توسعه داد که اسمش را «آغاز تحول اصول، از طریق حوزه حله» می‌گذاریم. سردمداران حوزه حله محقق حلی و علامه حلی بودند. علامه مباحث الفاظ را توسعه داد و اولین بار تعارض احوال الفاظ را بحث کرد که آیا اشتراک خیر است یا تخصیص خیر؟ این گونه بحث‌ها از این‌جا شروع می‌شود و آخوند خراسانی به این مباحث اعتراض و آن‌ها را جمع می‌کند. آخوند خراسانی می‌آید می‌گوید این حرف‌ها چی است می‌زید؟ اینقدر مباحث طولانی و مفصلی مطرح می‌شود و در الفاظ مهم بوده است. این بحث‌ها در زمان محقق قمی و علامه مجاهد (صاحب مفاتیح الاصول) هم بوده است، ولی آخوند که معتقد بود این بحث‌ها بی‌فایده است، آن را جمع می‌کند و می‌گوید فایده‌ای ندارد. هر کدام به ظهور رسید قبول می‌کنیم. شروع این مباحث با علامه و ختمش با آخوند است.

علامه هم توانست تحولی در اصول شیعه ایجاد کند؛ یکی این بود که همان راه محقق را ادامه داد و مثلاً خبر واحد را پذیرفت که مهم بود. تخصیص کتاب به خبر واحد را قبول نکرد، ولی تجزی اجتهاد را قبول کرد و اولین کسی بود که بحث ترتب را پذیرفت. ریشه‌های بحث ترتب که متأخرین اجتهاد می‌آورند، در بحث علامه است. تعارض احوال را ایشان مطرح می‌کند و در بحث مرجحات قائل به تعدی از مرجحات منصوص است و ۳۷ مرجح در کتاب «تهذیب الوصول» ذکر می‌کند. در این دوره شهید اول و شهید ثانی را داریم که شهید اول کتابی دارد به نام «شرح التهذیب جمالی فی اصول الفقه» که البته به دست ما نرسیده است. ولی آراء اصولی ایشان یکی در مقدمه «ذکر الشیعه» (که مثل مقدمه «المعتبر» است) هست که بحث‌های اولیه‌اش خیلی مهم است و دیگر در کتاب «القواعد و الفوائد» است که هم کتاب اصولی و هم قواعد فقهی است. تحولاتی که شهید اول در علم اصول ایجاد کرد، یکی قاعده‌نگری در اصول شیعه است؛ یعنی مباحث اصولی را در قالب قاعده ریخت. دوم، بر مقاصد شرع تأکید دارد؛ بحث تغییرپذیری احکام به تبع تغییر عرف که آیا تحولات زمان و مکان تأثیر دارد؟ از این‌رو، تغییر احکام با تغییر زمان و مکان را در «القواعد و الفوائد» می‌آورند. بحث دلالت اقتضا و اشاره را اولین بار شهید اول مطرح می‌کند؛ ایشان تقسیم‌بندی خوبی در دلیل عقل دارد که شاید بتوان گفت اولین بار تقسیم ادله عقلی به مستقلات و ملازمات از اوست که در مقدمه «ذکر» مطرح می‌کند. باز اولین بار شهید اول است که بحث اجماع منقول را مطرح می‌کند، شهرت روایی و فتوایی را مورد حجت قرار می‌دهد و اقسام استصحاب را توسعه می‌دهد. در مورد شهید ثانی هم ایشان کتاب «تمهید القواعد» را نوشتند و اصول را کاربردی کردند؛ اصول کاربردی کار شهید ثانی است، هر چند شهید اول هم انجام داده ولی بیشتر کار شهید ثانی است. ایشان آمده کیفیت تفریع فروع در اصول را مطرح می‌کند و البته تأثیر زیادی از «التمهید» اسنوی شافعی دارد. وی آراء شیعه را اضافه کرده، ولی مصالح و قاعده‌ها عیناً مانند «التمهید» است. صورت مسئله را از آن‌ها گرفته، ولی نظر شیعی خودش را داده است؛ پس شهید ثانی اصول را کاربردی کرد. ایشان صد قاعده اصولی و صد قاعده ادبی ذکر می‌کند و بعد به فروع می‌پردازد. در مقدمه کتاب می‌خوانیم: این را نوشتیم برای این که کیفیت فروع بر اصول را تسهیل کنم و به طلبه‌ها یاد بدهم.

رهنامه: این کتاب جزء کتاب‌های درسی نشود؟ باید کتاب خوبی باشد!

استاد: کتاب خوبی است! اگر کسی یاد بگیرد که چطور اجتهاد بکند و این

استاد: محقق حلی تا اوایل قرن یازدهم، ایشان متوفای ۶۷۶ (قرن هفتم) است. این دوره حدود ۳۰۰ الی ۴۰۰ سال است. در این دوره باید محقق حلی را خیلی برجسته بدانیم. ایشان کتاب‌هایی در اصول داشته است، مثل «نهج الاصول الی معرفه علم الاصول»، «معارج الاصول» و مقدمه کتاب «المعتبر» که این مقدمه مهمی است که خیلی‌ها غفلت می‌کنند. ایشان وقتی می‌خواهد وارد فقه شود، در حدود بیست صفحه مباحث اصولی را مطرح می‌کند که باید حتماً به آن مراجعه کنیم. علامه در کتاب «معارج» ترتیب مباحث را در مقایسه با کتاب‌های قبلی سیدمرتضی و بقیه تغییر داده و چون مختصر است جنبه آموزشی پیدا کرده است. می‌توان گفت محقق حلی مجدد افکار اصولی شیخ طوسی است. قبلاً گفتیم که عده‌ای برای این که شیخ را نقد کنند، با آراء اصولی سید جلو آمدند، اما افکار شیخ طوسی به واسطه محقق حلی برگشت. منظورمان این نیست که ایشان هرچه دارد از شیخ طوسی است، ولی مبانی شیخ را دفاع و تبیین و افکارش را زنده کرد. از این زمان به بعد افکار سید جلو نیامد و آن حاکمیت را از دست داد که البته مهم بود؛ یعنی مبانی سیدمرتضی در اصول آرام آرام اندکی به تحلیل رفت و در مقابل، افکار اصولی شیخ تا حدودی بیشتر مطرح شد. محقق حلی شخصیت بسیار مهمی است؛ ایشان خبر واحد را حجت دانست و مبنای خاصی گذاشت که تا زمان حاضر مورد توجه است. بعضی می‌گفتند خبر واحد حجت نیست، مثل سیدمرتضی، شیخ مفید، ابن‌دریس و ابن‌زهره و بعضی گفتند خبر واحد حجت است و برخی می‌گویند در کتاب‌های موجود حجت است.

محقق حلی بسیار آدم دقیقی بودند (در این مقال مقام صحبت درباره شخصیت ایشان نیست) آرای اصولیش را می‌گوییم. کتاب «شرایع» ایشان مدت‌های زیادی به جای «لمعه» متن درسی بوده و هنوز در بعضی جاها و در گوشه و کنار آن را به جای «لمعه» می‌خوانند که بسیار دقیق است. تحولاتی که محقق ایجاد کردند خیلی خوب بود. اولاً به‌طور کلی قیاس از نظر شیعه رد می‌شد و دعویایی که شیخ مفید با استادش ابن‌جنید داشت همین بود. به ابن‌جنید نسبت می‌دادند که اهل قیاس است و شیخ مفید رساله‌ای در رد آن نوشت؛ یعنی قیاس قبلاً دو طرف قرار گرفته بود؛ یا قبول یا رد. اما محقق حلی مواردی از قیاس را پذیرفت، مثل قیاس منصوص‌العله. این‌ها اکنون برای ما واضح شده و قبلاً این‌طور نبوده است: قیاس اولویت، حتی تنقیح مناط، تخریح مناط. راه‌هایی برای کشف علت داریم. تنقیح مناط را ایشان پذیرفت و مقداری در بحث قیاس تعدیل کرد. محقق حلی بعضی وقت‌ها به این سبب که برچسب قیاس به او نچسباند، عنوان قیاس رویش نگذاشت، ولی واقعیت این است که قیاس است. این اولین تحول محقق حلی بود و غیر از ایشان کسی نمی‌توانست این کار را بکند. نکته دیگر این که ایشان مباحث مصلحت، مباحث استقراء و مقاصد شریعت را و نیز برای اولین بار معانی حروف (در اصول) و احتیاط را (که آن را واجب نمی‌داند) مطرح کرد. شیخ طوسی و سیدمرتضی گاهی در استدلال‌ها احتیاط را می‌آورند، اما ایشان صراحتاً می‌گوید که عمل به احتیاط واجب نیست. نکته دیگر اینست که ایشان از اجتهاد یک تعریف مقبول ارائه کرد. اجتهاد تا این زمان در شیعه منقور و معادل قیاس بود و اگر کسی را می‌گفتند اهل اجتهاد است، یعنی اهل قیاس است. محقق حلی برای اجتهاد تعریف مقبولی ارائه داد که از آن پس قابل قبول شد و از مترادف قیاس درآمد؛ اجتهاد یعنی استخراج احکام شرعی.

علامه حلی پس از محقق حلی و متوفای ۷۲۶ است. از تألیفات ایشان «تهذیب الوصول الی علم الاصول»، «مبادی الوصول الی علم الاصول» و «نهایه الوصول» است. علامه چون متکلم بود بخشی از مباحث کلامی را وارد علم

صد قاعده را یاد بگیرد، کیفیت تفریع اصول و فروع را یاد می‌گیرد. «لوقاعد و الفوائد» شهید اول هم این کار را کرده، ولی شهید ثانی بیشتر آن را توسعه داد. در این دوره محقق اردبیلی و شیخ بهایی را داریم که محقق اردبیلی مباحث خوبی را در اصول داشت، مثل جواز تقلید از میت که با این که همه قبول ندارند، ایشان قبول دارد.

اصلی که ایشان مطرح کرد و در روش فقاقت مطرح است، اصل تسهیل یا تساهل است. «ما جعل علیکم فی الدین حرج» سختی نداشته باشید. وی در ۶۴ مورد طبق این اصل فتوا داده که به قاعده اصولی تبدیل شده است.

رهنامه: قاعده اصولی است یا فقهی؟

استاد: ایشان کتاب اصولی مستقل ندارد و ما آراء اصولی ایشان را از همین کتاب «مجمع الفائده و البرهان» درآوردیم، چون استدلال می‌کردند آراء اصولی‌شان داخل کتاب بود؛ هم برای ابن‌ادریس این کار را کردیم و هم برای محقق اردبیلی. باز ایشان تأکید زیادی بر جایگاه عرف در اندیشه اصولی‌اش دارد. در این دوره صاحب معالم را داریم که در اصول این دوره خیلی مؤثر بوده و واقعاً تحول بزرگی ایجاد کرده است. وی یک متن درسی خوب نوشته است. ایشان می‌خواسته فقه بنویسد، یک مقدمه‌ای در فقه نوشته که این مقدمه، یک کتاب اصولی مستقل شده است. این «معالم» مقدمه کتاب فقهی است. بعضی مقدمه‌ها از ذی‌المقدمه مهم‌تر شدند، مثل مقدمه ابن‌خلدون که می‌خواست «تاریخ و العبر» را بنویسد و البته نوشت، ولی این مقدمه از خود کتاب معروف‌تر شد؛ اینجا هم همین‌طور است. از ویژگی‌های صاحب معالم یکی این است که در مباحث اصولی فایده‌گرا بود؛ مباحث کم‌فایده را حذف می‌کرد و به تبع سیدمرتضی، استصحاب را حجت نمی‌دانست. البته استصحاب مسئله مهمی است. ایشان خیلی از مباحث را ریشه گذاشت برای بحث‌های بعدی. بحث انسداد نیز مربوط می‌شود به صاحب معالم. ایشان چهارمین دلیل برای حجیت خبر واحد را بحث انسداد می‌داند که رنگ اصول ما را عوض کرده و یک دوره را به نام خودش ثبت می‌کند. همه دوره میانی متأثر از صاحب معالم و... است. یکی عدم جواز تجزی در اجتهاد است. شیخ بهایی در این دوره قرار می‌گیرد که کتاب «زبدۃ الاصول» و حاشیه «شرح عضدی» بر «مختصر» را دارد. وی با نوآوری‌های خود، مباحث اصولی را براساس ادله تنظیم می‌کند که تنظیم بسیار خوبی است. شهید مطهری هم در نوشتن مباحث علوم اسلامی بر این مبنا عمل می‌کند؛ یعنی محور را ادله قرار می‌دهد.

شیخ بهائی تعریف اجتهاد را عوض کرد و اجتهاد را ملکه دانست که قبلاً در این باره چنین نگرشی نبود؛ یعنی با تعریف محقق حلی و صاحب معالم و علامه متفاوت شد. ایشان فرمود اجتهاد ملکه‌ای است که مجتهد به واسطه آن قادر است حکم شرعی فرعی را از اصول کلی یا بالفعل یا بالقوه قریبه استنباط کند. موضوع علم اصول را دلایل فقه قرار داد و درباره این که واضح لغات چه کسی است بحث کرد و سالیان سال کتاب «زبدۃ الاصول» کتاب درسی قرار داده شد.

شروع بحث اخباری‌گری

یکی از دوره‌های خیلی مهم علم اصول، پیدایی اخباری‌گری و درگیری با اصولیان است. اساساً اخباری‌گری نوعی تفکر در استنباط است. معمولاً شناخت در این باره کم است و وقتی می‌گوییم اخباری‌گری، می‌گویند به روایات چسبیدند. اما دنیایی از مطالب دارند و اصلاً طرز تفکر و نوع نگرششان به دین‌شناسی متفاوت است. همان‌طور که در فلسفه یک روش مشاء، یک روش اشراق و یک

روش صدرالمآلهین داریم، در استنباط هم یک روش اخباری‌گری و یک روش اصولی وجود دارد. مؤسس مکتب اخباری‌گری محمدامین استرآبادی، متوفای ۱۰۳۶ است. ایشان با این تفکر نقدی و انتقادی آمد که اصولی که مجتهدان ما به کار می‌برند، محصول اهل سنت است و روش درونی مکتب برای استنباط نیست. وی معتقد بود که متأخرین از زمان علامه حلی به بعد، در کشف احکام شرعی و روش استنباطی منحرف شده‌اند. بعد از این‌ها، شهید اول و شهید ثانی نیز به همین شکل در مسیر اهل سنت رفتند. دسته‌بندی روایات ما عوض می‌شود و عناصری از اهل سنت، مثل اجتهاد، اجماع، عقل و... وارد استنباط شیعی می‌شود که ذاتاً استنباط شیعی آن‌ها را بر نمی‌تابد و وارداتی می‌داند؛ مثلاً می‌بینیم که محدث بحرانی در کتاب «هدایة الناظر» مرتب می‌گوید که چگونه از قواعد اهل بیت علیهم‌السلام غفلت کردند و به قواعد اهل سنت گراییدند. این‌ها معتقدند اساساً قرآن قابل فهم مستقیم ما نیست و باید از سوی اهل بیت علیهم‌السلام درک شود. از سوی دیگر هم می‌گویند عقل منشأ اختلاف است و اساس اختلاف از همین عقل شروع می‌شود. جناب استرآبادی در کتاب «فوائد المدنیة» که ارزشی خاص و دوازده باب دارد، خیلی مفصل بحث کرده که اجماع کاملاً مربوط به اهل سنت است و ما اجماع نداریم و عقل نیز منشأ اختلاف است. می‌ماند روایات که باید روایات اهل بیت علیهم‌السلام را ملاک قرار بدهیم؛ روایات نیز یک تقسیم‌بندی صناعی دوگانه دارند که یا صحیح هستند یا غیرصحیح و این که روایات به چهار بخش صحیح و موثق و حسن و ضعیف تقسیم‌بندی شود، کار اهل سنت است. به‌هرحال، جریان اخباری‌گری حدود دو قرن در حوزه‌های شیعی حاکم بود که هم نتایج مثبت داشت و هم نتایج منفی.

اما تفاوت‌های اخباری‌ها و اصولی‌ها: اخباری‌ها نه کتاب، نه سنت و نه اجماع را منبع شناخت احکام نمی‌دانند. استرآبادی اعتقاد دارد انحصار مدرک احکام شرعی در سنت است. روایات کتب اربعه را قطعی‌الصدور می‌دانند و اگر نقد کنید که بعضی‌شان ضعیفند می‌گویند: این‌ها بین خود اهل مؤلفین محمدون ثلاث قطعی‌الصدور بوده‌اند و استناد می‌کنند به مقدمه «کافی» و «هن لایحضر» و «تهذیب». صدوق می‌گوید بین خود و خدایم حجت بوده است. می‌گویند این‌ها نشان می‌دهد صحیح بوده است. این‌ها تقلید را حرام می‌دانستند و می‌گفتند همه باید سراغ روایات بروند، مثل علمای حلب در قدیم که می‌گفتند تقلید حرام است؛ یعنی به این شکل مجتهد و مقلد و این دستگاه فکری را نمی‌پذیرفتند. دعوی بین اخباری‌ها و اصولیان در بحث برائت بود که شیخ انصاری فرمود عمده اختلاف در شبهات تحریمیه است که اخباری‌ها احتیاط می‌کردند، اما اصولی‌ها برائت را جاری می‌کردند. هفت نفر شاخص‌های اصلی اخباری‌ها هستند: محمدامین استرآبادی، فیض کاشانی، شیخ حر عاملی، شیخ یوسف بحرانی، میرزا محمد اخباری، سید نعمت‌الله جزایری و شیخ حسین کرکی که خیلی‌ها ایشان را نمی‌شناسند و کتابی دارد به نام «هدایة الابرار الی طریق الاثمة الاطهار» که بحث‌های خیلی خوبی دارد. البته همه اخباری‌ها یک شیوه نداشتند؛ مثلاً شیخ یوسف بحرانی یا فیض کاشانی کمی متعادل‌تر بودند، اما استرآبادی خیلی تند بوده است. اما اخباری‌ها در مجموع آثار مثبتی هم داشتند، از جمله این که توجه به روایات زیاد شد و جوامع روایی خوبی در آن دوره تدوین شد، مثل «بحار الانوار»، «لوافی» و «وسائل» که کتاب‌هایی بسیار فنی هستند که البته ملاک مدار استنباط معمولاً در «وسائل» است. همه می‌گویند اگر «وسائل الشیعه» را داشته باشید، دیگر نیاز به مراجعه به کتب اربعه نیست، چرا که همان روایات را دسته‌بندی و تکراری‌ها را حذف کرده است. دومین

از روش اصولی‌ها و پاسخ به اخباری‌ها را بیان می‌کنیم که البته مرحوم وحید آن‌ها را تکمیل می‌کند: یکی در مورد استصحاب است که می‌دانید اخباری‌ها استصحاب را در احکام قبول ندارند (اما در موضوعات خارجی قبول دارند)، اما ایشان به استصحاب حال شرع در احکام تأکید دارد. وجه احتیاج به علم اصول و دفاع از کلیت آن کاری است که فاضل تونی انجام داده و جواز تمسک به قرآن در احکام شرعی را به‌طور دقیق اثبات کرده است. نیز علل احتیاج به علم رجال را بیان می‌کند، چون اخباری‌ها علم رجال را قبول ندارند می‌گویند وقتی کتب اربعه حاوی همه روایات قطعی است، به علم رجال چه احتیاجی دارید؟ وی دفاع از کلیت اجتهاد و دفاع از اشخاص بزرگی مثل علامه حلی داشتند. وقتی نگاه می‌کنید می‌بینید عمده حملات اخباری‌ها همین‌ها بوده و ایشان دقیقاً در این کتاب مقابل آن‌ها ایستاده و بسیار هم خوب عمل کرده است. ایشان به هر حال توانسته در مقابل اخباری‌ها خوب ایستادگی بکنند. مرحوم وحید نیز همین‌ها را بیان کرده و بنده معتقدم فاضل تونی شناخته نشده است. ما سرمنشأ مبارزه با اخباری‌ها را وحید بهیمنی می‌دانیم، در حالی که فاضل تونی خیلی قبل‌تر و محکم، در مقابل اخباری‌ها ایستاده است.

معاصر ایشان شیخ حسین کرکی متوفای ۱۰۷۶ق و صاحب «هدایة الأبرار» است.

از دیگر اصولیان در این دوره ملا صالح مازندرانی متوفای ۱۰۸۱ق است که صاحب «شرح زبدة الاصول» و «حاشیه بر معالم» است.

در این دوره ملا خلیل قزوینی را داریم که متوفای ۱۰۸۹ق و نویسنده «شرح عهده الاصول» است. البته ملا خلیل را یک مقداری می‌شود گفت بین اخباری و اصولی است. وی بر «معالم الاصول» حاشیه دارد و نیز در مقدمه واجب رساله دارد. و آقا جمال خوانساری را داریم که متوفای ۱۱۲۵ق است و «شرح مختصر عضدی» را نوشته و بر «معالم» حاشیه دارد. این دوره در واقع خیزش نقد بر اخباری‌ها است که عرض کردم فرد شاخص این دوره فاضل تونی است که در کتاب «الوافی» این تحولات را ایجاد کرده است؛ این کتاب سال‌های متمادی متن آموزشی و درسی حوزه‌های علمیه بوده است.

دوره بعد، تجدید حیات علم اصول است که دوره‌ای است که مرحوم وحید بهیمنی (متوفای ۱۲۰۵ق) سردمدار است. بعد از ایشان بود که مکتب وحید که مکتب اصولی خوبی است ایجاد شد. ایشان با قدرتی که داشت به جنگ اخباری‌ها رفت و مباحث اخباری آن‌ها را تضعیف و نقدهایی جدی به آن‌ها وارد کرد. می‌توان گفت در دوره ایشان بساط اخباری‌ها جمع می‌شود و اصولی‌ها در این‌جا بدون منازع می‌شوند. البته همیشه گوشه‌وکنار هستند افرادی، ولی جریان غالب دیگر جریان اصولی بود.

البته وحید شاگردان بزرگی داشت، مثل شیخ جعفر کاشف‌الغطاء، سیدمحسن اعرجی و میرزای قمی. از این‌جا به بعد اصول خیلی متفاوت است. اینها اصولشان با اهل سنت کاملاً متفاوت است. حتی می‌توان گفت در دوره «الوافیه» فاضل تونی شروع شده بود و قبل از آن، اصول ما با اصول اهل سنت مشترکات فراوانی داشت، ولی از این زمان به بعد اصول ما متحول شد. اما عوامل شکست اخباری‌ها چه بود؟ ۱. افراط بیش از حد در اخباری‌گری؛ ۲. نفی قرآن: قرآن اولین منبع ما و اعجاز پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است. در واقع سنت در طول قرآن و کتاب است، اما اخباری‌ها قرآن را کلاً کنار گذاشتند و این در شکستشان بسیار مؤثر بود؛ در واقع می‌توان گفت تضعیف قرآن باعث شکست نهضت اخباری‌ها شد؛ ۳. دور شدن از مباحث عقلی که بسیار مهم است؛ همه مسائل را نمی‌توانستیم از روایات استخراج کنیم و به تبیین‌ها و استدلال‌های عقلی نیاز داشتیم. همین که عقل را از استنباط دور کردند، آرام‌آرام و بعد از

تفاوت جلوگیری از افراطی‌گری در اجتهاد است که خیلی مهم بود. چون در برخی مباحث اصولی علامه و مخصوصاً شهید اول یا شهید ثانی، مباحث اصول اهل سنت خیلی مطرح می‌شود و در آن‌جا افراط صورت گرفته است. درست است برویم سراغ اصولی که اهل سنت بیشتر مبتکرش بودند و از آنچه مورد نیاز مکتب خودمان است غافل شویم؟ ما در خیلی موارد نیازی به آن‌ها نداریم و باید در این باره بومی‌سازی شکل بگیرد. باید مباحثی را گلچین می‌کردیم که بیشتر در استنباط‌مان لازم بوده، اما بحث‌های اضافی‌تر آمد و اصول ما اندکی به سمت پیروی از اهل سنت رفت. البته بزرگان ما سعی می‌کردند نظرات خودشان را بدهند، اما اخباری‌گری باعث شد جلو افراطی‌گری‌ها گرفته شود و اصول ما به سمت تعدیل پیش برود که در دوره‌های بعد نمود بیشتری یافت و به اصول ما یک مسیر مستقل داد. بنظرم اخباری‌ها در این که یک اصول مستقلی برای اصولیان ترسیم کنند خیلی مؤثر بودند؛ اصولی که مستقل از اهل سنت باشد. یعنی مسیر بحث‌ها به سمت آن‌ها نرود و مسیری باشد که خودمان بر طبق نیازهای فقاقت خودمان تشخیص بدهیم. نکته دیگر این که اصولیین تلاش کردند در مباحث اصولی به روایات هم توجه بیشتری بکنند. لذا الان شما نگاه می‌کنید می‌بینید مرحوم شیخ انصاری در اصول علمیه، در استصحاب، در صحیح اول زراره و صحیح دوم زراره، روی روایات بحث می‌کند یا فرض بفرمایید حتی قبل از شیخ و از وحید به بعد، خیلی روایات به میدان می‌آیند؛ یعنی به دلایل نقلی توجه بیشتری شد که این نتیجه نقد اخباری‌ها به اصولی‌ها بود. البته حالا یک کار کردهای منفی هم داشت، مثل این که یک مقداری باب اجتهاد در این دو قرن با مشکلاتی مواجه شد؛ در واقع در این دو قرن باب اجتهاد تا حدودی مسدود شد و جمودگرایی در عرصه فقاقت شکل گرفت و از قرآن دور شدند و فقط به روایات پرداختند. تفسیر قرآن هم یک مقداری دچار مشکل شد، اما تفسیرهای روایی که جمع کردن روایات ذیل یک آیه بود، مانند «نور الثقلین» و... وجود داشت. در این دوره یک مقداری هم چون در پذیرش روایات زیاده‌روی می‌کردند، یک سری خرافه‌هایی در دین وارد شد که نکته مهمی است.

دوره بعد دوره نقد اخباری‌ها و از ابتدای قرن یازدهم تا اواخر قرن دوازدهم است. در این دوره تلاش شد اخباری‌ها نقد شوند؛ در واقع بعد از این حملات شدید، اصولیین ما در کتاب‌های‌شان شروع به نقد افکار اخباری‌ها کردند. آن‌ها دو کار کردند: ۱. توانستند از مبانی اصولی‌شان دفاع کنند؛ ۲. توانستند به نقدهای اخباری‌ها پاسخ دهند و به روششان انتقاد کنند. از بزرگان این دوره سلطان العلماء متوفای ۱۰۶۴ق است. وی بر «معالم» حاشیه دارد و این نظریه را در اصول ابداع می‌کند که در بحث مطلق و مقید، اطلاق از وضع فهمیده نمی‌شود، بلکه از قرائن خارجی است به نام مقدمات حکمه. فاضل تونی از دیگر بزرگان این دوره و متوفای ۱۰۷۱ق و صاحب «حاشیه بر معالم» و نیز «الوافیه» است. به‌واقع قدر فاضل تونی در اصول شناخته نشده است. در این دوره خیزش مقابله با اخباری‌گری شروع شد که بنظر من مرحوم وحید آن را تکمیل کرد. فاضل تونی با نوشتن کتاب «الوافیه»، چند تا کار می‌کند. یکی اینکه یک دسته‌بندی جدیدی در مباحث اصولی دارد. قبل از «معالم» در هر دوره‌ای یک کتاب اصولی درسی می‌شده که کتاب «الوافی» هم کتاب درسی می‌شود. شرح و توضیح دسته‌بندی ایشان درباره مباحث علم اصول را به مجال دیگری می‌واگذاریم، اما همین قدر بدانیم ایشان یک دسته‌بندی جدیدی دارند در مباحث علم اصول دارند. همچنین مباحث کم‌فایده را از اصول حذف می‌کند که این یک نکته مهم است و می‌کوشد استدلال‌ها را با توجه به نقدهای اخباری‌ها محکم کرده و مسائل اصول را ریشه‌یابی کند. چند نمونه از دفاع‌های فاضل تونی

استرآبادی گفته پایین آمدند؟

استاد: مرحوم استرآبادی حالت جزم‌گرایی داشت و خیلی با قاطعیت و جزمیت صحبت می‌کرد که کتب اربعه صحیح است. اما اصولیین بعدی دانه‌دانه مصداق مشخص کردند که مثلاً مرحوم کلینی روایت از غیر معصوم دارد یا مواردی دارد که مثلاً بعضی از صاحبان کتب اربعه، مثل شیخ طوسی و صدوق آن روایات را قبول نکردند و اگر این روایات صحیح بودند، خود صاحبان کتب اربعه باید آن‌ها را قبول می‌کردند. این موارد تناقض را نشان دادند و می‌توان گفت نقد اصولیین بر این‌ها تأثیر گذاشت و اینها را در مواضعشان نرم‌تر کرد. انصافاً صاحب‌حدائق بحث‌هایی زیادی دارد و مثل اصولیین وارد مباحث فقهی می‌شود، استدلال می‌کند و رد یا قبول می‌کند. ایشان اتفاقاً برای بزرگان احترام قائل بود و یک اخباری میانه‌رو است. ولی همچنان معتقدند که اصولیین ما از اصولی که در روایات ما هست خیلی غفلت کرده‌اند و سراغ اصول اهل سنت رفته‌اند.

رهنامه: آیا مرحوم صاحب حدائق اشکالات مرحوم وحید را پذیرفت؟ و آیا بعدها کتاب‌هایش تغییر پیدا کرد؟

استاد: یک‌سری را پذیرفت. «حدائق» مثل کتاب فقهی «جوهر» است و استدلال‌های خوبی می‌آورد و روایی محض نیست که فقط روایت را ذکر کند و رد شود. کتاب‌های فقهی‌ای که اخباری‌ها ارائه می‌کردند متن احادیث بود.

رهنامه: مثل «فقه الرضا» و «من لایحضر؟»

استاد: بله. یا «المقنع» مرحوم صدوق و «مقنع» شیخ مفید. این‌ها پیشنهادهایشان بود، ولی به هر حال می‌بینیم صاحب حدائق از مباحث اصولی استفاده می‌کند. من معتقدم اخباری‌ها با اصول مشکل نداشتند، بلکه با اصول سنی مشکل داشتند؛ در نتیجه خودشان «الاصول اصلیه» را نوشتند. مرحوم فیض، شیخ حر عاملی و شبر اصول را می‌خواستند، ولی اصولی که از روایات و خودشان در بیاروند و به همین دلیل است که می‌توان گفت این‌ها اصول روایی را می‌خواستند. این دوره گذار از نقد اخباری‌ها است، ولی هنوز مباحث اصولی (یعنی یک دستگاه اصولی) تنظیم و تثبیت نشده است که از مرحوم وحید به بعد است. شاید بتوان گفت اولین کتاب اصولی که بعد از زдохوردی‌های اخباری و اصولی به تثبیت رسید، کتاب مرحوم میرزای قمی با عنوان «قوانین الاصول» بود که اکنون در سه جلد به چاپ رسیده و کتاب بسیار جالبی است و بحث‌های عمیقی دارد. از شیخ انصاری تا قبل از میرزای قمی را هم یک دوره می‌دانم. نمی‌شود میرزای قمی را در اصول نادیده گرفت، چرا که شخصیت بزرگی در اصول بود. نتیجه زдохوردی‌های اخباری‌ها و اصولی‌ها و تأسیس بنیان‌های اصولی، میرزای قمی شد و «قوانین الاصول». از این جا به بعد و تا شیخ انصاری، اصول انسدادی است.

رهنامه: بر مبنای انسداد بحث می‌کنند؟

استاد: بله. این دوره محصول تفکر دو اصولی است: وحید بهبهانی و صاحب معالم. این را خیلی‌ها نگفتند. یعنی صاحب معالم خیلی در این دوره مؤثر است. درست است که ایشان مدت‌ها قبل بوده است، اما افکارش در این زمان ظاهر شده است. یعنی بنظر من این دوره که از مرحوم میرزا پایه‌گذاری شد، متأثر از وحید و صاحب معالم است که البته همه استدلال دارد. لذا یک اصول نوینی پایه‌ریزی می‌شود که مبنایش عمدتاً انسداد است و حجیت مطلق ظن؛ یعنی از این زمان تا شیخ انصاری دوره ظن‌گرایی است. این هم عرض کنم خدمت شما میرزای قمی آدم بزرگی در علم اصول است.

دو قرن، پارادوکس‌ها و تناقض‌ها آشکار شد که بدون عقل نمی‌توانیم در استنباط جلو برویم و استدلالات و مستقلات عقلیه می‌خواهیم؛ ۴. نکته دیگر در شکست اخباری‌ها، بازسازی مبانی اصولیه از سوی مجتهدان و اصولی‌ها؛ وقتی به اصولی‌ها انتقادهای شدید وارد شد، شروع به نوسازی و بازسازی و پایه‌ریزی مبانی‌شان کردند و اشکالاتش را رفع کردند، مثل تهذیب کردن چیزهایی که از اهل سنت آمده بود و نباید می‌آمد. اصولی‌ها متوجه شدند یک‌سری از مبانی‌شان ضعف دارد و ضعف‌ها و برخی بحث‌هایی که بیشتر در اهل سنت بود را دور کردند و اصول خالص شد.

البته یک سری اشکالاتی وارد بود و اصولیان ما مثل علامه، خیلی به سمت اهل سنت رفته بودند و اصول خودمان فراموش شده بود. از این دوره می‌بینیم اصول رنگ و بویی خاص دارد. مرحوم وحید در نقد اخباری‌ها چند کار کرد: ۱. حوزه اصولی در کربلا تأسیس کرد؛ بخش عمده اخباری‌ها در کربلا بودند و به همین سبب مرحوم وحید در آن جا پس از ایجاد حوزه، مباحث اصولی را مطرح کرد و با به‌منظره کشاندن و نقد و رودررویی با آن‌ها، درگیری عملی با اخباری‌ها به راه انداخت، نه صرفاً با نوشتن یک کتاب؛ ۲. شاگردهای میرزی تربیت کرد که هر کدام عالمان بزرگی بودند، مثل میرزای قمی، شیخ جعفر کاشف‌الغطاء و حتی مثل علامه بحر العلوم (متوفای ۱۲۱۲ق)؛ ۳. تولد تالیفات قوی اصولی، مثل «الفوائد الحائریه» و یا «الرسائل اصولیه» مرحوم وحید. از بزرگان این دوره علاوه بر مرحوم وحید بهبهانی که متوفای ۱۲۰۵ق است، مرحوم علامه بحر العلوم است متوفای ۱۲۱۲ق است که «فوائد الاصولیه» و «الدره البهیة فی نظم بعض المسائل الاصولیه» دارد.

کاری مرحوم وحید کرد این بود که از کلیت علم اصول دفاع کرد و درباره لزوم علم اصول بحث‌هایی جدی انجام داد. ایشان منشأ و تاریخچه برخی مباحث اصولی را نیز مطرح کردند که این از کجا شروع شد و آمد. خود همین تاریخچه‌نگاری، که ایشان در بحث اصولی انجام می‌دهد نیاز به این مسئله را بیشتر بازشناسی می‌کرد که بسیار مهم بود. ایشان بحث چرایی و فلسفه علم اصول و اینکه چرا این بحث‌ها باید بیاید را به خوبی در دو کتاب «الفوائد الحائریه» و «الرسائل اصولیه» مطرح کرد و به شبهات اخباری‌ها پاسخ داد و به بحث‌هایی مثل دفاع از علم رجال، نقد منابع و مآخذ کتب اربعه، اثبات عدم صحت کتب اربعه و اینکه اینطور نیست همه روایات صحیح باشد پرداخت. وی دایره نقد حدیث را تا اصول اربعه پیش برد و اصل عدم حجیت ظن که مرحوم شیخ خیلی به آن پرداخته و روی این مانور می‌دهد اصلش از مرحوم وحید بهبهانی است. اصل عدم حجیت ظن است الا ما خرج بالدلیل قطعی، یعنی مگر مواردی که دلیل قطعی داریم که حجیتشان ثابت است. ایشان بحث ظنی بودن اصول عملیه را و نیز بحث حکم ظاهری و واقعی را برای نخستین بار مطرح کرد.

حکم ظاهری و واقعی را وحید بهبهانی مطرح کرد و شیخ انصاری به آن پروبال داد و آن را گسترده. ولی اصلش از مرحوم وحید است. تفکیک شک در تکلیف و شک در مکلف‌به را انجام داد و دلایل جدیدی برای برائت مطرح کرد. بحث حجیت قول لغوی و حجیت مفهوم عدد نیز از اوست. به هر حال مرحوم وحید توانست با آن مناظرات و درگیری‌های مستقیمش با اخباری‌ها، واقعاً آن‌ها را به زمین بزند و بساطشان را جمع کند.

رهنامه: زمان ایشان به صاحب حدائق رسیده است. سیر تطور اخباری‌ها چگونه است؟ یعنی احساس می‌شود آن‌ها تا صاحب حدائق ضعیف شدند؟ یعنی خیلی از موضعی که مرحوم

الاصول» هستند که همه تا قبل از شیخ انسدادی هستند، یعنی غالب است. مخصوصاً سیدمجاهد صاحب «مفاتیح» که او هم انسدادی است که همگی حجیت ظن را در همه موارد قبول دارند و ظن مجتهد و استقراء و امور ظنیه را حجت می‌دانستند.

در دوره شیخ انصاری که دوره انتقاحی علم اصول است، به مطالب مشکافانه‌تری درباره هر یک از متفکران رسیده‌ام؛ مثلاً در مورد سیدمجاهد طباطبایی صاحب کتاب «مفاتیح الاصول» خیلی بحث‌ها دارم که در این مقال نمی‌گنجد، والا در مورد ایشان می‌توانستم دو سه جلسه بحث بکنم.

یکی از بحث‌هایی که قبل از دوره شیخ انصاری مطرح می‌شود درباره مرحوم سید مجاهد طباطبایی صاحب کتاب مفاتیح الاصول است در این زمان، مدت کوتاهی بود که اصول از دوره اخباری‌ها با مباحث اهل سنت فاصله گرفت، اما دوباره سیدمجاهد بحث‌های مقارنه‌ای را در اصول باب کرد و اگر به کتاب «مفاتیح الاصول» نگاه کنید می‌بینید که در تمام کتاب، در نقل قول از مباحث اصولی بی‌تظیر است. گاهی چند سطر فقط اقوال را نقل می‌کند و برایش فرقی نمی‌کند که شیعه باشد یا سنی و مخصوصاً در آراء اصولی اهل سنت بسیار مسلط است حتی به صورت رمزی می‌گوید و اسم کتاب و شخص را کامل بیان نمی‌کند و هر دو را به صورت رمزی می‌گوید. ایشان آراء اهل سنت را در کتاب‌هایش زیاد نقل می‌کند و نشان می‌دهد تطور بسیار قوی انجام داده و توانسته دوباره اصول مقارن را باب کند و بعد از مدتی که حملات اخباری‌ها زیاد بود، دوباره مباحث اصولی را با نظر اهل سنت و به صورت مقارنه‌ای مطرح سازد. ایشان تابع همان بحث اصالة الظن است؛ اصل عدم اعتماد به ظن الا ما خرج بالدلیل. ایشان انسدادی است و ظن مجتهد و شهرت و استقراء را حجت می‌داند و بسیار تابع بحث حجیت ظن است. ایشان چند کار انجام داده است: ۱. حجیت شهرت را مطرح کرده است؛ ۲. در حیطه مباحث لغوی قوی کار کرده و به مباحث تعارض احوال پرداخته و درباره مباحث لغوی مفضل بحث کرده است.

سیدعلی صاحب «ریاض» پدر سیدمجاهد طباطبایی است و سیدمجاهد در جنگ‌های ایران و روسیه، هم فتوای جهاد می‌داده و هم خودش شرکت می‌کرده است. در اصول «مفاتیح الاصول» و در فقه «مناهل المناهل» را دارد و مباحث الفاظ را خیلی مطرح می‌کند. ولی باصلاح امروزه پارادایم، در پارادایم اصولی مرحوم صاحب قوانین و اینهاست. یعنی انسدادی هستند و حجیت ظن را قبول دارند، ولی شاخصه ایشان اصولی مقارن است که قبلاً از آن‌ها غفلت شده بود. ولی ایشان این فرق را دارد که با حفظ استقلال اصول شیعی مقارنه ایجاد می‌کند؛ یعنی اصل را بر اصول شیعی می‌گذارد و آراء را مقارنه می‌کند و در مباحث اصولی قائل است که ظن کافی است و این حرف در مباحثش است. عمدتاً اصولی که از اهل سنت آمد، اصول عضدی، حاجبی، غزالی، فخر رازی و اصول آمدی و... است. عمدتاً مال این هفت هشت نفر است. سه مکتب در اهل سنت وجود دارد: ۱. یکی مکتب متکلمین است که اول قواعد اصولی را مطرح و استدلال و بحث می‌کند؛ ۲. بعدی مکتب فقها که عمدتاً حنفی هستند و اصول را از دل فقه می‌گیرند یعنی فقه را که مطرح می‌کنند لابلای اینها مباحثش را می‌گیرند؛ ۳. مکتب جمع داریم که روش جمع بین این اصول است. بخشی هست به نام اصول مقاصدی که براساس مقاصد شرع است. اصول ابن‌اَشور در کتاب «الموافقات شافعی» براساس مقاصد شرع است. در دوره شیخ انصاری که دوره افتتاح یا دوره جدید اصول است و بر مبنای افتتاح شکل می‌گیرد، شیخ انصاری موفق می‌شود دستگاه اصولی جدیدی را بنیان گذاری کند و فرض اولش بحث افتتاح باب علم و علمی است. ایشان حجیت ظنون

بحث حاکمیت انسداد و حجیت ظن مطلق هم از صاحب معالم شروع شد؛ ایشان وقتی دلایل حجیت خبر واحد را ذکر می‌کند، چهارمین دلیلش همین بحث انسداد باب علم و... است. این مبنا را میرزای قمی گسترش داد. ایشان یک دلیل ذکر می‌کند، ولی بعد می‌گوید اصول ما کلاً جنبه انسداد دارد و ما به‌طور قطعی به حکم شرعی دسترسی نداریم و ظن خاص را که بایش منسد است خیلی نداریم و باید بگوییم ظن مطلق حجت است؛ هر ظنی که شد، مخصوصاً ظن مجتهد حجت می‌شود؛ پس، از این به بعد خیلی چیزها وارد علم اصول می‌شود بعنوان اینکه دیگه اینها ظنی بودند. مثلاً حجیت استقرای ناقص، حجیت ظن مجتهد، حجیت شهرت، کفایت ظن در مسائل اصول فقه و... قبلاً می‌گفتند مسائل اصول فقه خودش قطعی باشد، اما این‌جا ظن هم برای مسائل علم اصول کفایت کرد. انصافاً میرزای قمی دستگاه بسیار خوبی را در علم اصول پی‌ریزی کرد و تلاش زیادی کرد که این اصول، اصول شیعی باشد؛ مثلاً خیلی بر بحث افعال در علم اصول تأکید کرد. قبلاً کمتر بحث افعال را داشتیم و بیشتر قول را مطرح می‌کردیم. قول در بحث سنت متواتر و بعد خبر واحد می‌رفت و بحث‌های افعال خیلی مطرح نبود؛ یعنی فعل پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآل‌وسلم و ائمه معصومین علیهم‌السلام که جایگاهش در استنباط کجاست و چگونه از فعل به استنباط می‌رسیم.

بحث انسداد یک مبنای اساسی در علم اصول است و تفاوت اصول میرزای قمی با شیخ انصاری در همین است. اگر انسدادی شدید یک جور باید اصول بنویسید و اگر انتقاحی شدید یک جور دیگر باید بنویسید. این مهم است. وقتی انسدادی شدید تمام ظنون حجت می‌شوند.

رهنامه: از علمای بعد از شیخ انصاری، انسدادی داریم؟

استاد: شاید الان در علم رجال باشد و بعضی چیزهای دیگر ممکن است انسدادی باشند. این انسداد یک فلسفه دارد؛ میرزای قمی معتقد است چون از عصر معصومین علیهم‌السلام دور شدیم، آن شواهد و قرائن از بین رفته و دیگر نیست. می‌گویید یک لفظی تبادر کند که این با تفاوت بسیار این عصر با آن عصر و این ظن‌هایی که به دست می‌آید به‌طور قطعی نمی‌رسید، مگر این که آن‌ها را از باب ظن حجت بدانید. شیخ انصاری با توجه به افتتاح باب اجتهاد، دستگاه دیگری در علم اصول بنیان‌گذاری می‌کند. اگر انسدادی شدید خیلی تفاوت دارد با آن جایی که انتقاحی شوید، چون ثمراتش خیلی فرق می‌کند. درواقع مشکل اصلی در انسداد همان است که میرزای قمی می‌گوید که فاصله بین عصر معصومین علیهم‌السلام با ما خیلی زیاد شده و همین فاصله باعث می‌شود فهم مجتهد از نصوص دچار مشکل شود و به همین سبب در فهم احادیث و فهم الفاظ آن‌ها و تعارضات و... خیلی به مشکل برمی‌خوریم و از این‌رو، این دو عصر با هم متفاوت است. دقیقاً نمی‌توانیم بگوییم چیزی که الان می‌فهمیم همان چیزی بوده که در زمان معصوم علیهم‌السلام فهم می‌شده است. ایشان اشکال معرفت‌شناسی دارد.

بزرگان این دوره علاوه بر میرزای قمی، محقق نراقی (متوفای ۱۲۰۹)، سیدمحسن اعرجی (متوفای ۱۲۴۲)، سیدمجاهد طباطبایی صاحب «مفاتیح الاصول» (متوفای ۱۲۴۲)، شریف‌العلمای مازندرانی (متوفای ۱۲۴۵) و شیخ محمدتقی عبدالرحیم اصفهانی هستند.

رهنامه: همه انسدادی بودند؟

استاد: بله، حاکمیت انسداد است. صاحب «هدایة المسترشدين» شیخ محمدحسین اصفهانی صاحب «فصول» و سیدابراهیم قزوینی صاحب «ضوابط

را اصلاً قبول ندارد، البته فقط ظنون خاص، آن هم چند تا، مثل خبر واحد و ظواهر را قبول دارد، ولی شهرت و اجماع منقول را قبول ندارد. شیخ انصاری بر بسیاری از چیزهایی که در زمان محقق قمی و سیدمجاهد طباطبایی و دیگران حجت بودند خط بطلان کشید. نوآوری عمده ایشان در بحث حجج و امارات اصول عملی است. ایشان در بحث مباحث الفاظ، کتاب «مطرح الانتظار» را نوشت که البته تقریر درس ایشان از مرحوم کلانتر است، ولی آن آراء خیلی مطرح نیست. شیخ انصاری کارش را بیشتر از دید اصول عملیه و مباحث حجج و امارات شروع کرد. یکی از کارهای مرحوم شیخ اینست که با انسداد مبارزه کرد و دستگاه اصول میرزای قمی و شاگردانش را به هم ریخت. خود طرح مباحث اصول عملیه خیلی مهم است؛ یعنی ایشان نشان داد یک بخشی از اصول را باید اضافه کنیم.

رهنامه: اصول عملیه قبل از ایشان نبود؟

استاد: به این شکل نبود. یعنی بیاییم مباحث الفاظ را بحث کنیم، بعد به امارات، مثل اجماع، عقل، قطع، ظن و بعد اصول عملیه و اجتهاد برسیم؛ این نبود. شیخ انصاری این اصول عملیه را از آن پراکندگی در سراسر اصول جمع کرد و به آن سازمان داد. احتیاط را محقق حلی هم داشت، ولی این که به مثابه یک دستگاه اصول عملی، یعنی احتیاط کنار تخییر و برائت باشد نبود و درباره اش مستقلاً بحث می شد. یک کار جالب که مرحوم شیخ انصاری در این باره ظرافت به کار برد اینست که اصول را از خود قواعد شروع نکرد، بلکه از شناخت به قواعد شروع کرد؛ یعنی ایشان فرمود مجتهد یا فرد مکلف ملتفت، درباره احکام شرعی یا قطع دارند یا ظن دارند و یا شک دارند. نکته ظریف این که شیخ انصاری مبنای مسائل علم اصول را نیز بر روی آن معرفت شناسی سوار کرد؛ یعنی گفت معرفت به این قواعد و استنباط، یا قطعی است یا ظنی است و یا شکی است. درحالی که دستگاه اصولی قبل از شیخ انصاری این گونه نبود و می گفتند مباحث الفاظ، امر ظهور در وجوب دارد یا ندارد و حتی درباره استصحاب بحث می کردند، ولی نه به این شکل، زیرا استصحاب ظنی بود. اما شیخ این نگرش را عوض کرد که به نظر می آید به نظر میرزای قمی معطوف بود، چون میرزای قمی انسداد را از این جا شروع کرد که گفت چون شناخت ما درباره مباحث استنباط قطعیت ندارد و ظن خاص هم نداریم، سراغ انسداد می رویم؛ درواقع او با شناخت کار کرد، نه با خود قواعد. مرحوم شیخ آمد اینجا را گرفت. یعنی کار شیخ ادامه کار میرزای قمی بود که چرا شما ناقص می گیرید و فقط سراغ ظن رفته اید؟ بحث اعم است یا قطع است یا ظن است یا شک است. سپس بحثش را در همه آن ها استوار کرد. بعضی ها می پرسند چرا در قواعد اصولی، علم به قواعد است و نه به خود قواعد؟ به این دلیل که خود شناخت ما از قواعد، قواعد می شود. به هر حال شیخ موفق شد مباحث اصولی را براساس کیفیت شناخت به قواعد بنیان گذاری کند؛ چیزی که تا قبل از ایشان نبود. وقتی فرمود قطع است یا ظن است یا شک، مباحث قطع را مطرح کرد. قبلاً در کتاب های اصولی مباحث قطع به این شکل نبوده، بلکه پراکنده بوده است، ولی دستگاه نبوده که قطع ذاتاً حجت است و انواع قطع داریم مثل قطع طریقی، قطع موضوعی، قطع قطاع و... این ها مباحثی است که شیخ انصاری وارد علم اصول کرد؛ یعنی شیخ با این تقسیم بندی، مباحث قطع را که اصلاً در علم اصول به این شکل وارد نشده بود یا اگر بود خیلی پراکنده بود، هم وارد علم اصول کرد و هم درباره آن ها مفضل بحث کرد. درباره شک که به اصول عملیه مربوط می شود مستقلاً بحث کرد و بحث حکومت و ورود و اصول عملیه را مفضل مطرح کرد و همه این ها را زیر مجموعه شک قرار داد. حتی قبلاً و گاه

استصحاب و برائت را بعضی از اصولیین ظنی می دانستند، ولی ایشان همه آن ها را در زیر مجموعه شک جای داد. وی بحث اصل مثبت، بحث ترتیب مباحث براساس شناخت از قواعد و بحث مصلحت سلوکیه را مطرح کرد که البته مسائل مهمی بودند. هم چنین، جمع بین حکم ظاهری و واقعی را مفضل تولید فکر و مطرح کرد. شیخ انصاری موفق شد یک روش تفکر در مباحث فقهی و اصولی را به حوزه یاد بدهد که قبل از ایشان واقعاً نبود؛ در نتیجه، هم مباحث جدیدی را وارد اصول کرد و هم روش تفکر را تغییر داد. ایشان عرض کنم خدمت شما حتی در مباحث فقهی خیلی به رجال توجه خاصی ندارد و به همین سبب است که روایات «تحف العقول» را می آورد که خیلی ها می گویند سند ندارد؛ مثلاً ابن شعبه حرانی سلسله سند ذکر نکرده، ولی می بینیم «مکاسب محرّمه» شیخ براساس همین روایات است. از این روست که نگاه شیخ بیشتر اصولی و مهندسی شده است. شاگردان شیخ هم همین روش را ادامه دادند؛ مثلاً میرزای شیرازی (متوفای ۱۳۱۲) بعد از شیخ انصاری مرجع عام می شود که از شاگردان بسیار قوی درس شیخ انصاری بوده است. فتاوی تحریم تنباکو را ایشان صادر کرد و دفع فتنه سامرا نیز کار ایشان بود. می توان گفت بحث تقریرنویسی یکی از ثمرات مکتب شیخ انصاری بود که از همین زمان و زمان میرزای شیرازی باب شد، چون قبل از آن به این صورت نبود که کسی درس کسی را و تقریرات استاد را بنویسد که چاپ کند که مقرر خودش می شود، ولی اصل مطالب از استاد است. می توان گفت از دوره شیخ انصاری و میرزای شیرازی باب شده و پیش از آن، بحث تقریرنویسی کمتر است. لذا تقریرات شیخ انصاری در «مطرح الانتظار» و پس از آن، به همت استاد روی القاء مطالب می رفته است، ولی شاگرد سعی می کرده مباحث علمی اش را بنویسد. بعد از ایشان میرزای رشتی است که البته معاصر هم بودند. میرزای رشتی متوفای ۱۳۱۲ و نویسنده کتاب «بدایه ابدایع الافکار» و «رساله فی اجتماع الامر و النهی» است. مرحوم شیخ هادی تهرانی متوفای ۱۳۲۱ و صاحب کتاب «محنة العلماء» در اصول فقه و «الاتقان فی اصول الفقه» و از کسانی است که قدرش در علم اصول مجهول است. این ها همه پیرو مکتب شیخ انصاری هستند، ولی خود ایشان مباحثی دارد؛ مثلاً تقسیم مباحث علم اصولی به سه حالت شک و قطع و ظن را رد می کند. اس و اساس شیخ انصاری بر این است، ولی ایشان آن را رد می کند. می گویند مباحث علم اصول یا مباحثی هستند مربوط به علم فعلی تفصیلی و حکم شرعی یا مربوط هستند به علم اجمالی که در طول علم تفصیلی قرار دارد (مثل بحث اجتهاد) و یا علم اقتضائی به حکم هستند که با احتمال مانع است که اصل برائت و استصحاب را در این جا قرار می دهد.

در همین دوره مرحوم آخوند خراسانی را داریم که متوفای ۱۳۲۹ است که بعد از شیخ انصاری واقعاً مرد بسیار بزرگی است و توانست تحولات خوبی را در علم اصول رقم بزند. از آثار ایشان است: «کفایة الاصول»، «فوائد الاصول» و «حاشیه بر رسائل شیخ» و از همان زمان تاکنون، نزدیک به صد سال است که کتاب ایشان کتاب درسی حوزه های علمیه است. متن خارج ما براساس «کفایة الاصول» است. از علل جا افتادن اصول آخوند، یکی اختصار آن است و دیگر مباحث الفاظ است که شیخ انصاری نداشت یا خیلی مطرح نبود. آخوند در اختصار کردن اصول خیلی نقش داشت و یکی از کارهای مهمش این بود که این تعاریف را سامان داد. بخشی از وقت اصولیین ما در تعاریف بود که این تعاریف یا جامع است یا مانع که نقض می کردند و دوباره قید می زدند. بسیاری از مباحث اصولی ما در ارتباط با تعاریف است. در کتاب سیدمجاهد و میرزای قمی و قبل تر از ببینید در مورد تعاریف خیلی بحث می شود. مرحوم آخوند گفت تعاریف شرح الاسمی هستند و هدف شرح الاسم و معناشدن این واژه

در علم اصول از سوی آخوند خراسانی فراهم شد. چون آخوند خراسانی نزد ملاحدای سبزواری مسائل فلسفه را فرا گرفته است می‌بینید در اعراض ذاتیه و خیلی چیزهای دیگر اصطلاحات فلسفی را آرام آرام وارد اصول کرد. قبلاً اگر استفاده می‌شد خیلی به‌ندرت بود و روش غالب نبود، ولی از زمان آخوند آرام آرام یک‌سری اصطلاحات فلسفی در علم اصول ایجاد شد. به‌رحال آخوند و شیخ هادی تهرانی نقدهایی جدی به مباحث شیخ انصاری وارد کردند، اما فقط این مباحث آخوند ماندگار شد، ولی مباحث شیخ هادی تهرانی خیلی در علم اصول ماندگار نشد.

بعد از ایشان هم مباحث افزوده نشد، بلکه عمیق‌تر شد؛ یعنی همان ضوابط و مباحثی که تبت‌هایشان توسط شیخ انصاری بنا نهاد شد را میرزای نائینی و عراقی و اصفهانی عمق بخشیدند و گاه راه‌هایی در همان مباحث ایجاد می‌کردند؛ مثلاً میرزای نائینی (متوفای ۱۳۵۵) کتاب «فوائد الاصول» را دارد که به تقریر محمدعلی کازرونی است. «اجود التقریرات» است که تقریر آیت‌الله خوئی و از جمله تقریرات آخرین دوره درسی نائینی است که هفت سال به طول انجامید. مرحوم نائینی تلاش داشت مکتب شیخ انصاری را در مقابل آخوند زنده کند و نقدهایی که به شیخ انصاری کرده بودند را پاسخ داده و از آن دفاع کند. وی مجدد افکار شیخ انصاری هم هست. البته بحث‌های جدیدی را اضافه کرده است، مثل متمم جر و نیز حتی اصول معروضه که در کلمات ایشان دیده می‌شود را بعدها مرحوم صدر قدری توسعه داده و روی آن بیشتر کار می‌کند. وی علاوه بر تعریف جدیدی از علم اصول، در بحث ترتب نیز تقریر تازه‌ای ارائه می‌دهد. آقایان عراقی کتاب «مقالات اصول» را دارد که به تقریر و قلم خودش است، اما کتاب «نهایة الافکار» تقریر شیخ محمدتقی بروجردی است. «مقالات اصول» قلم زیباتری دارد، اما فهمش اندکی دشوار است، ولی «نهایة الافکار» راحت‌تر است. میرزا هاشم آملی کتاب «بدایع الافکار» را می‌نویسد که تقریر درس آقایان عراقی است. سخنان آقایان عراقی و شیخ محمدحسین اصفهانی خیلی ناظر به حرف‌های نائینی هستند و وارد نقد و بررسی گفته‌های نائینی می‌شوند. وارد کردن مباحث فلسفی در علم اصول از زمان آخوند شروع شده بود، اما شیخ محمدحسین اصفهانی مباحث فلسفی را بیشتر در علم اصول دخیل کرد. اصفهانی که (متوفای ۱۳۶۱) است خیلی مفصل‌تر به آن پرداخت و در «نهایة الافکار» دقیقاً بحث‌ها را خیلی فلسفی کرد. ایشان شرحی انتقادی به نام «نهایة الدرایه فی شرح الکفایة» هم نوشته است. وی کتاب دیگری به نام «الاصول علی نهج الحدیث» هم دارد که کمتر مطرح شده و در آن مباحث اصولی را به صورتی خاص بیان کرده است. دست‌بندی ایشان این است که مبادی تصویری لغوی، مبادی تصویری احکامی، مبادی تصدیقی لغوی و مبادی تصدیقی احکامی یک مقدمه دارند. بعد باب اول مسائل اصول عقلی، مثل اجزاء و مقدمه واجب و اجتماع امر و نهی است؛ باب دوم مسائل لفظی، یعنی امر و نهی و عام و خاص است؛ باب سوم مباحث حجج، یعنی همین حجیت ظهور و خیر واحد و استصحاب و امثال آن‌هاست؛ باب چهارم تعارض ادله است؛ و خاتمه بحث برائت و اشتغال و اجتهاد و تقلید است؛ بنابراین، در اصول علی نهج الحدیث چیزی به نام اصول عملیه ندارند.

وی استصحاب را در بحث حجج مطرح کرده و برائت و اشتغال را در خاتمه بحث می‌کند. در دوره معاصر بعد از این بزرگواران، در اصول آیت‌الله خوئی را داریم (متوفای ۱۴۱۳) که «اجود التقریرات» ایشان هم در واقع آن مباحث اصولی ایشان به قلم خودشان است. تقریرات زیادی بر مباحث اصولی که از آیه‌الله خوئی داشتند چاپ شده است، مثل «محاضرات فی اصول الفقه» از محمداسحاق فیاض که عمدتاً درباره مباحث الفاظ است. «مصباح الاصول»

است و خیلی دنبال تعریف حقیقی نباشید و دنبال جامع و مانع باشید که جنس و فصلش چیست. مرحوم آخوند روی تعریفی که خیلی وقت ما را در علم اصول می‌گرفت قلم کشید. یکی از دیگر کارهای ایشان، مباحث تعارض احوال الفاظ، مثل اضممار و تخصیص و اشتراک و مجاز بود که آیا مجاز اولی است یا تخصیص؟ همه مباحثی که سیدمجاهد درباره آن‌ها بسیار بحث کرد را ایشان در یک پاراگراف خلاصه کرد و گفت هیچ‌کدام از این‌ها مهم نیست و باید این استدلال‌ها به ظهور برسند. این که کدام اولویت دارند چه فایده‌ای دارد؟ هر کدام به اصالة‌الظهور رسید و یعنی مصداق ظهور شد حجت می‌شود، والا مثلاً الاشتراک خیر الاضمار. یک اصل بیشتر در مباحث نداریم و آن اصل ظهور است. ایشان این تعارض احوال را خلاصه کرد و پرونده‌اش را برای همیشه بست. اگر یادتان باشد قبلاً بیان شد که بحث تعارض احوال عمدتاً از علامه حلی شروع شد تا زمان آخوند خراسانی. آخوند خراسانی این بحث‌ها را بست و بعد از او دیگر کسی به آن صورت در مورد آن‌ها بحث نکرد. حجم زیادی از مباحث اصولی در این بحث‌ها صرف می‌شد که همه آن‌ها را آخوند با یک معیار منطقی جمع کرد. وی در اختصارسازی اصول نقش فنی داشت که دو موردش را عرض کردیم، مثال سوم هم این است که شیخ انصاری بحث برائت را حدود ۱۲ قسم می‌کند؛ مثلاً شک در تکلیف گاهی شک در حکم است و گاهی در موصوف و... که شیخ درباره همه این‌ها بحث کرده است. اما آخوند این را قبول ندارد و معتقد است باید فقط شک در تکلیف داشته باشیم و بحث را خلاصه و جمع می‌کند. وی ملاک خیلی از بحث‌های زمان شیخ انصاری را که پراکنده شده بود فهمید و اصول را به‌طور علمی جمع کرد. بعد از ایشان این افکار رعایت و پذیرفته شد. آخوند تنظیم جدیدی در مباحث «کفایه» ایجاد کرد؛ مثلاً برای حکم چهار مرحله قائل شد: اقتضا، انشاء، فعلیت و تجزیه. چرا قبل از آخوند اصول عملیه را مشهور در تعریفش ندیده است؟ و بعد که مرحوم آخوند می‌فرماید: ...همه پذیرفتند، امام پذیرفت، آقای خوئی پذیرفت، مرحوم نائینی و مرحوم اصفهانی و مرحوم عراقی پذیرفتند تا بعد و بقیه هم همین‌طور، چون قدمای ما اصول عملیه را به‌مثابه اصول عملیه قبول نداشتند و آن‌ها را از مباحث ظنون می‌دانستند؛ یعنی استصحاب و برائت را و تخییر و احتیاط لایه‌لای مباحث بوده و این‌ها را از باب ظنون و امارات می‌دانستند؛ در نتیجه تعریف شامل این‌ها می‌شد و این‌ها قواعدی برای استنباط حکم شرعی بودند. از کجا آخوند این اشکال را به تعریف مشهور کرد؟ به این سبب که آخوند مبنای شیخ را پذیرفت؛ یعنی اصول عملیه مبنایش شک است و در مقام عمل است. اما مشهور که نیاوردند به این دلیل است که یا این اصول عملیه را به‌مثابه ظنون می‌دانستند، مثل استصحاب و برائت که خود وحید بهبهانی این کار را می‌کرد و این‌ها را جزء ظنون می‌دانست و تعریف به‌خودی خود شاملش می‌شد و بعضی‌ها این‌ها را مثل قواعد فقهیه می‌دانستند و اصلاً داخل در اصول نبودند و داخل در فقه بودند. شاهدش این است که در حال حاضر خود اهل سنت هم درباره این اصول عملیه جدا بحث نکرده‌اند و در قواعد فقهی بدان پرداخته‌اند. در «الاشباه و النظائر» استصحاب و برائت را جزء قواعد فقهی بحث کرده‌اند. از نظر ریشه‌یابی تاریخی این‌ها مبنایی دارد و این که مشهور نیاورده به این دلیل است که آن‌ها را جزء قواعد استنباطی و ظن می‌دانسته و در نتیجه تعریف بر مبنای قدام مشکل نداشته و شامل می‌شده است. مواردی که امروز به آن اصول عملیه می‌گوییم، مثل استصحاب و برائت، دو اصل خیلی مهمی بوده‌اند و تخییر و احتیاط لایه‌لای مباحث مطرح می‌شده است. آخوند هم سعی می‌کرد حرف‌های شیخ انصاری را بیشتر نقد کند؛ یعنی وارد حالت نقادی شود و کم‌کم از همین‌جا زمینه ورود مباحث فلسفی

سیدسرور بهسودی کامل است و هم مباحث الفاظ را داراست و هم مباحث حجج را دارد. «دراسات فی الاصول» را سیدعلی شاهرودی تقریر کرده که تقریرات دیگری هم دارد. می‌توان گفت ایشان در بحث‌های اصولی مبتکر است. همه این‌ها ذیل پارادایم شیخ هستند. آقای خوئی بحث نظریه تعهد را در بحث وضع دارد که پیش از او نپاوندی بوده، ولی ایشان بحث را توسعه داده و عدم جابربودن شهرت برای ضعف سند یا اعراض مشهور که کاسر حجیت خبر باشد را قبول ندارد.

امام خمینی (متوفای ۱۴۱۰ق) نگرش تهذیبی به علم اصول داشت و نگران بود اصول متورم نشود و درصدد بود مباحث کم‌فایده که خیلی ثمره عملی ندارد را کم کند و به همین سبب در «تهذیب الاصول» بعضی بحث‌ها را انجام نداد، چون معتقد بود بی‌فایده است. از آثار امام «تهذیب الاصول» به تقریر آیت‌الله سبحانی و «انوار الهدایه فی تعلیقه علی الکفایه»، «مناهج اصول» و «جواهر الاصول» است که البته جواهر به تقریر محمدحسن مرتضوی است. «معمد الاصول» نیز تقریر آیت‌الله فاضل است. تقریرات امام زیاد است. «لرسائل» و «تعادل» و «تراجیح» نیز جداگانه چاپ شده‌اند. از دیدگاه‌های امام یکی تهذیب اصول است؛ یعنی مباحث کم‌فایده که ثمره عملی ندارد کم شود و از این‌رو، خیلی مهم بود که اصول متورم نشود. بحث خطابات قانونی هم یکی از مباحث بسیار مهم بود. هم‌چنین، تأثیر زمان و مکان در اجتهاد از مباحثی بود که امام مطرح کرد.

از دیگر اصولیان مبتکر در این دوره شهید سیدمحمدباقر صدر (متوفای ۱۴۰۰) است. یکی از ویژگی‌های این اصولی واقعاً نواندیش، آشنایی با مباحث بیرون از حوزه است، مثل فلسفه غرب و مباحث علوم انسانی که نگاهی خاص به آن‌ها داشت. کتاب‌های «فلسفتنا» و «اقتصادنا» مباحثی بود که ایشان تقریر کرد. کاری که شهید صدر انجام داد دسته‌بندی جدیدی بود که در مباحث علم اصول ایجاد کرد و نیز از مبانی علوم انسانی برای اصول فقه بهره گرفت، مانند نظریه قرن اکید که ایشان در بحث حقیقت وضع به صورت ابتکاری مطرح کرد. این نظریه همان نظریه شرطی شدن است و در مقابل نظریاتی که دیگران مطرح می‌کردند. مثلاً می‌گفتند ... شهید صدر در حلقه‌ها حلقه ثالثه و ثانیه، حرف‌های مرحوم نائینی و عراقی و اصفهانی را به حد ظرفیت طلبه آورده است. لذا طلبه در سطح با ایشان آشنا می‌شود. بحث سیره عقلا و متشرعه، مخصوصاً حجیت سیره در مباحث جدید را ایشان مطرح کرد. نیز نظریه حق الطاعه را مطرح کرد که در مقابل قبح عقاب بالایان است که نتیجه‌اش حرف‌های اخباری‌ها می‌شود؛ یعنی خداوندی که منعم ماست حق طاعت دارد؛ یعنی ما نه تنها باید احکام قطعی و ظنی‌اش را انجام دهیم، بلکه شک داریم که وقتی مولا از ما انجام کاری را خواسته است، باید اطاعت کنیم و انجام بدهیم به‌خاطر حق طاعت و مولویت مولا؟ بیان شد که از دیگر اقدام‌های ایشان آوردن مباحث علوم انسانی در علم اصول بود، از جمله بحث حساب احتمالات که آن را در اجماع استفاده کرده و نیز بحث شهرت را استفاده کرده است. یکی از خدمات ایشان در علم اصول، تاریخ‌نگری در اصول بود که در بحث «معالم الجدیده» تاریخ اصول و تاریخ فقه را بسیار مطرح کرده که این نشان می‌دهد بر کاستی‌های مباحث کاملاً مسلط است و در «معالم الجدیده» بحث‌های تاریخچه‌ای را مطرح می‌کند و خدمات بسیار ارزشمندی انجام می‌دهد.

شکی نیست که اصول در وضعیت فعلی ما و در دوره متأخر، مدیون تدریس درس خارج آیت‌الله وحید خراسانی است. اصول ایشان بسیار مفصل هست که بیش از ۲۰ سال طول کشیده است. ایشان پس از بیان نظرات اعلام خمسه (مرحوم شیخ، آخوند، عراقی، اصفهانی و نائینی)، آن‌ها را نقد می‌کند. شاگردان

ایشان که درس خارج می‌دهند معمولاً به همین روش و به‌صورت تفصیلی کار می‌کنند. باز یک مباحث اصولی داریم که با مباحث جدید این زمان گره خورده است؛ مباحث اصولی با هرمنوتیک که آقای صادق لاریجانی بیشتر آن را مطرح می‌کند و این یک نوید است و بحث اعتبار را ایشان زنده می‌کند. فرهنگستان علوم نیز مباحثی اصولی دارد که البته آن‌ها به نتیجه خاصی نرسید (آقای میرباقری و دیگران) و ثمره زیادی نداشت و کتاب اصولی خاصی بیرون نیامد. از متأخرین هم نباید نقش آیت‌الله سبحانی را نادیده بگیریم؛ ایشان کتاب‌های اصولی بسیار زیادی نوشت، مثل «الموجز» و «الوسیط» که در دانشگاه‌ها و حوزه‌ها تدریس می‌شود و «المبسوط» و ... سبک آموزشی ایشان مورد قبول هم قرار گرفته است.

در این جا به‌اختصار اشاره‌ای می‌کنیم به تفاوت مکتب اصولی نجف و قم: مکتب اصولی نجف در استنباط مباحث اصولی را در رأس قرار می‌دهد؛ یعنی اصل مباحث اصولی برای استنباط است و نیز مباحث اصولی را به‌صورت ریاضی مطرح می‌کند؛ یعنی به‌صورت مهندسی و دستگاهی. هم‌چنین، درباره اصول مفصل بحث می‌کند. اما در مکتب قم اصول به‌صورت تهذیب دیده می‌شود؛ یعنی درصدد هستند که مباحث کم‌فایده حذف شود و عمدتاً روایات را در استنباط اصل قرار می‌دهند، نه این که مباحث اصولی استفاده نشود. بلکه تا حد امکان نیز از فقه و روایات استفاده می‌کنند؛ آقای فاضل این‌گونه بود. تا آن‌جا که می‌توانند از روایات استفاده می‌کنند و در موارد خاص سراغ اصول می‌روند و نگاه عرفی در استنباط غالب است؛ یعنی اول روایات و بعد نگاه عرفی. قمی‌ها و مکتب قم بحث تأثیر زمان و مکان را در استنباط مطرح کرده‌اند و نگاهی تاریخی به مباحث اصول دارند، مثل مرحوم بروجردی و دیگران. بحث تهذیب اصول هم عمدتاً از قم مطرح شد، مثل حضرت امام که البته در نجف پیروانی پیدا کرد، مثل سیدعبدالاعلی سبزواری صاحب کتاب «تهذیب الاصول» و «مهذب الاحکام» که نگرش ایشان به علم اصول کاملاً تهذیبی است و هم‌اکنون نیز بحث‌های مختلفی درباره مباحث الفاظ مطرح است.

انصافاً و واقعاً مباحث عرف، مباحث زمان و مکان، مباحث استقراء، مباحث هرمنوتیک و از این دست مباحث، باید به علم اصول ما اضافه شود. اما برخی بحث‌ها کمتر نیاز است. درباره بعضی از مباحث الفاظ تقریباً آن قدر بحث شده که مباحث روشن است و دیگر کسی در مورد آن‌ها حرفی برای گفتن ندارد. این در جنبه آموزش است. لازم است درباره همین مکاتب اصولی و تاریخچه مسائل علم اصول بحث کنیم. اشکالی که وجود دارد این است که بعضی بحث‌ها فلسفی شده است. مخالف فلسفه نیستیم و نمی‌گوییم فلسفه در علم اصول نیاید، ولی به قول آیت‌الله معرفت، اصول عقلایی است، نه عقلی؛ یعنی روش باید روش عقلا در مواجهه با متن باشد. باید با روشی که عقلا برای مواجهه با متن دارند این‌جوری مراجعه بکنیم. بحث‌های بسیار پیچیده فلسفی در مباحث الفاظ بی‌فایده است. وقتی آخوند و دیگر بزرگان می‌فرمودند اصل ظهور است، آیا این پیچیدگی‌های فلسفی ما را به ظهور می‌رساند؟ باید دقت کنیم که افراط در به‌کارگیری فلسفه در اصول ما را به جایی نمی‌رساند که درحال حاضر شاهد آن هستیم و باید بدانیم که مطول کردن مباحث، دلالتی بر فضل علمی نمی‌کند.



سیر علم اصول در تاریخ

در گفت‌وگو با حجت الاسلام والمسلمین یعقوب علی برجی

حجت الاسلام والمسلمین یعقوب علی برجی از اساتید و دانش آموختگان حوزه هستند که تدریس در جامعه المصطفی العالمیه و عضویت در هیئت تحریریه فصلنامه فقه از سوابق ایشان می‌باشد. از آثارشان می‌توان به تاریخ علم اصول و فقه در شیعه، ولایت فقیه در اندیشه فقیهان و... اشاره نمود.

خلاصه: در این گفت و گو استاد گرامی با ریشه‌یابی زمینه‌های شکل‌گیری علم اصول از زمان ائمه معصومین (علیهم السلام) به دو جریان عمده بین شاگردان ایشان اشاره نموده (حدیث‌گرایی و عقل‌گرایی) و سیر تاریخی تحولات علم اصول به همراه شخصیت‌های برجسته و خدماتشان از ابتدا و همچنین دلایل و زمینه‌های شکل‌گیری اخباریان و نکات مثبت و منفی این جریان را بیان می‌نمایند. در ادامه به صورت مختصر در مورد مبنا و زحمات شیخ اعظم که اکنون مبنا و اساس علم اصول ما را تشکیل می‌دهد مطالبی بیان کرده و اشاره می‌نمایند در دوره معاصر ما با توجه به نیاز به فقه حکومتی و سیستمی نسبت به فقه فردی باید تحولات دیگری شکل بگیرد و در نهایت هم انتقاداتی از نحوه تحصیل در علم اصول بیان و مطالبی در مورد روش‌شناسی ارائه می‌دهند.

تاریخ و سیر تطور اجتهاد از گذشته تا کنون چگونه بوده است؟

اگر اجتهاد را در فقه شیعه بررسی کنیم، به دوران ائمه معصومین می‌رسد. ائمه تلاش می‌کردند گروهی از شاگردانشان را برای دادن فتوا تربیت بکنند. فتوادان یعنی استنباط حکم، مرحوم محقق حلی در کتاب معارج تعدادی از فقهای زمان حضور ائمه را نام می‌برد و به رده‌های مختلف تقسیم می‌کند. مثلاً محمد بن مسلم و زراره را از مجتهدان تراز اول دوران حضور ائمه (علیهم السلام) بیان می‌کند. در دوره ائمه (علیهم السلام) و از زمان امام صادق (ع) دو گرایش در میان اصحاب ایشان شکل می‌گیرد:

الف) عقل‌گرایی: شاگردانی مثل هشام بن حکم و فضل بن شاذان پیرو این جریان بودند.

ب) حدیث‌گرایی: این‌ها ورود عقل به مسائل شرعی و استنباط را ممنوع می‌دانستند. در رأس جریان حدیث‌گرایی، شخصی به نام هشام بن سالم بود. در آغاز غیبت کبری، این دو جریان «دیده‌هایی» علیه همدیگر داشتند و کتاب‌هایی نوشتند. مثلاً جریان حدیث‌گرایی، هشام بن حکم و فضل بن شاذان را تخطئه می‌کردند که عقل را دخالت دادند و طرفدار قیاس هستند. تعبیراتی در فرمایش بزرگان است، اما بعدها مشخص شد قیاسی که آن‌ها عمل می‌کردند، قیاس مجاز بوده است. قیاس اولویت و چیزهایی از این قبیل بوده است؛ ولی حدیث‌گراها این کارها را نمی‌پسندیدند و ورود عقل را نمی‌پذیرفتند.

از مجموع فرمایش اهل بیت (علیهم السلام) درمی‌یابیم که تفکر عقل‌گرایی بیشتر مدنظر بوده است. این جریان، خودش را در دوران غیبت صغری نشان داد؛ زمانی که جریان عقل‌گرایی در حوزه بغداد و قدیمین که مثل ابن‌جنید و ابن‌عقیل در عقل‌گرایی افراطی بودند، متمرکز شد. جریان حدیث‌گرایی نیز در حوزه ری و قم متمرکز شد؛ مثل کلینی و ابن‌بابویه و پدرش و ابن‌قولویه. عقل‌گرایی مثل ابن‌جنید و ابن‌عقیل جنبه‌های افراطی پیدا کردند و به اهل سنت و قیاس رو آوردند. همچنین کارهایی مانند آن‌ها انجام دادند، سپس شخصیت‌هایی مثل شیخ مفید، سید مرتضی و شیخ طوسی، جریان عقل‌گرایی را تعدیل کردند. بنابراین، جریان حدیث‌گرایی در قم و جریان عقل‌گرایی در بغداد مسیرشان را ادامه دادند. البته از ابن‌عقیل و ابن‌جنید آثاری به دست ما نرسیده است و علامه، دیدگاه‌های فقهی این‌ها را در مختلف نقل کرده است. گویا در زمان علامه این کتاب‌ها بوده است. اخیراً جامعه مدرسین، فتاوی‌ای ابن‌جنید را از کتب مختلف استخراج کرد و رساله‌ای به نام خود ابن‌جنید تنظیم نمود. پس این، همان رساله ابن‌جنید نیست، بلکه دیدگاه‌های ابن‌جنید است که علامه نقل کرده است. آنچه به‌طور رسمی و

مکتوب در اجتهاد داریم، از زمان شیخ مفید است با کتاب مقنع و التذکره فی اصول فقه و کتاب‌های متعدد دیگر، سپس سید مرتضی، راه استادش شیخ مفید را ادامه می‌دهد و سپس شاگردش، شیخ طوسی، این تفکر را تکمیل و جریان اجتهادی را در فقه پایه‌گذاری می‌کند. ما نیز در حال حاضر همان راه را ادامه می‌دهیم؛ هرچند تغییراتی در شیوه‌ها شده است. شیخ مفید برای اولین بار منطقی را با «اصول فقه» استنباط کرد. این در میان اهل سنت رواج داشت؛ ولی در میان شیعه نبود و اگر بود، فقط برخی بحث‌های اصولی اصحاب ائمه مثل فضل بن شاذان، محمد بن مسلم و مسلم بن عبدالرحمان در رساله‌هایشان بود که درحقیقت، یک موضوع در اصول بود و منطق اصولی برای استنباط نبود. مثلاً بحث مشتق یا ترجیحات و یا رساله‌های تکننگاری بود. شیخ مفید کتاب اصولی نوشت؛ ولی اصول فقه او، کتاب التذکره فی اصول الفقه است که شاگردش کراچکی خلاصه کرد. همچنین کتاب اجتهادی شیخ مفید، المقنعه نزد ماست. سید مرتضی نیز اصول و فقه را تکمیل کرد و کتاب النریعه فی اصول الفقه سید مرتضی، اصول فقه کاملی است که تنظیم شد. فقهش نیز به همین صورت است. شیخ طوسی العهده را نوشت و با آن، مسیر اصول فقه را تکمیل تر کرد. اولین کتاب‌های اصولی حوزه شیعه، سه کتاب التذکره شیخ مفید، النریعه سید مرتضی و العهده شیخ طوسی است.

برای شناخت روش این کتاب‌ها باید در دو حوزه «نقل و نقد احوال» و «استنباط» تمرکز کنیم. ابتدا روششان را بیان می‌کنم تا تحولی که در روش اجتهاد به وجود آمد، خودش را نشان بدهد. روش شیخ مفید، سید مرتضی و شیخ طوسی در حوزه «اقوال» این بود که اختلافات اقوال شیعه را بررسی نکنند. زمانی که شیخ انصاری به کتاب مکاسب وارد می‌شود، می‌گوید: «این را علامه حلی گفته...» و به اختلاف اقوال فقها می‌پردازد؛ درحالی‌که آن بزرگواران اصلاً به اختلاف اقوال فقهای شیعه نمی‌پرداختند و اگر گاهی به اختلاف اقوال اشاره می‌کردند، اسم کسی را نمی‌بردند مثلاً سید مرتضی بگوید استاد ما شیخ مفید این را گفته و بیشتر در فقهای اهل سنت متمرکز می‌شوند؛ یعنی فقه شیعه را در مقابل فقه اهل سنت مطرح می‌کنند و فقه شیعه را به‌عنوان یک قول مطرح می‌کنند، نه اقوال متعددی که در میان شیعه است. سپس فقه اهل سنت را مفصل نقل می‌کنند. مثلاً یکی یکی مطرح می‌کنند که ابوحنیفه، مالک، حنبلی و فقهای دیگرشان که مشهور نیستند و منقرض شدند، چه چیزی گفتند. البته شیخ مفید به‌طور گسترده وارد اقوال اهل سنت نمی‌شود، چون کتابش استدلالی نیست و نیمه استدلالی است. سید مرتضی نیز سبکش در ناصریات و الاتصاف همین است. شیخ طوسی نیز در کتاب خلاف همین سبک را دارد و اقوال شیعه و اهل سنت را مطرح می‌کند

کتاب از کتب اربعه شیعه را نوشتند. شیخ صدوق پیشتر از این عرصه شد و نشان داد مجتهدان، هم از عقل و هم از حدیث استفاده می‌کنند و حدیث را به‌عنوان منبع می‌پذیرند. پس از شیخ طوسی، این دو جریان در فقه شیعه تلاطم نیافت تا دوره اخباری‌ها. تا سال ۷۰۰-۶۰۰ صحبت از حدیث‌گرایی و عقل‌گرایی نبود. یک جریان واحدی تلاطم شیخ طوسی بودند. بعدها گروه اخباری‌ها آمدند و خواستند راه شیخ صدوق را ادامه بدهند؛ یعنی خودشان را به جریان حدیث‌گرایی وصل کردند؛ اما شیخ کاری کرد که دیگر دو جریانی نبود. البته شخصیت‌هایی از حدیث‌گرایی مثل ابن طاووس بودند؛ ولی یک جریان مستدام نبود. در این دوره، اجتهاد شیعه با روش خاصی شکل می‌گیرد و استنباطات با همان سبکی که بیان شد، انجام می‌شود و در نهایت، شیخ کار را تمام می‌کند.

در حقیقت، شیخ طوسی راه استادش سید مرتضی را هم نمی‌رود، بلکه بخشی را از قمی‌ها می‌گیرد و عقل‌گرایی را نیز خودش اضافه می‌کند.

به لحاظ ماهیت اجتماعی، ماهیتی است که سید مرتضی و شیخ مفید قرار دادند؛ یعنی استفاده از اصول فقه. آن‌ها حدیث را استفاده می‌کردند و همچنین تقابل با اهل سنت، راه مشترک این سه عالم است. مشهور است ابهت شیخ طوسی سبب شد که پس از او تا حدود صد سال، فقهای شیعه جرئت اظهار نظر و مخالفت با شیخ را نداشته باشند که واقعیت ندارد؛ زیرا در این دوره، شخصیت‌هایی مانند راوندی و دیگران شیخ را نقد می‌کنند؛ هرچند افسول دارد. این مباحث از کجا شروع شد؟ از زمانی که مجتهدان در آن دوره تقلید هستند و مقلد. اولین بار سید طاووس در کتاب کشف‌المحججه که وصیت‌نامه‌اش برای پسرش است و با نام برنامه سعادت به فارسی ترجمه شده است، می‌گوید: «پسر من از شیخ طوسی برای شیعه فقهی نمانده است و فقهای پس از شیخ طوسی، مقلد ایشان هستند.»

ایشان قبل از ابن‌ادریس بوده است؟

پیش از ابن‌ادریس بوده است؛ زیرا آنچه در دوره ابن‌ادریس و کتابش معروف است، این است که وی طلسم تقلید از شیخ طوسی را شکست. البته کمی افراط کرد و سبب اشکالات مبنایی شد. درباره مطلبی که اشاره کردید، عرض می‌کنم که در حقیقت، شیخ طوسی راه حدیث‌گراها را نیز در خودش زنده کرد. نکته دیگری از شیخ طوسی که برای حدیث‌گراها شیرین بود، این است که سید مرتضی و استادش شیخ مفید، خبر واحد را حجت نمی‌دانستند؛ هم دلیل داشت و هم جنبه روانی. از لحاظ جنبه روانی، این بود که اهل سنت به شیعیان اعتراض می‌کردند و می‌گفتند شما جلوی عمل به قیاس و استحسان و... را به چه دلیلی می‌گیرید؛ نهایتاً ظن‌آور است و ظن، حجت نیست. آن‌ها می‌گفتند به خبر واحد عمل می‌کنید که این نیز ظن‌آور است. اگر قرار است به ظن عمل بشود، به قیاس و استحسان عمل نکنید. قیاس را امامان شما گفتند عمل نکنید؛ درحالی که استحسان با خبر واحد تفاوتی ندارد و هر دو ظنی هستند. این‌ها می‌گفتند به خبر واحد عمل نمی‌کنیم و به خبری عمل می‌کنیم که علم بی‌آورد یا متواتر باشد و یا به قرآنی باشد که علم پیدا کنیم و صحبت از علم بوده است. در مقابل، آن‌ها می‌خواستند از خودشان دفاع بکنند، پس منکر حجیت خبر واحد شدند. شیخ طوسی، خبر واحد را حجت دانست و از این‌رو، برای حدیث‌گرایان شیرین بود، چون اختلاف اساسی‌شان با سید مرتضی و شیخ مفید اینجا بود که می‌گفتند تعداد بسیاری از روایات اهل بیت را کنار بگذارید و بگویید خبر واحد است. شیخ طوسی گفت خبر واحد، حجت است. اینجا بود که حدیث‌گرایان خلع سلاح شدند؛ زیرا این مجتهد حدیث‌گرا نیز بود. ابن‌ادریس راه شیخ مفید و سید مرتضی را احیا کرد و گفت خبر واحد، حجت نیست

و سپس دلایل شیعه را مطرح می‌کند، چون آن‌ها یکی از مستندانشان «اجماع» است، این‌ها در مقابلش اجماع را مطرح می‌کنند و سپس روایات اهل بیت‌علیهم السلام) یا مورد توافق پیامبر ﷺ را می‌آورند؛ ولی در بسیاری از موارد بر اجماع تمسک می‌کنند و منظورشان از اجماع، همان دیدگاه خودشان است؛ از این‌رو، اجماعاتی که شیخ طوسی و سید مرتضی دارند، به معنای مصطلح نیست. اجماع، یعنی دیدگاه فقه امامیه این است و به اختلاف اقوال شیعه کاری ندارند که اجماعی را تحصیل بکنند. این‌گونه اجماعات ندارند و فقه مقارن است. چرا این‌گونه بود؟ به دلیل زمینه‌های تاریخی. ما تا زمان شیخ مفید، کرسی فقه و اصول و حتی معارف شیعه به‌صورت رسمی نداشتیم. در دوره امامان نیز فقط یک دوره کوتاه در زمان امام باقر و امام صادق (علیهم‌السلام) داشتیم که به دلیل اختلاف امویان و عباسیان، برای امامان زمینه‌ای فراهم شد تا کارهایی کردند و کرسی گذاشتند. البته پس از مدتی زمینه تغییر کرد و شرایط برای امامان سخت شد؛ به‌گونه‌ای که اجازه نمی‌دادند شیعه کرسی درس داشته باشد. گاهی اصحاب ائمه، مخفیانه و محرمانه خدمت ائمه (علیهم‌السلام) می‌رفتند و احکام را می‌گرفتند و گاهی ائمه فقط آن مقدار از احکام را بیان می‌کردند که دیدگاه مخالف با دیدگاه فقه رایج داشت. مرحوم بروجردی می‌فرمود: «فقه ما تبصره در برابر فقه اهل سنت است.» چیزی را که امام (علیه‌السلام) می‌گوید، ناظر به فتوای فقه رایج است و آن را تصحیح می‌کند. تا آن را متوجه نشویم، فرمایش امام (علیه‌السلام) برای ما درست درک نمی‌شود. در روش‌ها این را خواهیم گفت. فلسفه بحث، یعنی وجهی که این‌ها به این صورت وارد اجتهاد شدند، رواج فقه اهل سنت بود. در حقیقت، فقهی به نام فقه شیعه، کرسی نداشت. در دوره شیخ مفید، با روی کار آمدن و قدرت گرفتن حاکمان شیعی آل بویه برای فقهای شیعه فرصت فراهم شد؛ از این‌رو، شیخ مفید کرسی و مناظره داشت و آشکارا می‌گفت شیعه هستیم؛ درحالی که تا آن زمان، شیعه مجرم بود و حکمش زندانی شدن. حکومت‌ها جاسوس می‌گماشتند تا شیعیان را بشناسند. فقهای شیعه ابتدا از فقه شیعه در برابر فقه اهل سنت دفاع کردند و تلاش کردند فقه شیعه به‌عنوان یک مکتب فقهی مطرح بشود و شکل بگیرد. برصدد بودند ثابت کنند که فقه شیعه پایه و اساس دارد و حرف‌هایی که زده می‌شود، دلیل دارد. اقوال اهل سنت را می‌آورند و سپس فقه شیعه را در برابرش مطرح می‌کردند تا به‌صورت مکتب فقهی پذیرفته شود. کار تا جایی پیش رفت که در دوره رسمی کردن مذاهب و سید مرتضی، حاضر شدند شیعه را به‌عنوان یک مکتب فقهی بپذیرند؛ اما شرایط گذاشتند و پول خواستند، در این زمان، سید مرتضی تنها ماند و فقه شیعه رسمی نشد؛ ولی برای اولین بار در جهان اسلام در برابر مکتب فقهی حنفی مطرح شد. تا آن زمان، فقه تمامی مذاهب و کارهای شیعه زیرمینی بود و فقط بحث مکتب و کلام شیعه نیست. در زمان شیخ طوسی کمی آن ضرورت، کمتر شد و شیخ به اشکالات دیگری پرداخت که به شیعه می‌گرفتند. مثلاً از اشکالاتی که به شیعه می‌گرفتند این بود که شیعه نص‌گراست و فقط نصوص امامان را می‌گیرد و به همه فروع نمی‌تواند جواب بدهد و فروع کمی در شیعه است؛ به همین دلیل، شیخ طوسی المیسوط را با فروع بسیار نوشت تا نشان بدهد با تقید بر این نصوص می‌توانیم فروع فراوانی داشته باشیم. در نتیجه، در این دوره، در روش اجتهاد، اصول بومی شیعه به‌عنوان منطبق استنباط پایه‌گذاری شد و روشش در نقل اقوال این بود که قول شیعه را یک قول واحد در مقابل اقوال سنت مدنظر قرار دادند و از مکتب فقهی شیعه دفاع کردند؛ مثل مرحوم شیخ طوسی که تفریع فروع را در فقه شیعه مطرح کرد و سبب شد فقه شیعه جان بگیرد. همچنین شیخ طوسی تلاش کرد دو جریان عقل‌گرایی بغداد و حدیث‌گرایی ری و قم را در وجود خودش به هم متصل کند؛ از این‌رو، همراه فقه، اجتهاد کرد و دو تا کتب اربعه شیعه را نیز به تهایی نوشت؛ در حالی که حدیث‌گرایان فقط دو

زیر سؤال برد، او تلاش کرد حدیث را از غربت دریاورد و روی حدیث تمرکز داشت. همچنین اصول حالت افراط و تفریط گرفت و اصول و عقل را زیر سؤال برد و حتی ظاهر قرآن را قابل استناد ندانست. دلیلش نیز این بود که قرآن، محکم و متشابه دارد. ما آن مقدار از قرآن را می‌فهمیم که اهل بیت تفسیر کردند و اگر تفسیر نکردند، از کجا بفهمیم محکم و مشابه کجاست؟ پس آنجا که گفتند، می‌فهمیم و آنجا که نگفتند، نمی‌فهمیم. محور اصلی، فرمایش اهل بیت است و به اخباری‌گری معروف شدند. حوزه‌ها صد سال دست این‌ها بود. مجتهدان را بایکوت و از صحنه خارج کردند. شخصیت‌های مختلف افراط‌گر و معتدل داشتند؛ شخصیت‌هایی مثل شیخ حر عاملی، محمدتقی مجلسی، محمدباقر مجلسی، شیخ بهایی و فیض کاشانی، آدم‌های اخباری معتدل هستند و شخصیتی مثل محمد اخباری، افراطی است. بعضی از اخباری‌ها، مجتهدان را نجس می‌دانستند. امین استرآبادی تا حدی افراطی است و به علامه، توهین و ذم و کارهایی از این قبیل می‌کرد. اخباری‌گری، داستان مفصلی دارد. شیخ شمشیر را از رو بست و این‌ها را یکی یکی به پای محکمه بُرد. من گاهی می‌گویم اگر محمدامین استرآبادی زنده بود و رسائل شیخ را می‌خواند، از اخباری‌گری دست می‌کشید. زمانی که وحید بهبهانی آمد، مناظرات مفصلی را با شیخ یوسف بحرانی کرد. شیخ یوسف بحرانی، صاحب *حلائق ناظره* است و آنجا مناظرات بسیاری با صاحب *حلائق* دارد. داستان معروفی است که خادم حرم امام حسین؟ ع؟ می‌گوید این دو بزرگوار تا نصف شب با یکدیگر مباحثه می‌کردند. خواستم حرم را ببینند. آمدم و به ایشان گفتم: «حیات بروید، می‌خواهم حرم را ببینم». در حیات مباحثه می‌کردند. گفتم: «صحن را می‌بندند». بیرون صحن مباحثه می‌کردند. رفتم خوابیدم و صبح بیرون آمدم، دیدم از سر شب هنوز دارند جلوی صحن بحث می‌کنند. بحثشان ادامه داشت. در حرم را باز کردم و اذان گفتم. هر دو آمدند. شیخ یوسف بحرانی، امام جماعت رسمی حرم بود و وحید بهبهانی رفت جایی نمازش را خواند. همچنین معروف است روزی وحید بهبهانی به درس شیخ یوسف بحرانی آمد. در درس شیخ یوسف بحرانی حدود چند صد نفری شرکت می‌کردند؛ ولی وحید بهبهانی سه چهار شاگرد بیشتر نداشت. وحید بهبهانی وسط درس شیخ یوسف بحرانی نشست و گفت: «اجازه می‌دهید من حرفی بزنم». استاد گفت: «بفرمایید». رو کرد به طلاب و گفت: «من حجت خدا بر شما هستم. حرف‌های این آقا درست است؛ اما من نیز حرف‌هایی دارم. اگر حرف‌های من را نشنوید، فردای قیامت یقه شما را می‌گیرم». شیخ یوسف گفت: «بروید ببینید ایشان چه می‌گویند». درس وحید بهبهانی روز به روز شلوغ شد و درس شیخ یوسف بحرانی کم. تا آنجا که درس شیخ بحرانی تعطیل شد. شیخ یوسف بحرانی اخباری باانصاف است و زمانی که می‌خواست از دنیا برود، وحید بهبهانی را وصی خودش کرد و گفت: «نماز من را ایشان بخوانند». این نشان می‌دهد شیخ یوسف در باطن از اخباری‌گری برگشته بود؛ ولی جرئت نمی‌کرد اظهار کند. رونق اخباری افتاد. مسئله بسیار مهمی که اکنون وجود دارد، این است که منطبق افرادی مثل وحید بهبهانی و شیخ طوسی علیه اخباری سبب ساقط شدن و محکومیت اخباری‌ها شد. منطق این افراد با اصول قبل از اخباری‌گری تفاوت داشت که توانست غالب شود. آن تفاوت اصولی که کمتر توجه می‌شود، این است که اشکالات اخباری‌ها به اصول قبلی وارد بود؛ ولی به اصول شیخ وارد نبود. همین است که می‌گویم اگر افرادی مثل استرآبادی زنده بشوند و اصول شیخ را ببینند، همه از اخباری‌گری برمی‌گردند. چه تفاوت اصولی داشت؟ چند مطلب بود که اصولی‌های پیش از اخباری‌گری متوجه نبودند و از اهل سنت به کار می‌بردند. ولی به عمقش پی نمی‌بردند. تعبیرم جسارت نباشد؛ مثلاً درسی را که شیخ انصاری از این ماجرا گرفت، دست‌کم در آثار آن‌ها نمی‌بینیم. این اشکال هنوز در اصول اهل سنت وجود دارد. مهم‌ترین اشکال اخباری‌ها به اصولی‌ها این بود که می‌گفتند با اصل برائت و استصحاب، حکم

و باعث نابودی دین اسلام می‌شود... آیا چیزی به‌جز عمل به‌خبر واحد دین را نابود می‌کند؟ مواضع تند در عدم خبر واحد داشت و این بحث را در مقدمات و بخش‌های مختلف سرائر مطرح کرد و خبر واحد را نقد نمود. در بسیاری از موارد، شیخ را نقد می‌کرد و اعتقاد داشت شیخ به حدیثی عمل کرده که خبر واحد است و قابل استنباط نیست. بیشتر اشکالاتش به شیخ این‌گونه است که شیخ به‌خبر واحد استناد کرده و ایشان می‌گفت خبر واحد، حجت نیست. البته اختلاف مبنایی است؛ در حقیقت، این‌ادریس این خدمت را به فقه شیعه کرد و سبب شد راه اجتهاد دوباره باز شود و از بنیان‌گذاران حوزه فعال فقهی حله شد. پس از این‌ادریس، این حوزه بسیار رونق گرفت و شخصیت‌های بزرگی مثل محقق حلی، علامه حلی و فخرالمحققین در این حوزه پرورش یافتند. حوزه حله به‌اندازه‌ای رونق پیدا کرد که در تشییع جنازه یک عالم، صد مجتهد شرکت کردند.

دلایل سیاسی در افول پیش از ابن‌ادریس نیست، چون آل‌بویه ساقط شد و ظاهراً در حله نیز یک حکومت شیعی برقرار بود.

این‌ها نمی‌تواند بی‌تأثیر از شرایط سیاسی اجتماعی زمانه باشد؛ اما اگر در دوره‌ای یک فقیه برجسته باشد، در آن دوره تقریباً رونق ایجاد می‌شود؛ به همین دلیل، اگر یک شخصیت برجسته علمی پس از شیخ حضور داشت، این صحنه خالی نمی‌ماند. شخصیت‌های برجسته‌ای که از شیخ بالاتر باشند و او را تحت‌الشعاع قرار بدهند، نبود. البته ابن‌ادریس از شیخ بالاتر نبود و فقط آدم جسوری بود که چنین آدم جسوری کم پیدا می‌شد. یک قداست خاصی برای شیخ قائل بودند. چنین قداست‌هایی در حوزه‌های علمیه ایجاد می‌شود و به‌نوعی اُفت است. اکنون نیز به بعضی متون درسی قداستی ایجاد کردیم که اُفت است. مختصر بگویم ابن‌ادریس راهی پیدا نکرد و محقق حلی آن را تکمیل کرد. دوباره اصول، رونق و رواج گرفت و دیدگاه‌های دقیق‌تری در مباحث اصولی پیدا شد. علامه، کتب مختلفی را در اصول تألیف کرد و دوره‌های مختلف فقهی به وجود آمد. تا اینکه به محقق کرکی و رواج حوزه جبل عامل رسید. شهید اول و دوم، محقق کرکی و مجلسی پدر و مجلسی پسر اهل آنجا بودند که در دوره صفویه از آنجا به ایران دعوت شدند. مجلسین و شیخ بهایی، از جبل عامل و شام بودند که حدود لبنان امروز است. گروهی آمدند و صفویه، حدود هفتاد مجتهد را دعوت کرد.

ادامه حوزه حله...

حوزه حله پس از فخرالمحققین کم‌کم افول کرد و شهید و دیگران آمدند آنجا درس بخوانند و سپس به جبل عامل برگشتند. شهید اول به جبل عامل بازگشت و در آنجا متمرکز شد. در این زمان، حوزه حله افول کرد. دوره جبل عامل، صفویه در ایران شکل گرفت و جبل عاملی‌ها را دعوت کرد تا به ایران بیایند و حوزه نجف با حضور کرکی و دیگران رونق پیدا کرد. پس از علامه و مقدس اردبیلی نیز در توجه به عقل و اصول فقه، دیدگاه افراطی پیدا شد و عکس‌العمل چنین دیدگاهی، اخباری‌گری شد. محمدامین استرآبادی آمد و مجتهدان را نقد کرد و به قول شهید مطهری شروع کرد به ناخن‌کَندن و خراش انداختن. البته به نظرم امین استرآبادی تا اندازه‌ای حق داشت. حقیقت این بود که شما اصول علامه حلی را ببینید که هدایت‌الاصول و نه‌ایه‌الاصول و انواع دوره‌ها را دارد. خیلی تحت تأثیر اصول اهل سنت است. مثلاً فرض کنید بحث‌هایی در مباحث اصول، اصول عملیه مثل «استصحاب» و «اصل برائت» دارد. در آن دوره، این‌ها به‌گونه‌ای به استصحاب و اصل برائت تمسک می‌کردند که با آن سبکی که استدلال می‌کردند، سبک اهل سنت بود. درباره چگونگی سبک اهل سنت توضیح خواهم داد. امین استرآبادی در مقابل این‌ها قد علم کرد و کتاب *فوائد منیة* را نوشت و تمام سبک آن مجتهدان را

پاسخ گویی به این بنا به تقلید افتادیم. الان حکومتی بر مبنای فقه درست کردیم و فقه را از حالت فردی خارج شده. فقهی که دوره شیخ انصاری یا قبل از آن تا زمان شیخ مفید بود، فقه فردی و تکلیف شخص من بود. یک فرعی بر شخص من نازل می شد و آن را عمل می کردم. برای من روشن می شد و من عمل می کردم. شک داشتیم، رساله به صورت فرعی فرعی بود و صد تا فرعی داشتند، فرعی خودم را پیدا و به آن عمل می کردم.

مکلف در مقام شک بود یا علم یا ظن؟

چون مقلد و مکلف است، به فرعی عمل می کرد و این پاسخ گو بود؛ اما پاسخ به تک فرد این نمی تواند پاسخ نظام باشد؛ زیرا نظام، سیستم می خواهد. سیستم نیز به این معناست که پیچ و مهره ها را ببندیم تا ماشین تولید بشود. پیچ و مهره های بسیاری در فقه داریم که هر کدام به درد کاری می خورند؛ ولی کسی نیامده این ها را به یکدیگر وصل کند و سیستم نوینی را از درونش دربیآورد. مشکل اصلی حوزه فقه کنونی این است که کشور با تک فرعی اداره نمی شود البته در قوه قضائیه، قاضی رساله امام را برمی دارد و قانون را تک فرعی نگاه می کند؛ اما سیستم است که در حکومت جواب می دهد. سیستم اقتصادی و قضایی و فرهنگی و پزشکی و بسیاری از موارد دیگر را باید از فقه دربیآوریم. بنابراین، مشکل اصلی حوزه فقه کنونی این است که آیا با این اصول می توانیم سیستم بسازیم و آیا ضرورت دارد سیستم بسازیم یا نه؟ اگر ضرورت دارد، آیا می توانیم با توجه به قواعد اصولی موجود، سیستم بسازیم و سیستم را استنباط کنیم؟ چه لوازمی دارد؟ فرعی را با این منطق استنباط می کنیم. فرعی را نیز استنباط می کنیم. شهید صدر، پیشرو این مرحله است. او خواست نظام اقتصادی اسلام را دربیآورد و نظام سازی کند؛ به همین دلیل، *اقتصادنا* را نوشت؛ اما وسطش گیر کرد. سیستمی که طراحی می کنیم، اهدافی دارد و این فرعی ها باید در خدمت آن اهداف قرار بگیرد و با یکدیگر هماهنگ شوند. این فرعی ها با هم ارتباط دارند و همدیگر را تکمیل می کنند. همچنین همه به صورت هماهنگ به دنبال هدفی هستند که سیستم دنبالش است تا به آن برسد. مثلاً یک مجتهد می آید پنجاه فرعی را کنار هم می چیند؛ اما به هم می خورند. سه فرعی را از طریق قرآن و سنت و راه استنباط، استنباط کرده که به آن ها نمی خورند؛ اما به فتوای مجتهد دیگر می خورد. آیا حق دارد فتوای مجتهد دیگر را کنار این بگذارد که سیستمش تکمیل بشود و به آن هدف برسد؟ اگر کنار این بگذارد، حجیت خودش چگونه می شود؟ آیا فتوای شخص دیگر حجیت است؟ خود شهید صدر اینجا گیر کرد و زمانی که در *اقتصادنا* به اینجا رسید، نتوانست حلش کند. راه حل هایی وجود دارد و تلاش می کند. آیا اصول فعلی ما سیستم ساز است یا نیست؟ نمی گویم سیستم ساز نیست. آقایان حدود پنج نظریه و طرح را دادند تا از این کارها و راهها سیستم درست بکنیم. فعالیت های جزئی نیز در این باب شده است که هنوز هیچ کدام به این مرحله نرسیده است که آزمایش بشوند و جواب بدهند. این، ارزشمند است که ذهن حوزه به این نتیجه رسیده باید دنبال سیستم و پاسخ گویی به نیازهای نظام باشیم. در حقیقت، فقه ما در پاسخ گویی به نیازهای نظام، هم تراز نیست و عقب است. متأسفانه در بسیاری از موارد، سیستم های ما از غرب وارد شده است. دانشگاه های ما در علوم انسانی تأکید دارند علوم انسانی اسلامی درست بکنیم و معنایش این است که علوم انسانی داریم، ولی معلوم نیست اسلامی هستند یا نه. مبنای کنونی اداره کشور، علوم انسانی است. اقتصاددان ما از وزیر تا پایین در صدد هستند مشکلات اقتصادی کشور را با سیستم های عرضه و تقاضای نظام اقتصادی رایج دنیا حل کنند.

خدا را اثبات بکنید. تفاوت این ها با استحسان و غیره چیست؟ این ها نیز ظن آور هستند. چگونه می گوید استصلاح، باطل است و اصل برائت و استصحاب، درست؟ تفاوتش با آن ها چیست؟ در نهایت، ظن آور هستند. چه تفاوتی دارند؟ شیخ چیزی را گفت و البته وحید بهبهانی نیز در بار باز کرد و شیخ محکمش نمود. شیخ می گفت نمی خواهیم با این ظن ها و اصل برائت، حکم خدا را اثبات بکنیم. حکم ظاهری را اثبات می کنیم. این چه تفاوتی دارد؟ حکم خدا، یعنی کاشفیت داشته باشد و بگویم حکم خدا این است. ما می گوئیم نه، زمانی که اینجا برائت جاری می کنیم، یعنی حکم خدا را نمی دانم، ولی می دانم شرع مقدس هیچ جا ما را بالاتکلیف نمی گذارد و راهی نشان داده است. راهش را گشتند و پیدا کردند. گفت زمانی که شما دلیلی ندارید حکم واقعی را کشف کنید، فرض کنید آنجا حکمی ندارید، چون اگر آنجا نمی دانید حلال است یا حرام و دلیل بر حرمت ندارید، حلال است. راهنمایی کردند. گاهی نمی شناسید؛ اما از نظر عقلی می بینید شرع مقدس بیان نکرده است؛ در نتیجه، اگر من مرتکب بشوم و مولا من را مجازات بکند، عقاب بلا بیان است و قبیح. شرع مقدس نیز کار قبیح نمی کند.

علاوه بر این، شیخ یک مبنای اساسی را در اصول پایه ریزی کرد و مهندسی ساختمان اصول قبلی را خراب کرد و ساختمان مهندسی جدیدی برای اصول ساخت. مبنای شیخ می گفت از مکلف شروع می کنیم. زمانی که مکلف توجه می کند از جانب خدا تکلیف دارد، ممکن است ظن پیدا کند یا علم یا شک. اگر علم پیدا کند، تکلیفش روشن است و باید عمل بکند. اگر ظن پیدا کند، باید ببیند این ظن، حجت است یا نه، دلیلی دارد به آن عمل بکند یا نه، چون اگر فقط او باشد و ظن الا ظن، یعنی... اگر دلیل محکمی باشد، به این ظن عمل کند و نباید ظن عادی باشد. مثلاً دلالی داریم که به خبر واحد عمل بکن. قرآن، روایات متعدد، سیره، اجماع و عقل می گویند به خبر واحد عمل بکن؛ گرچه خبر واحد، ظن بیآورد، ما به دلیل پشتوانه به آن ظن معتبر عمل می کنیم. ظن دو نوع است: معتبر و غیرمعتبر. اگر معتبر بود، مثل علم عمل می کنیم و اگر معتبر نبود، مثل شک می شود. حالا شک کردند. شک در تکلیف است یا مکلف به. اگر شک در تکلیف است و سابقه دارد و قبلاً حکمش را می دانستیم و الان نمی دانم، باید ببینیم سابقه دارد یا ندارد؛ سابقه ندارد مثل اینکه قبلاً وضو داشتیم و الان شک دارم وضو دارم یا نه. اگر سابقه دارد، خود اهل بیت راهنمایی کردند که عمل کن و به دستور آن ها عمل می کنیم و اگر سابقه ندارد، گفتند کل شیء لک حلال، پس برائت جاری می کنیم. اگر شک در مکلف به است، شیخ اینجا بحث های تازه ای را بیان کرده است؛ مثل اینکه یا محصوره است یا غیرمحصوره. شک در مکلف به پیدا می کنیم و اصطلاحاً علم اجمالی داریم؛ یعنی اصل تکلیف را می دانیم، ولی نمی دانیم مکلف به ما کدام است. در این گونه موارد باید در نظر بگیریم موارد شک در مکلف به، اطرافش محصور است یا غیرمحصور. بحث های مختلف شیخ از انحصاراتش است یا تنبیهاتی که در استصحاب درست کرد؛ زیرا می گفتند استصحاب، مبهم است و قبل از اخباری گری، گاهی استصحاب می گفتند و منظورشان اصل برائت بود و گاهی استصحاب می گفتند و منظورشان دلیل عقلی بود و گاهی نیز استصحاب می گفتند و منظورشان دلیل عدم بود. ابهام داشتند که اصلاً استصحاب چیست. شیخ، استصحاب را تعریف و کاربردهایش را تحت ده دوازده عنوان مشخص کرد که در کدام موارد فقه کاربرد دارد. شیخ، ساختمان کارآمدی را پایه ریزی کرد. من گاهی به دوستان می گویم پس از شیخ، افرادی مثل محقق نائینی، آقا ضیاء، محقق اصفهانی، مرحوم آقای خوبی، امام و آقای بروجردی در اصول خیلی کار کردند؛ اما هیچ کدام نتوانستند نقشه مهندسی اصول شیخ را تغییر بدهند و فقط یک پنجره جدید را رنگ یا ترمیم کردند. بنا همان بناست و تانکون بنای خوبی بوده است. البته امروزه مسائلی پیش آمده که در

گروهی می‌گویند نظام از اسلام در نمی‌آید و ما به سیره عقلا رجوع بکنیم.

منظور کدام سیره عقلاست. سیره عقلا مختلف است: سیره عقلای متخصص و غیرمتخصص. غیرمتخصص که در امور متخصص سیره‌اش ارزشی ندارد و منظور از سیره متخصصان نیز دیدگاهشان است. حدود پنج دیدگاه دارند. همین الان برای چگونگی حل اقتصاد، ده اقتصاددان با ده دیدگاه وجود دارد. کدام یک از آن‌ها سیره است و باید پیروی کنیم؟ برخی از معضلات نظام ما اینجاست که از طرفی نمی‌خواهیم از سیستم وارداتی استفاده کنیم و از طرفی نتوانستیم از منابع اسلامی برای راه‌حل در بیابوریم. هنرمان این بوده که مواردی را اسلامیزه کردیم؛ یعنی همان سیستم را گرفتیم و چند آیه و حدیث و روایت آوردیم تا زیباتر شود و بگوییم اسلام، تلاش کردند تا بانکداری اسلامی بشود و یک کتاب قطور حدود دوهزار صفحه‌ای نیز در این باب نوشتند؛ در این کتاب، فعالیت‌های بانک را تقسیم کردند و گفتند این فعالیت‌ها اجاره است و این فعالیت اجاره به شرط تملیک است و این قرض، آیا عملاً سیستم بانکی به آن کتاب قطور عمل می‌کند؟ ممکن است به اندازه‌های تفکیک بکنیم و این سیستم را از هم بی‌شانیم... آیا کسی که وام می‌گیرد و کسی که وام می‌دهد، معنای این اصطلاحات را می‌داند. آیا شده است زمانی که از بانک وام می‌گیری فرم را دقیق و کامل مطالعه کنی تا ببینی چه فعالیت بانکی انجام می‌دهی و این کار را بر مبنای کدام عقد شرعی انجام می‌دهی؟ مشکل کجاست؟ مشکل در جایی است که خواستیم اسلامیزه بکنیم. سیستم بانکداری اسلامی چیست؟ آیا بانکداری اسلامی یک عقد مستحدثه است؟ آیا با عموماً اوفوا بالعقود و امثال ذلک می‌توانیم درست بکنیم، بدون اینکه تحت عنوان اجاره و فلان باشد؟ هر کدام قیدبندی‌هایی دارند که نمی‌گذارند دست، باز باشد. لازم نیست بگوییم این فعالیت اجاره است و حتماً باید تحت عنوان اجاره باشد. عقد مستحدثه است. شرایط عامه عقود را داشته باشد و اوفوا بالعقود می‌گوید عمل بکن و در عقود آزاد است. این یک عقد مستحدثه است. می‌شود یا نمی‌شود، فتوا نمی‌دهند. این‌ها طرح بحث است. فردا مدعی نشوند ادای روشنفکرها را درمی‌آورد؛ برعکس، خیلی سنتی حوزه هستند و فقط در این مسائل، دغدغه دارند. الان همه می‌گویند کتاب مکاسب شیخ انصاری برای درس مناسب نیست. ما به جای اینکه طرف فقه یاد بگیرد و با ادله و اقوال آشنا بشود، در این عبارات و اشارات و ضمایر گیر می‌کند و زمانی را که می‌تواند حجم زیادی از فقه و استدلال و روش را یاد بگیرد، در یک صفحه و نیم مکاسب گیر می‌کند. در نتیجه، منظومه فقه در نمی‌یابد و حتی متوجه منظور شیخ نیز نمی‌شود. یادگیری علم را با آموزش متن یکی کرده‌ایم. تجربه بشر در دنیا متفاوت است. در دانشگاه‌ها نیز آموزش متون دارند؛ اما برای آموزش متن، قسمتی از کتاب را انتخاب می‌کنند و در دو واحد می‌خوانند تا با متون آشنا بشوند و برای یادگیری فقه، واحد درسی دیگری را در نظر می‌گیرند و هر موردی را جداگانه درس می‌دهند؛ مثل اینکه بیعش این است، بحث‌هایش این است، مشترکات و عموماً این است و خیارش این است. اگر متنی را آزاد بگوییم، چه میزان از حجم مطلب را می‌گوییم؟ در دنیا برای علم، سه مرحله بیان می‌کنند: «آشنایی با اصل علم»، «آشنایی با دیدگاه و اقوال در علم»، «نقد و بررسی دیدگاه‌ها و انتخاب دیدگاه درست». مرحله اول را در کارشناسی و دوم را در ارشد و سوم را در دکتری آموزش می‌دهند. در حوزه، مرحله اول را سطح دو، دوم را سطح سه و سوم را سطح چهار می‌گوییم. اصول فقه در کارشناسی سطح دو چیست؟ در کارشناسی ارشد با دیدگاه و اقوال آشنا شود. در دکتری یا سطح چهار، این دیدگاه‌ها را نقد و یک مبنای انتخاب کنند. برای اینکه در کارشناسی ارشد با دیدگاه آشنا شود، مکاسب و رسائل شیخ انصاری و بخشی از

کفایه بخوند را گذاشتیم. آیا طلبه ما نیاز است امروزه با دیدگاه‌های شیخ و قبل از شیخ آشنا بشود یا ضرورت ندارد با دیدگاه آقای خوبی و امام و آقا ضیاء و محقق اصفهانی و نائینی آشنا بشود؟ چرا این‌ها نیست؟ متن مقدم بر این‌هاست. در متنی که می‌نویسیم، آخرین دیدگاه‌ها را بیابوریم، نه اینکه دیدگاه مقدم را بیابوریم که دیدگاه متأخر، دیدگاه مترقی و نقد این‌هاست.

طرف یک دوره اصول می‌رود؛ اما مجتهد نمی‌شود، مگر مجتهدشدن از پیچیده‌ترین علوم دنیا سخت‌تر است؟ سخت‌تر نیست. هر دوره‌ای که می‌گذرانند، حدود هشتاد درصد فراگیران به هدف آن دوره برسند. ما دوره خارج را برای مجتهدشدن می‌گذاریم. طرف یک دوره درس خارج شرکت می‌کند؛ اما برایش زمانی را تعیین نکردیم؛ به همین دلیل، استادی پنج‌ساله تمام می‌کند و استاد دیگر ده سال. مثلاً آقای وحید خراسانی، یک دوره اصولش شانزده سال است. هنوز برای مجتهدشدن زمان خاصی را تعیین نکردیم تا بگوییم دوره آموزشی شما این چند سال است و بیش از این نیاز نیست و باید مجتهد بشوید. این آسیب است. ما حد را تعیین نمی‌کنیم و به خود طلبه واگذار می‌کنیم؛ نتیجه‌اش این می‌شود که طلبه در درس خارج است و استاد به‌صورت سخنران می‌آید و هیچ مهارتی به طلبه نمی‌دهد. طلبه نمی‌فهمد شرکت در درس خارج برای چیست. درس خارج برای یادگیری نیست. علم را در کارشناسی یاد گرفت و اقوال را در ارشد در سطح چهار نباید این گونه باشد که استاد مطلب را لقمه کند و در دهان شاگردش بگذارد. اگر این گونه باشد تا ابد محتاج استاد است. در آنجا باید با شیوه‌ها آشنا بشود و شیوه‌ای را که چند سالی است آشنا شده، در فلان فرع اجرا کند. مثلاً استاد بگوید من فردا فلان طرح را خواهم گفت و از شاگرد بخواهد تحقیق کند و او فلان طرح را ارائه بدهد. این کار استاد باعث می‌شود ببیند تفاوت اجتهاد خودش با اجتهاد شاگرد چیست و آیا شاگردش مجتهد شده یا نشده است و آیا می‌تواند فرع را به نتیجه برساند یا نه؟ اینجاست که شاگرد متوجه اشکال کارش می‌شود و انگیزه و عشق پیدا می‌کند کار کند. تازه می‌فهمد و مثل استادش مجتهد می‌شود. این شیوه در دنیاست و رواج دارد. زمانی در جایی خواندم که در ژاپن برای آموزش شیمی در کمترین زمان، میلیاردها پول هزینه کرده است تا روشش را پیدا کنند.

روشناسی در حوزه مغفول است؟

اصلاً چنین نیست. می‌گویند هرکسی هر روشی دارد، خوب است. برای اینکه در درس خارج، طرف را به مرحله و هدف مجتهدشدن برسانیم، به راهش فکر کرده‌ایم؟ می‌گوییم راه، همان است که بزرگان رفتند. آن زمان فراغت بود و علم محدود. در ضمن، این اندازه مشکلات نبود. باید راه را کوتاه کرد تا این آقا زودتر به نتیجه برسد و وابسته نشود. استاد دوباره در درس خارج حرف کفایه و رسائل را می‌زند. دو دیدگاه دیگر هم می‌گوید. اگر تمام حرف‌هایی را که می‌زنید، در ارشد خوانده است، شما در اینجا نقد و بررسی و مهارت اجتهاد را نشان بدهید. اجتهاد، مهارت است و تئوری تنها کافی نیست. فرع‌ها را واگذار بکنید تا زیر نظر شما استنباط بکنند و ببینید درست استنباط کردند یا نه.

در این دوره‌های اخیر که فقه گسترش پیدا کرده است، هیچ مجتهدی عمرش کفاف یک دوره فقه نمی‌دهد. از همه مجتهدان ما موفق‌تر، تدریس مرحوم آقای خوبی است که ایشان هم به یک دوره فقه کامل نرسید و بسیاری از کتاب‌های فقهی ماند که نتوانست درس بدهد.

دوره اصولش شش سال بیشتر نبوده است. الان دوره‌های اصول به قول شما شانزده سال است؟

می‌گویند



منظريه‌های متفاوت در بحث تطور علم اصول

در گفت و گو با آیت الله سيد منذر حکيم

آیت الله سيد منذر حکيم، محقق، مولف و مدرس سطوح عالی علوم دینی است. از ایشان آثار علمی بسیاری در قالب دروس، کتب و مقالات منتشر شده است. فقه نظام اجتماعی، النظرية الاجتماعية الإسلامية، اعلام الهداية، تاريخ الإسلام و قبسات من سيرة القادة الهداة، از جمله آثار علمی ایشان است.

خلاصه: در این مصاحبه که پیرامون تطور در علم اصول فقه می‌باشد استاد گرامی به جهت متمرکز شدن و روشن شدن جهات مختلف بحث به بیان شاخه‌های مختلف این تطور مانند تطور در قواعد، در خود دانش، کتب اصولی و یا روش آموزش اصول می‌پردازند در ادامه ایشان با اشاره به اینکه، آیا تعبیر علم اصول استنباط و علم اصول یکی هست یا نه؟ به شرح تفاوت‌های این دو اصطلاح می‌پردازد و مسائل مترتب بر این اصطلاح‌ها را شرح می‌دهد. ایشان جهت آموزش پیشنهادهای جدید از جمله اینکه مسائل را به ترتیب جدید با تقدم منابع استنباط و قواعد و غیره بر مطالب دیگر خوانده شود و یا در درس خارج ابتدا بر مسایل قطعی و بعد مسایل اختلافی مطرح شود را توصیه می‌نمایند. ایشان در مورد متورم بودن علم اصول بدون توجه به سیر آن، اهداف و زوایای این علم پاسخ به این سوال را ناممکن دانسته و در پایان هم شناخت سیر تاریخی را برای شناخت بهتر مسائل و ریشه‌های آن بحث لازم می‌دانند و رشد محتوای ذهنی و هم افزایش قدرت استنباط را در جنبه آموزشی مهم می‌دانند.

گونه‌های بحث از تطور

۱. تطور در علم اصول فقه

اصول داریم که عبارت‌اند از: این دانش اصول چه دانشی است و کی مطرح شده و چگونه به تدوین رسیده و چه مراحل از تطور و تکامل و تحول یا رکود و ایستایی را پشت سر گذاشته و الان در چه وضعیتی است؟

۲. تطور در کتاب‌های اصولی

یک بحث درباره خود کتاب‌های دانش اصول فقه اعم از درسی و غیر درسی مطرح است که کتاب‌های اصولی چه وضعیتی داشته است؟ اینجا کارهای فراوانی شده است که برخی گزارشی و بعضی تحلیلی است؛ مثل کار شهید صدر که در *معالم‌الجديده* مطرح شده است و یک نگاه تحلیلی و عمقی ایشان به روند تکامل علم اصول را نشان می‌دهد. این منبع، برای آموزش اصول با رویکردی به تاریخ تطور علم اصول بسیار خوب است و ایشان با همین رویکرد، بحث‌ها را در عنوان و محتوا دقیقاً طرح کرده است. یک بحث دیگر، کتاب‌های درسی فعلی و قبلی ما است: کفایه، فرائد یا قوانین یا فصول و معالم و قبل از این‌ها، کتاب‌های *وافی*، *وافی در اصول فقه*، همینطور کتاب‌های علامه در اصول فقه که نسبتاً کتاب‌های آموزشی و مرحله‌بندی شده است. حداقل علامه سه کتاب در سه سطح در اصول فقه دارد: *میادی علم اصول* تا *نهایه الاصول*. یک قلمرو، قلمرو کتاب‌های تألیف شده درباره قواعد اصول و علم اصول است، یک قلمرو نیز کتاب‌های درسی است که با هم مرتبط ولی متمایزند.

رهنامه: درباره تاریخ تطور علم اصول فقه توضیحی بفرمایید؟

استاد: بحث و دغدغه موجود درباره علم اصول احتیاج به آسیب‌شناسی دارد و این امر، بیشتر در مورد دیدگاه‌ها و سؤال‌هایی است که نسبت به کتاب‌های آموزشی اصول فقه موجود و متعارف مطرح می‌شود. قبل از گشودن بحث علم اصول، باید چند حوزه و قلمرو را از هم جدا کنیم تا مرکز بحث دقیقاً مشخص شود. ما دانشی به نام اصول فقه داریم که در کتاب‌های درسی و غیر درسی در زمینه اصول فقه و اصول استنباط، در طول این ۱۴ قرن گرد آمده است. این دانش شاید از قرن دوم یا سوم به بعد در این کتاب‌ها مطرح شده است یا قواعدی از اصول فقه که دست‌کم در رساله‌هایی تدوین شده است، مباحث الفاظ نیز بیشتر در آغاز نشأت علم اصول و پایه‌گذاری آن طرح شده است؛ سپس، به تدریج بحث‌ها از قواعد اصول لفظیه به سمت بحث‌های حجیت اصول و پس از آن به سمت یک دسته قواعد عقلی و اصول عملیه پیش رفته است. یکی از بحث‌های خیلی مهم از لحاظ تاریخی که در شکل‌گیری علم اصول بی‌تأثیر نبوده است بحث تعارض ادله است که از اهل بیت (علیهم‌السلام) سؤال می‌شود و اختلاف حدیث از این طریق علاج می‌شود و بدین ترتیب، باب تعارض ادله و تعادل و تراجیح شکل گرفته است. مباحث مهمی درباره دانش

بحث اصول فقه و بین استنباط را روشن بکنیم که استنباط کار اصلی است که فقیه باید انجام بدهد و اصول استنباط را بعضی کتاب‌ها به جای اصول فقه، «اصول استنباط» اطلاق کردند که این جامع‌تر و دقیق‌تر است. در اصول استنباط چه چیزی را باید بحث بکنید؟ خود ماهیت و حقیقت استنباط را ابتدا مشخص بکنید. مفهوم و تعریف استنباط به طور دقیق باید انجام شود تا ماهیت این کار روشن بشود. اگر ماهیت استنباط را روشن کردید، سؤال می‌شود این استنباط نظام‌مند است یا غیر نظام‌مند است؟ اگر نظام‌مند بود نظام استنباط چیست؟

رهنامه: فرمودید عنوان جامع، نظام استنباط است. می‌توانید مقداری درباره این اصطلاح توضیح بیشتری بدهید؟

وقتی نظام استنباط قرار شد داشته باشیم، نظام استنباط چی لازم دارد؟ یعنی یک منظومه درباره استنباط ببینید و تعریف بکنید که در این منظومه، یکی منابع استنباط است که باید از آنجا استنباط بکنیم. قبل از آن، چه چیزی را استنباط بکنیم؟ مستنبط ما چیست؟ آیا مستنبط ما یک حکم جزئی یا کلی است یا مستنبط ما یک نظریه فقهی است یا یک نظام و منظومه فقهی است؟ این، کار ما را در اینجا مشخص می‌کند که چه چیز را استنباط بکنیم. در اکثر کتب اصولی، بحث حکم و حق را می‌آورند که معلوم بشود گمشده ما چیست. مستنبط ما مشخص بشود؛ چون هر کدام اقتضائاتی دارد. اگر نظریه بود، یک روش باید به استنباط آن پردازید و اگر نظام بود، پیچیده‌تر است. اگر مستنبط، یک حکم متخذ از آیه و روایت باشد، یعنی در حد الزام و امر باشد مثلاً اقیما الصلوه، بسیار ساده‌تر است که استنباط حکم از این آیه یا کل آیات انجام می‌شود. بنابراین مستنبط برای ما تعیین تکلیف می‌کند که چه چیز را باید استنباط بکنیم.

تفکیک بین منابع، قواعد، روش و مراحل استنباط حکم

براساس آن می‌گوییم از کجا، منابع استنباط ما باید مشخص بشود؟ اگر منابع را مشخص کردیم با چه قواعدی و ابزاری باید استنباط کنیم؟ اینجا رابطه اصول فقه و استنباط مشخص می‌شود. مباحث الفاظ و عقلی در حقیقت، قواعد استنباط هستند. مباحث حجج بیشتر به منابع استنباط ارتباط دارند. در عین حال که به منابع و قواعد نیاز داریم، این‌ها کافی نیستند؛ چون روش استنباط را نیز باید داشته باشید. ابوحنیفه هم قیاس می‌کرد، امام روش او را تخطئه کردند. خود مستنبط و استنباط ما چیست؟ منابع و قواعد و روش استنباط چیست و مراحلش چیست؟ اگر در هر روشی برای استنباط یک حکم اولیه و اجتهادی مثلاً وجوب از اقیما الصلوه دو مرحله احتیاج داشته باشید برای نظریه سه مرحله نیاز دارید و برای نظام چهار، پنج مرحله ممکن است نیاز داشته باشید. همین طور، مراحل مورد نیاز برای رسیدن به مستنبط شما پیچیده‌تر می‌شود. مراحل استنباط براساس کل این عواملی که گفتیم و نوع نیاز آن حکم و چیزی که مستنبط شماست شکل می‌گیرد. از این رو، بحث ما باید برود به سمت نظام استنباط به جای اینکه از اصول فقه بحث بکنیم؛ یعنی بحث فراتر و گسترده‌تر و عمیق‌تر می‌شود. تا اینجا قلمروهای بحث است. «عَلَمَنِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَلْفَ بَابٍ مِنَ الْعِلْمِ، يَفْتَحُ كُلُّ بَابٍ أَلْفَ بَابٍ» این خودش روش می‌دهد؛ چون سؤال می‌شود وقتی سؤال می‌کنی، العلم نقطة كثره الجهالون یا می‌فرماید إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُذِخُوا بَقَرَةَ (بقره/۶۷) چندین سؤال از شما متولد شد تا به آن نکته دقیق رسیدند. حالا این می‌تواند مثبت یا منفی باشد. در روش علمی این مثبت است که سؤالتان دقیق و مشخص باشد روی چه نکته‌ای متمرکز بشوید.

۳. تطور در آموزش علم اصول فقه

یک قلمرو مهم دیگر، آموزش علم اصول فقه است نه کتاب درسی. آموزش علم اصول فقه چگونه بوده است؟ البته محوریتش کتاب‌هاست ولی فراتر از کتاب‌ها، اصول فقه چگونه آموزش داده می‌شده است؟ حداقل سیر تکاملی این آموزش، از آموزش مقدماتی و متوسط و آموزش دقیق و عمیق و تفصیلی مورد بحث است. یک بحث مغفول و کمتر مورد توجه مربوط به این حوزه آموزش روش استنباط احکام شرعی است که معمولاً اصول فقه و قواعد اصولی و کتاب‌های درسی را برای رسیدن به این هدف و این جایگاه معین می‌خوانیم؛ اما آیا این کتاب‌های درسی به ما روش استنباط احکام شرعی را می‌آموزند یا خیر؟ این بحث‌های مهمی است که در آسیب‌شناسی باید مورد توجه قرار بگیرد.

یکی از بحث‌ها و قلمروها که اخیراً مطرح شده، فلسفه علم اصول است که تاریخ تطور دانش اصول می‌تواند یکی از مباحث آن باشد. تاریخ تطور را می‌توان به چند شاخه تقسیم کرد. یکی تاریخ تطور خود دانش اصول فقه، یکی تاریخ تطور کتب اصول فقه، شاخه سوم، تاریخ تطور روش آموزش اصول فقه است که این معمولاً در دروس خارج، بیشتر اتفاق می‌افتد؛ چون در مرحله سطح، کتاب‌ها و قواعد اصول فقه یعنی قواعد استنباط را می‌خوانیم؛ بعد در بحث خارج، آنجا استنباط انجام می‌شود و طلبه ما روش استنباط را در ضمن استنباط احکام شرعی که یک فقیه و مجتهد انجام می‌دهد، آموزش می‌بیند. این‌ها با هم متفاوت هستند. پس این‌ها را اگر از هم جدا نکنیم، بحث ما درباره تاریخ تطور علم اصول خیلی بحث مجمل و غیر دقیق و غیر فنی می‌شود.

رهنامه: فرمودید علم استنباط آیا این دو تعبیر یکی است یعنی علم اصول فقه یا علم استنباط؟

استاد: حالا یک بحث هم اینجا اضافه خواهد شد؛ چون گفتیم هدف، آموزش روش استنباط احکام شرعی است. این آموزش استنباط اگر مطرح شد عنوان جدیدی برای ما مطرح می‌شود و باید بحث بشود. چون رفتیم روی استنباط نه اصول فقه. اگر اصول فقه را الان باز کنیم آنچه در دانش اصول فقه «مطرح است» و آنچه «باید مطرح بشود»، این‌ها با هم متفاوت‌اند. تا الان چه چیزی در دانش اصول فقه مطرح شده است؟ با توجه به هدفی که برای اصول فقه مطرح شد، چه چیزی را در دانش اصول فقه که هدفش آموزش استنباط یا آموزش روش استنباط احکام شرعی است باید بحث کنیم؟ یعنی بحث را به جای اصول فقه، روی یک عنوان دقیق‌تر و جامع‌تر ببریم که مربوط به هدف ماست و آن آموزش استنباط است و ببینیم اصول فقه کجای این فرایند قرار می‌گیرد. اگر آموزش استنباط را گفتیم پس به جای آموزش استنباط یک عنوان جامع‌تر خواهیم داشت و آن نظام استنباط است.

اگر نظام استنباط را طرح کردیم، بحث تاریخ استنباط اینجا عنوان خواهد شد. این شد الکلام یجز الکلام و سؤالی مولد سؤال دیگر خواهد شد. البته با این ترتیب، من روش پاسخدهی به سؤال شما را تصحیح می‌کنم که اگر کسی بخواهد سؤال شما را پاسخ بدهد روش علمی برای پاسخدهی را باید ابتدا طی بکند که در بحث فقه خانواده اگر یادتان باشد خیلی روی روش، تأکید کردیم. اینجا همین طور باید روش‌مند وارد بشویم. اینکه کتب درسی اصول فقه موجود را بررسی کنیم، بعد بگوییم این‌ها چگونه شکل گرفتند و به اینجا رسیدند، این کار، کل ماجرا را برای ما نمی‌تواند خوب توضیح بدهد. آری، باید به کتاب‌های قبلی و اولیه برویم که اشاره کردم. به همین خاطر ما در اینجا باید رابطه بین

رهنامه: یعنی می‌فرمایید وقتی از تطور علم اصول مطرح می‌شود باید دقیق مشخص کنیم که آیا منظور تطور تاریخ علم اصول است یا تاریخ کتاب‌های اصولی یا تاریخ آموزش علم اصول؟

بله اگر اینجا روی تاریخ علم اصول بحث بکنیم همه این بحث‌ها مطرح‌اند و بگویید برای شما کدامش اولویت دارد.

تطور در قواعد علم اصول

تاریخ تطور قواعد اصولی هم یک بحث است؛ مثلاً قاعده دلالت امر بر وجوب، از منابع قدیمی گرفته تا منابع متأخر وقتی بررسی کنید و در تقریرات بحث درس خارج آیت الله صدر ببینید خیلی تحول در آن به وجود آمده است. اگر دلالت دارد، منشأ آن، وضع است یا عقل؟ اگر منشأ دلالتش وضع و لفظ است از کجای این لفظ در می‌آید؟ اگر عقل است با چه تقریری است و هکذا. اصلاً این بحث اصولی نیست، بعضی‌ها گفتند بحث الفاظ است و چون در جای دیگر بحث نشده است فقها ناچار شدند این را اینجا آورند. نظریه نائینی و مرحوم محمدتقی حکیم که *الاصول العامه فی الفقه المقارن* را نوشته است مباحث الفاظ را نیاوردند؛ چون این‌ها معتقدند این مباحث، لغوی است. در حالی که در لغت بحث نمی‌شود. لغوی کاری ندارد از این لغت الزام استفاده می‌شود. وجوب یا استحباب از کجا در می‌آید؟ بالاخره، یک جایی باید بحث بشود که چگونه از امر یا جمله خبری، الزام را بفهمیم؛ چون به حکم شرعی الزامی یا غیر الزامی می‌خواهیم برسیم. حرمت را می‌خواهیم از کجا بفهمیم؟ حرمت صریح است ولی در نهی چطور، نهی مفید حرمت است؟ از این رو، اختلاف شد که این بحث اصولی است و شأن اصولی است یا شأن لغوی است. اینجا بحث شد که وارد کتب علم اصول شد و علم اصول با مباحث الفاظ تقریباً شکل گرفت و آغاز شد.

مهم‌ترین کتاب در زمینه تاریخ علم اصول

کتاب‌هایی که در زمینه تاریخ علم اصول فقه یا تاریخ تطور کتب درسی مطرح می‌شود گوناگون و قابل ملاحظه هستند. البته روی همه این‌ها ملاحظاتی داریم ولی مهم‌ترین این‌ها به نظر من *تطور علم اصول شهید صدر* است که نگاه جامع و عمیق و تاریخی دارد و نحوه شکل‌گیری دانش اصول فقه را بیان می‌کند. علمای ما به عنوان علمای شیعه، باب اجتهاد را نبستند و به همین دلیل باب تطور علم اصول هم باز شد. این نکته مدنظر شهید صدر بوده است. در حالی که اهل سنت این چنین عمل نکردند و این مسیر را طی نکردند. شما سؤالاتان را متمرکز بکنید که روی کدام بیشتر بحث بکنیم یا اصلاً می‌خواهیم مجموعه‌ای از مباحث را اینجا سامان دهیم. تاریخ تطور علم اصول و تاریخ تطور کتب درسی و تاریخ تطور آموزش علم اصول و تاریخ تطور استنباط، چهار بحث متمایز هستند.

تقدم منابع استنباط بر قواعد استنباط

یک جریانی در نجف بود که می‌گفت جلد دوم کفایه را قبل از جلد اول کفایه باید خواند. چرا؟ به لحاظ اینکه اولاً کسی که رسائل را تمام کرده است ذهنش آماده برای بحث‌های جلد دوم است که درباره منابع استنباط و حجج و اصول عملیه است. اولاً کفایه حاشیه بر آن است و زمان کمتر می‌برد و بعد منابع تقدم دارد بر قواعد. چرا؟ چون نقشه راه برای ورود به درس را فراهم می‌کند و یک

پیش‌نیاز جدی است و از لحاظ فنی مقدم‌تر است. در حالی که متعارف اینجا اینست که اول جلد اول را می‌خوانند و بعد جلد دوم را. کتاب واحد است ولی بحث این است که روش آموزشش را از اول کتاب یا آخر کتاب یا وسط کتاب شروع بکنیم. پیشنهاد ما اینست که اگر در آموزش برنامه متناسب با استنباط داشته باشیم که شهید صدر بیشتر در *حلقات* این را دقت داشتند یا بحث درسنامه شدن و درسی کردن بحث‌های اصولی مطرح باشد، این درسنامه‌ها یک تحولی است و به صورت درس به درس خواهد بود؛ به ویژه با روش شهید صدر که مباحث جدید ارائه کردند. فکر می‌کنیم این گونه بهتر است که اول مقدمات لازم برای علم اصول، اصول فقه و استنباط و قواعد روشی مشخص و تعریف بشود و مهم‌ترین و اولین بحث اگر جدی بخواید مطرح شود، منابع استنباط است. آن بحث قبلی که گفتیم مستنبط نیز باید معلوم بشود، معمولاً مطرح نمی‌شود و جایش خالی است. پیشنهاد ما اینست اول منابع استنباط باشد؛ چون مباحث حجج است، بعد برویم به سمت قواعد استنباط که در مباحث الفاظ، سپس قواعد عقلی استنباط قرار دارد. بعد برویم مباحث تعادل و ترجیح که ادله اجتهادی در اینجا طرح شود. مرحوم مظفر تعادل و ترجیح را قبل از اصول عملیه آورده است؛ در کفایه بعد از اصول عملیه آمده است. از لحاظ فنی این مناسب است که قواعد استنباط از ادله اجتهادیه یاد گرفته شود و به تعارض ادله برسیم؛ چون باید راه حل برای رفع این تعارض داشته باشیم. مباحث تعادل و ترجیح، جایش قبل از اصول عملیه است. رسائل این طور عمل کرده است و برائت، احتیاط، تخییر و استصحاب را به همین ترتیب آورده است. یا روشی که شهید صدر مطرح می‌کنند که مجتهد در مقام استنباط، استصحاب را اولین نظر مورد توجه قرار دهد و بعد اگر اصل عملی محرز نبود سراغ غیر محرز مثلاً برائت شرعی و عقلی برود. یا به شکل دیگر عمل شود؛ همان طور که شیخ بحث کرده است و اول برائت عقلی و بعد برائت شرعی را بحث کرده است؛ چون مستند به ادله باید ابتدا بررسی بشوند. بعد برائت یا احتیاط در جاهایی که احتیاط، امکان و لزوم دارد. روش آموزش متفاوت می‌شود بر اساس نوع نگاه: آیا می‌خواهیم پا به پای مراحل استنباط حرکت بکنیم یا ساده و غیر ساده را ملاک قرار بدهیم و از مباحث ساده‌تر به سخت‌تر حرکت بکنیم. نوع نگاه، اثر دارد.

تا اینجا از بین حوزه‌های معرفتی، آنچه مربوط به علم اصول است را بیان کردم. یک پاسخ تفصیلی به این سؤال را دادیم. ارتباط این حوزه‌های دانشی با یکدیگر را اشاره کردیم و تمرکز روی اصول فقه و استنباط را مقدم دانستیم تا اینکه دقیق‌تر و صحیح‌تر بحث را سامان بدهیم. این سه سؤال کلیدی را در اینجا برای شما جواب دادم. از اینجا اولویت‌بندی کنیم که از کجا بحث را باید شروع بکنیم تا هم صرفه‌جویی در وقت کرده باشیم و هم کلیه مطالب مربوط به این دانش علم اصول را جامع دیده باشیم. این کار، به یک برنامه‌ریزی با حوصله نیاز دارد که اول این‌ها را از هم تفکیک بکنید و مشخص بکنید و بعد ما یک یا چند جلسه برای هر کدام وقت بگذاریم تا این‌ها را بتوانیم به یک جایی برسانیم.

تاریخ تطور روند استنباط

یعنی یک نقشه راه از این‌ها درست بکنید. بعد اولویت‌بندی بکنید. پیش‌نیاز و پس‌نیاز مهم است. چه چیزهایی را الان باید بدانیم تا روی کتب درسی، آسیب‌شناسی داشته باشیم؛ یعنی یکبار بحث شما روی قواعد اصول فقه و استنباط متمرکز می‌شود و بار دیگر، کل مقوله استنباط را از لحاظ تاریخی می‌خواهید بررسی بکنید که در این صورت، نیاز است به کتب استدلالی ما در

فکر می‌کنم چگونه بگوییم. گاهی ایشان از آخر صفحه مطالب را بحث می‌کرد و به سر صفحه می‌رسید. بعد وقتی بر متن تطبیق می‌کرد، چون با یک روش و متد علمی وارد بحث شده است احتیاج به ترجمه هم نداشتید و به خوبی مطالب را می‌فهمیدید. در حالی که بعضی از اساتید از سر صفحه جمله به جمله می‌خوانند و می‌روند. تا این روش آسیب‌شناسی نشود، شما به این سؤالتان نمی‌توانید پاسخ بدهید که کدام و چه چیز درست است. تورم به لحاظ چی؟ شما وقتی به ظاهر یک چیزی نگاه می‌کنید فربه و متورم است. مثلاً رابطه بین وزن و سن کودک در تشخیص و معیار فربگی و تورم باید لحاظ شود. بر اساس معیار می‌توانید مشخص کنید که اصول نظریه فقه یا نظام فقهی کجا و کی بحث شده است و در اینجا کاستی داریم و ورود و تحریر بحث انجام نشده است. در همین مباحث متعارف، محقق ما به مسائل حاشیه‌ای و فرعی می‌رود و این تورم به این لحاظ است که در بحث از اوامر، طلب و اراده می‌آید یا به مباحث مشتق واگذار می‌شود. گاه، در مباحث به سراغ نکات ظریفی می‌رویم که برخی می‌گویند چه ربطی به مشتق دارد؟ روش و محتوای بحث آخوند و اصول مظفر در باب مشتق واقعا متفاوت است.

لزوم توجه به کتاب‌های پیشین

باید دقت کرد؛ همین مباحثی که می‌گویند خیلی مفصل است؛ مثلاً قوانین، فصول و رسائل را ببینید و بعد با رسائل جدید و خلاصه رسائل یا اصول عامه آقای حکیم مقایسه کنید. این‌ها از لحاظ نوع طرح بحث یک سیر تکاملی داشتند. از طرفی شما نیاز دارید مباحثی که شیخ آورده یا صاحب کفایه آورده را یاد بگیرید. این دو به هم نظر دارند و کفایه خلاصه مباحث شیخ است. اگر در فصول ببینید راحت‌تر می‌فهمید. فصول نیز ناظر به قوانین است. اگر قوانین را خوانده بودید بهتر می‌فهمیدید. قوانین ناظر به واقیه است. واقیه ناظر به معالم است. این‌ها به هم سلسله‌وار ربط دارند. اگر هیچ کدام را نبینید و سراغ رسائل و کفایه بیایید به مشکل برمی‌خورید و آن مسئله برای شما شفاف نمی‌شود. اگر آن‌ها را بخوانید، می‌گویند زیاد خواندید، در حالی که نیاز تحقیق شما اینست که آن‌ها را ببینید و اینجا تورم معنا ندارد. نیاز به دقت و احاطه دارید. عناصر اصلی فهم و تشکیل دهنده ذهن یک محقق را باید بررسی کنیم و براساس آن بگوییم این کم است یا زیاد. اگر یک کتاب اصولی ذهن شما را فعال نکند، هدف آموزشی برآورده نشده است. دو هدف را باید دنبال کنیم؛ یکی اینکه آن مطالب لازم را در استنباط داشته باشید، دیگر اینکه ذهن اصولی و مستنبط شما فعال گردد تا بتوانید این قواعد را به کار بگیرید. گاهی شخص، قاعده را می‌فهمد اما نمی‌تواند به کار بگیرد. این دو مهارت باید با هم رشد بکنند؛ هم محتوای ذهنی رشد بکند و هم قدرت تفکر و استنباط و فهم. این‌ها هر کدام اقتضائاتی دارد. از این رو، می‌بینید می‌گویند تدرج می‌کنیم در دانش اصول و سطح اول و دوم و سوم داریم. سه کتاب در سه سطح از اصول می‌خوانیم به نیت اینکه قدرت فهم ما بالا برود و احاطه ما به مطالب آن مسئله هم کامل بشود. ممکن است همین آخرین بحث را که مرحوم مظفر یا محمدتقی حکیم دارد بتوانید برای یک مبتدی بگویید ولی قدرت فهم و پختگی مطلوب برای او حاصل نشود و اگر بفهمد، سطحی و ناقص می‌فهمد و به همه اطرافش احاطه پیدا نمی‌کند؛ مثلاً مفردات را که عربی است می‌فهمد؛ اما به مغز مطلب نمی‌رسد؛ چون قوه و استعدادش هنوز به فعلیت نرسیده است. در آموزش اصول به دنبال دو هدف باید باشیم: هم قواعد لازم را که در حقیقت، ابزار استنباط هستند، و هم قدرت به کارگیری این‌ها را نیاز داریم.

طول تاریخ مراجعه بکنید. استدلال‌های شیخ مفید بعد شیخ طوسی بعد علامه در کتاب تذکره الفقهاء یا منتهی المطالب را ببینید تا روند تکامل استدلال را دریابید و سپس به مکاسب و جواهر و شروح عروه بپردازید. روند تکامل استنباط را در این کتب فقهی می‌توانید ببینید؛ یعنی باید استخراج بکنید. اگر کسی کل کتاب‌های اصولی را از قرن سوم به بعد یا از قرن پنجم (شیخ مرتضی و طوسی) بررسی کند، هم روند شکل‌گیری و چینش موضوعات در کتاب و هم در باره هر مسئله را از بیانات شیخ طوسی و سید مرتضی و علامه می‌فهمد. اگر کسی تاریخ این‌ها را رعایت نکند و سیر تکاملی هر مسئله را ببیند، خواهد توانست مسئله و مباحث مربوط به هر مسئله را به همراه روش حل آن‌ها، بهتر بفهمد. در این صورت، می‌توان تعاملات علمی و صاحبان ابتکار و ابداعات به جامعه علمی را راحت‌تر درک کند. در نتیجه، محقق با این ریشه‌یابی مسایل به عمق آن مسئله‌ها می‌تواند دسترسی پیدا بکند و جاخلالی‌های بحث را پیدا کند و در ذهنش یک نظام (پازل) کاملی شکل گیرد. او با نیازسنجی درک خواهد کرد آیا آن مباحث تکرار مکررات است و با آموزش ساده می‌توان آن‌ها را یاد داد و یا آن که در بحث خارج، به آن بپردازد که ما در برنامه پیشنهادی مقطع اجتهاد این را آوردیم و دو مقطع برای اجتهاد تعریف کردیم. در یک مقطع، محکمت و مسلمات دانشی در اصول فقه باید طرح شود و همینطور در حدیث و موارد دیگر. در این مقطع، مباحث اختلافی تکرار نشود و مباحثی که مسلم و محکم است و به علت چارچوبی که به ما می‌دهند مورد نیازند، بحث شود. در مقاطع بعدی باید بحث را روی موارد اختلافی ببریم و این تلاش علمی که داریم را به یک نتیجه برسانیم. در روش آموزش اجتهاد و استنباط، این یک نوع از برنامه‌ریزی است. از این رو، شهید صدر هم سعی کرده در حلقات چنین اصولی را رعایت بکند؛ یعنی مباحث از ساده به سخت و از پیش‌نیاز به پس‌نیاز مطرح کرده است و مباحثی که به علت پیچیدگی به فکر بیشتری نیاز دارد را در مراحل بعدی مورد توجه و توسعه قرار داده است. از این طریق، فکر و دانش اصولی فرد را هم متحول می‌کند بر خلاف غیر روش شهید صدر که فقط اطلاعات بیشتر می‌دهد به آن طلبه ما تا اینکه فکر او را بخواهد رصد و متحول کند. سه دوره اصول می‌خوانیم ولی بعد از آن، می‌بینیم هنوز از به کارگیری این‌ها عاجز هستیم و حتی از سیر تحول این مباحث بیگانه هستیم؛ حتی در همین کتب درسی که اینجا اگر پژوهش‌محور بشویم استاد خیلی راحت به طلبه خودش می‌تواند پژوهش بدهد تا او مسئله‌ای که در المومنز می‌خواند را در چند کتاب هم‌طراز از قدیم مطالعه و مقایسه کرده، یک مقاله بنویسد. یا المومنز با اصول فقه، یا با اصول عامه از کتب موجود خوانده شود. عدم توجه به این ارتباطات کلی، به ذهن اصولی ما آسیب می‌زند و در اثر آن، اصولی نمی‌شویم و فقط امتحان می‌دهیم و نمره می‌گیریم و اطلاعات ابتدایی در ذهن ما ثبت می‌شود.

رهنامه: برخی از اساتید می‌گویند اصول زوائد دارد و برخی می‌گویند کاستی دارد؛ نظر شما چیست؟

از آن روند بحثی که داشتیم روشن شد که آسیب‌شناسی خیلی مهم است ولی برای این، باید یک منطقی و روش صحیح داشته باشید. تا هدف دقیقاً مشخص نشود که ناظر به اصول یا علم اصول یا استنباط است و بعد از آن، عملکرد و تاریخچه این علم یا این اصول و کتاب‌ها در واقعیت خارجی که بعضی‌هایش به کتاب مربوط است و بعضی‌هایش به روش آموزش مربوط است توجه نشود نمی‌توان پاسخ روشنی داد. آیت الله سید حسن رسائل درس می‌داد. ایشان می‌فرمود من یک ساعت کتاب را برای درس مطالعه می‌کنم و یک ساعت



پایان نامه های فقه و اصول

در گفت و گو با حجت الاسلام و المسلمین رضا افتخاری

حجت الاسلام و المسلمین رضا افتخاری از اساتید حوزه علمیه قم می باشند. مدیریت مدارج علمی حوزه های علمیه از جمله سوابق ایشان می باشد.

خلاصه: با توجه به اهمیت پایاننامه‌ها و نقش مراکز و ادارات در سوق دادن طلاب به موضوعات جدید، در این مصاحبه با مدیر محترم مدارج علمی حوزه علمیه پیرامون مسائلی چون نحوه و چگونگی توجه به موضوعات جدید اصولی و فقهی و تأیید پایان‌نامه با موضوعات جدید گفت‌وگو شده است. ایشان به بیان ویژگی‌های موضوعاتی که مورد تصویب می‌گیرد و اولویت‌های پژوهشی می‌پردازند و تأکید دارند که موضوعات تکراری را نمی‌پذیرند. ایشان در ادامه به بیان طرح نیازسنجی و آشناسازی طلاب با اولویت‌های پژوهشی پرداخته و روند تصویب را به لحاظ اداری شرح می‌دهند. در پایان نیز درباره دآوری و اساتید ناظر بر موضوعات فقه مضاف و غیره صحبت نموده و از مهم‌ترین مشکلات پژوهشی در حوزه و بین طلاب را فقدان روش تحقیق و آشنایی طلاب با این کار می‌دانند.

است حلیت و حرمت را بحث کند و کتاب‌های متقدم و متاخر و معاصر را ببیند که اینها اولویت ما نیست، بلکه اولویت ما این است که موضوع را بشناسیم. یک زمانی این مطرح بود که فقیه کاری به موضوع ندارد. امروزه اما همه اذعان دارند که اگر فقیه کاری به موضوع نداشته باشد، حکم را نمی‌تواند استنباط کند. لذا اول باید موضوع را بشناسد. الان نظر بر روی این است که باید روی موضوع و ماهیت موضوع بحث کنیم، نه روی احکام. قبلی‌ها حکم را کار کرده و احکامش را بیان کرده‌اند. ما اکنون روی احکام کار نمی‌کنیم و روی موضوع کار می‌کنیم. البته ممکن است گاهی طرداً للباب درباره حکم هم بحث‌هایی مطرح کنیم. با این ویژگی‌ها کمیته ورود می‌کند در تصویب موضوعات.

رهنامه: آیا موضوعات همواره جدید و تازه‌اند یا اینکه موضوعات تکراری نیز در پژوهش‌ها وجود دارد؟

استاد: اشکالاتی مطرح می‌شود با این مضمون که در سایت شما موضوعات شبیه و تکراری زیاد است؛ مثلاً ده موضوع درباره رشوه وجود دارد؛ چرا این موضوع تکرار شده است. جوابی که داریم این است که از سال ۱۳۷۶ که مدرک‌های حوزه به صورت رسمی با موافقت شورای عالی انقلاب فرهنگی و شورای عالی صادر می‌شود، پایتنام‌هنویسی در حوزه شروع شده است. قبلاً مصرف داخلی حوزه داشت و مصرف بیرونی نداشت. از سال ۷۶ به بعد مدرک سطح سه، معادل کارشناسی ارشد دانشگاه و سطح چهار معادل دکتری دانشگاه شد و در جوامع علمی دانشگاهی معتبر است. بسیاری از این موضوعات مربوط به ده سال اول است یعنی حدوداً تا سال‌های ۸۵-۸۶. پس از این دوران بود که کمکم بحث رایانه و نرم‌افزار راه افتاد و ورود اطلاعات شروع شد. به طور تقریبی می‌توانیم بگوییم از سال ۱۳۹۰ به بعد، بیش از ۹۵ درصد پژوهش‌ها را وارد سامانه کردیم. الان سامانه موضوعات تکراری را نمی‌پذیرد و موضوعات تکراری ما مربوط به گذشته و زمانی است که نرم‌افزار نبود. با این ملاک‌هایی که گفتیم موضوعات در کمیته‌های علمی بحث می‌شود و آقایان آنها را تأیید می‌کنند. اگر احیاناً ارفاق کنند، به موضوع جهت می‌دهند و درباره موضوع، خودشان پیشنهاد می‌دهند. البته الزامی نیست که نویسنده این پیشنهادها را قبول کند.

رهنامه: در این سایت آیا موضوعات پیشنهادی هم دارد؟

استاد: خیر، موضوع پیشنهادی نداریم؛ اما یک بحثی بود در شورای مدارک که ما این پیشنهاد را به آنجا بردیم و درخواست دادیم که یک لجنه تشکیل شود برای

رهنامه: لطفاً بفرمایید در مدارج علمی چه توجهی به مسائل جدید اصولی و فقهی شده است؟

استاد: ما کمیته‌های مختلفی در حوزه فقه داریم؛ مانند فقه عبادات، فقه معاملات، فقه و حقوق و فقه معاصر. کمیته اصول نیز مستقل است. در کنار اینها کمیته‌های علمی دیگری درباره تفسیر، علوم حدیث، ادبیات عرب و اخلاق فعالیت می‌کنند.

در مدارج علمی و در تصویب موضوعات پایان‌نامه‌های طلاب براساس مصوبه‌ای از طرف شورای عالی حوزه و مجموعه قوانین و مصوباتی که درباره مدارج علمی داریم، عمل می‌شود. این موارد در سایت شورای عالی در دسترس است.

رهنامه: موضوعات علمی برای تصویب باید چه ویژگی‌ای داشته باشند؟

استاد: براساس مصوبات و آییننامه‌های موجود موضوعات باید چند ویژگی داشته باشد. از جمله اینکه تکراری نباشد و زاویه تحقیق متفاوت باشد؛ مثلاً یک نفر دیدگاه‌های فقهی امام، یک نفر دیدگاه‌های کلامی امام و دیگری دیدگاه‌های فقهی امام را با مقام معظم رهبری مشابهنساز می‌کند. در این حالت نمی‌گوییم موضوع تکراری است؛ چراکه تکراری آن است که شخص همان موضوع را از همان منظر بنویسد. یکی دیگر از ملاک‌های موضوعات این است که موضوع نباید کلی و عام باشد؛ چراکه در این شرایط نویسنده نمی‌تواند مسئله را در قالب یک پایاننامه که قالبی محدود است، جمع‌آوری کند. تعداد صفحات پایان‌نامه در سطح چهار حداقل ۱۵۰ و حداکثر ۲۰۰ صفحه است. اگر یک موضوع بسیار گسترده باشد که خروجی شبیه به دایرةالمعارف باشد، تصویب نمی‌شود. همچنین یک موضوع نباید آنقدر خاص و ریز باشد که کشش یک پایان‌نامه را نداشته باشد و حداکثر از آن یک مقاله استخراج شود. مسئله محوری در حوزه‌ها و مسئله محور بودن موضوع یکی دیگر از ویژگی‌ها است. اگر پایان‌نامه‌ای موضوع محور باشد تصویب نمی‌شود.

مخاطبان آنچه الان در سایت موجود است را می‌توانند ببینند و می‌توانند موضوعات را جست‌وجو کنند. موضوعات متعددی در حوزه فقه معاصر وجود دارد و موضوعات بسیاری که ممکن است ظاهرش قدیمی و سنتی باشد، ولی زاویه بحث اینها متفاوت است؛ مثل کاری که مؤسسه موضوع‌شناسی آقای فلاخزاده انجام می‌دهد.

رهنامه: اولویت‌های پژوهشی شما کدام است؟

استاد: اگر فردی راجع به یک متن فقهی مصطلحی در حوزه کار کند، ممکن

هزار موضوع شده است که همچنان چندین هزار موضوع را وارد سایت نکرده‌ایم. سعی می‌کنیم اطلاعات قبلی‌ها را وارد کنیم که بخش عمده آنها در فقه و اصول است. تقریباً می‌توانیم بگوییم از این شانزده هزار، حدود چهار هزار، یعنی یک چهارم، بحث فقه و اصولی است.

رهنامه: موضوعات مربوط به فقه تربیتی کجا بررسی می‌شود؟

استاد: در همین حوزه فقه، فقه اداره، فقه سیاست، فقه حکومت و اینهایی که فقه مضاف است کلاً در فقه بررسی می‌شود؛ فقط در بررسی و داوری این دست مسائل مانند فقه تربیت از اساتیدی استفاده می‌کنیم که بر حوزه مسائل تربیتی فقهی اشراف داشته باشند. استاد فقط محض در فقه نباشد و در رشته علوم تربیتی هم استاد باشد. گاهی هم به خود نویسنده توصیه می‌شود که اگر یکی از اساتید فقهی است، یکی دیگر را باید در حوزه تربیتی انتخاب کنید. در حوزه فقه‌های معاصر یک مقدار کمبود استاد داریم که چند دلیل دارد؛ یک دلیلش این است که فقه مضاف در حوزه‌ها در سال‌های اخیر مطرح شده است و طبیعتاً کسانی که در این حوزه‌ها کار کرده‌اند هنوز شهرتی ندارند و ما با آنها آشنایی نداریم. دلیل دیگرش این است که برخی از ایشان در حوزه نیستند که کار بکنند؛ چون حوزه آنان را هیئت علمی نمی‌کند.

رهنامه: به نظر شما مهم‌ترین اشکال پژوهش در حوزه چیست؟

استاد: یک اشکال مهم پژوهشی در بدنه حوزه وجود دارد که الان زمزمه‌اش هست که می‌خواهند آن را رفع کنند و امیدواریم که صورت بگیرد؛ چون ضرورت دارد. این است که روش تحقیق در درس حوزه نبوده است. اشکال کار از اینجا شروع می‌شود. روش تحقیق نبوده است و طلاب خودجوش در درس‌ها یک چیزهایی یادداشت کرده‌اند که نظم نداشته است. گاهی خود فرد نمی‌تواند چیزی را که نوشته است بخواند و بفهمد و استفاده کند. یادداشت‌برداری این نیست که حرف‌های استاد را تند به تند بنویسیم. من باید تمرکزی داشته باشم و آن عصاره کلام را یادداشت کنم یا باید دقت علمی داشته باشم که با مباحثه علمی مباحث را بنویسم. اینکه طلاب در درس‌ها تند تند می‌نویسند، تقریباً نیست؛ یک نوع وقت تلف کردن است.

طلبه روش تحقیق نداشته است. الان هم که می‌خواهد مدرک بگیرد، فقط می‌خواهد مدرک بگیرد. پایان‌نامه‌نویسی هنوز هم برای بعضی‌ها بعد از چندین سال بیگانه است و نمی‌توانند بنویسند. مثلاً طلبه می‌خواهد یک پایان‌نامه راجع به زندگانی حضرت علی بنویسد. می‌گوییم او باید یک آشنایی با روش داشته باشد که بداند موضوع نه آنقدر خاص باشد که بشود یک مقاله و نه آنقدر گسترده که بشود بحارالانوار. البته باید توجه داشت صرف اینکه یک مطالبی را به صورت کلی و تیتروار بگوییم، پژوهشگر تربیت نمیشود؛ باید کارگاه عملی باشد.

لذا اگر طلبه‌ای می‌خواهد در حوزه در کار نویسندگی موفق شود باید در روش تحقیق کار کند، نه کار تشریفاتی. این روش‌های تحقیقاتی که در حوزه آمده اگر تشریفاتی نباشد، خوب است. استادی که روش تحقیق را یاد می‌دهد باید عملی یاد بدهد، نه تئوری.

من با آقای دکتر ملکی از طرف همین حوزه در شاه عبدالعظیم یک دوره روش تحقیق رفتم. الحق و الانصاف با همه کارگانهایی که من در حوزه دیدم، قابل مقایسه نبود. استاد اصلاً قائل به کار تئوری نبود. یک توضیح پنج دقیقه‌ای پای تخته می‌داد. بعد گروه‌بندی می‌کرد و می‌نشست کنار ما و می‌گفت: چه کار کردید؟ مقدمات را کجا نوشتید؟ سؤال را کجا آوردید؟ کاملاً کارگاهی بود. نمی‌گفت که برای ساختن میز نیاز به تیشه و اره و میخ داریم، بلکه تیشه و میخ و اره را می‌گذاشت و می‌گفت میز را بساز!

موضوعیابی و اولویت‌های پژوهشی. سال ۹۱ بود که این پیشنهاد را بردیم با این توجیه که موضوعاتی در اختیار طلاب متقاضی قرار بدهیم. آقایان در ابتدا قبول کردند و گفتند که کار خوبی است. در حین جلسه که اکثریت قبول کرده بودند و طرح در معرض تصویب بود، یکی از اعضا مطلبی گفتند که رأی همه برگشت. مطلب این بود که با این کار ذهن طلبه در پژوهش کور می‌شود و موضوعیابی خودش یک پژوهش است. نباید طلبه را سر سفره آماده ببریم و بگوییم که بیا این را بنویس. باید خودش مطالعه کند و به موضوع برسد. شاید ذهن ما به آن موضوع نرسد. این اشتباه است که ما افکار چندین هزار طلبه را بدهیم دست پنج-شش نفر که لجنه تشکیل بدهند که این موضوعات را کار بکنند.

رهنامه: طرح نیازسنجی را راه انداختند؟

استاد: بله. این طرح به این منظور انجام شد که در آن اولویت‌های پژوهشی را کار کنیم که طلاب آشنا بشوند. یکی از کارهای خوب آقای عماد در دوران معاونتشان همین بود. این طرح نیازسنجی خیلی کارگشا بود؛ چون نه ما موضوع را می‌دادیم و نه این‌طور بود که طلبه از فضا دور باشد و اولویت‌های را نداند. نمونه اجرا شده این کتاب‌ها را در اولویت‌های پژوهشی در فقه سیاسی و دانش فقه داریم که هرچه جلوتر آمدند، شکلیتر و بهتر شدند. در این طرح عناوین و سرفصل‌هایی مثل فقه حاکمیت سیاسی، فقه حکومت اسلامی، ایجاد حکومت، شرایط حاکم اسلامی، حکومت اسلامی و حوزه اعمال حکومت ایجاد کردند. در این طرح موضوعات را تفصیل دادند که برای آشنایی کار ارزنده‌ای بود و ضرورت دارد که ادامه پیدا کند.

این طرح در سایت معاونت پژوهش هست. در این طرح می‌شود موضوعات را جزئیتر کرد؛ برای نمونه در بحث اختیارات ولی فقیه جزئیات فراوانی هست، مثل اختیارات ولی فقیه در وضع مالیات، نظریه ولایت فقیه بر اساس و کالت فقیه، حوزه اختیارات ولی فقیه، حوزه اختیارات ولی فقیه بر اساس دیدگاه امام، حوزه اختیارات ولی فقیه بر اساس انتساب فقیه و غیره. این کار، کار خوبی بود. کار هرچه جلوتر آمده بهتر و شکلی‌تر شد و نقص‌هایش برطرف شد.

رهنامه: روند تصویب این طرح و دیگر طرح‌ها به لحاظ اداری چگونه است؟

استاد: این کار در تفسیر موضوعات است. چند کمیته زیرنظر شورای مدارک است و برخی اعضای شورای عالی در آنجا حضور دارند که این مصوبات شورای مدارک مورد تأیید شورای عالی است. کمیته‌های علمی ما زیرنظر شورای مدارک و ریاست شورای مدارک با مدیر حوزه‌های علمیه است. مدیر حوزه‌های علمیه منهای شخصیت حقوقی و حقیقی، ریاست شورای مدارک را عهده‌دار است که در زمان فعلی ریاستش با آیت‌الله اعرافی است. این فرایند کار ما در تصویب موضوعات است.

ما در حوزه کار اجرایی هستیم. آقایان در حوزه کار علمی هستند و از قوانین و مقررات خیلی اطلاع ندارند. قوانین و مقررات و آیین‌نامه‌ها دست ماست و گاهی به کمیته‌های علمی اینها را اطلاع می‌دهیم که فلان کار می‌شود یا نمی‌شود. اختلاف نظرها نیز از این باب بوده است، والا جایگاه اساتید علمی محفوظ است.

رهنامه: تعداد موضوعات بارگذاری شده روی سایت چقدر است؟

استاد: سایت ما مرکز اطلاع‌رسانی حوزه علمیه قم است که الان بیش از شانزده هزار موضوع در آن داریم. در سایت مشخص است کدام یک از موضوعات دفاع شده است و کدام یک در دست اقدام است. از سال ۷۶ تا کنون شانزده



تدوین کتاب‌های اصولی

در گفت و گو با حجت‌الاسلام والمسلمین سید حمید جزایری

حجت‌الاسلام والمسلمین سید حمید جزایری از اساتید حوزه هستند که بارها به‌عنوان استاد نمونه برگزیده شده‌اند. از آثار ایشان می‌توان به کتب درآمدی بر مطالعات میان‌رشته‌ای قرآن و علوم، النحو الجامع، تصحیح مبادی الوصول الی علم الاصول و مقالات «مدیریت تحول در قرآن کریم»، «عجاز حقوقی قرآن»، «تزامم در حقوق و مصلحت زن» اشاره کرد. سوابق اجرایی ایشان عبارت است از: مسئولیت مدارس حوزه علمیه قم، مدیر مرکز تدوین متون حوزه‌های علمیه، عضویت در شورای آموزش و دبیری کتاب سال حوزه.

خلاصه: این مصاحبه با توجه به اهمیت متون آموزشی در نظام حوزوی، برای آشنایی بیشتر نحوه گزینش و تدوین کتب آموزشی حوزوی جدید صورت گرفته است. استاد، مواردی مانند «فخامت علمی»، «دیده‌شدن بحث تحقیق و پژوهش»، «توجه به تراث علمی گذشته» و «توجه به آیات و روایات» را برای متون جدید برشمردند و مطالبی را درباره روند ارائه این کتاب‌ها به طلاب و مشکلات موجود بیان کردند. همچنین فرمودند کتاب‌های قدیمی در زمان خود کتاب‌های مترقی بودند که باید با توجه به گذشت زمان و غیره به‌روز شوند. ایشان مطالبی را نیز در پاسخ به چرایی عدم وجود حواشی و شروح برای کتب درسی جدید ارائه کردند و در نهایت، به معرفی ویژگی‌های کتاب‌الاساس پرداختند که دفتر تدوین در اصول طراحی کرده است.

در سطح یک با سطح دو و سه متفاوت باشد. اهمیت و نقطه مشترک متون حوزوی این است که متن باید سبب خلاقیت ذهن طلبه بشود و ذهن طلبه را پرسشگر و محقق بار بیاورد. متن نباید خودآموز و معماگونه باشد، بلکه باید حاوی آراء مشهور و مطرح آن علم باشد. این‌ها ویژگی‌هایی است که باید با توجه به تغییرات و شرایط عصر حاضر در متن دیده بشود.

پس از انقلاب، حوزه علمیه به برکت انقلاب حرکت‌هایی برای بازسازی متون کرده است. مثلاً گروهی متن معنی را حدود سی سال پیش بازسازی کردند. در این چند دهه اخیر نیز کارهایی صورت گرفته است؛ به‌ویژه در این پنج سال اخیر که جهش خوبی داشته است. مثلاً در این چند سال، ۶۵ متن آموزشی تدوین و تولید شد که با مجموع تولیدات چند دهه قبل، برابر و حتی بیشتر از آن است. در تولید متون جدید هم چند نکته مدنظر بوده است:

الف) متن جدید از نظر فخامت علمی از متن موجود قوی‌تر باشد. دغدغه برخی این است که تغییر متن باعث سستی پایه‌های علمی می‌شود. این اصل حاکم بر تغییر متن بود. به‌عبارت دیگر، در مقایسه متن بازسازی‌شده با متن موجود و پیشین، متن بازسازی‌شده از نظر علمی اتقان بیشتری داشته باشد.

ب) در متن موجود، بحث پژوهش، تحقیق و گشودن افق‌های جدید در ذهن فراگیران به‌طور جدی و ملموس دیده بشود؛ یعنی زمانی که طلبه ما یک متنی را خواند، اولاً باید با کاربرد آن قواعد آشنا شود و احساس نکند همه علم، این متن است، بلکه دریچه‌هایی مقابلش باز شود. برای آنکه اهل تحقیق و علاقه‌مند به آن، فرصتی برای مطالعات بیشتر پیدا کنند، بحث پرسش و پژوهش در این متن نیز آورده شده است.

ج) باید به تراث گذشته حتی به لحاظ ادبیات آن تراث توجه شود. چه بخواهیم یا نخواهیم طلبه ما باید از متون کهن استفاده بکند و این‌گونه نیست که بگوییم دوازده سیزده قرن متون گذشته را کنار بگذاریم و از صفر باشد. طلبه ما

رهنامه: یکی از مسائلی که در سالیان اخیر مطرح شده است، بحث بازنویسی و تولید آثار جدید در حوزه آموزش و تدوین متون درسی است. کتاب‌های فقهی و اصولی که از گذشته در حوزه تدریس می‌شود، چه ضعف‌ها و قوت‌هایی دارد که سبب شده تا به تدوین کتب جدید پردازیم؟ قوت‌هایش چه بوده که باعث شده نگه داریم و ضعف‌هایش چه بوده که به تدوین کتب جدید مبادرت کنیم؟

استاد: نکته اول اینکه در مورد متون استحضار دارید یکی از ویژگی‌های نظام آموزشی حوزه، حتی تا سطوح بسیار بالای آن، تأکید و تمرکز بر متن است و متن محوری از شاخصه‌های بارز نظام آموزشی حوزوی است. در حال حاضر، چرایی و اهمیت این مطلب با توجه به اینکه فواید بسیاری بر آن مترتب است و در شکل‌گیری و شاکله و شخصیت علمی فراگیر بسیار مؤثر است، خارج از بحث ماست.

نکته دوم اینکه در طول تاریخ حوزه با یک بالندگی و حرکت رو به رشد متون مواجه هستیم که از امتیازات حوزه است. هیچ‌گاه حوزه روی یک متن متوقف نشده است؛ زیرا اگر متوقف می‌شد، رسائل، مکاسب، کفایه و کتب دیگر مطرح نمی‌شدند. پیش از این‌ها نیز کتب آموزشی وجود داشته که از امتیازات حوزه است. بنابراین، اگر امروزه درباره تغییر متون در حوزه بحث می‌شود، بدعت و حرف تازه‌ای نیست، بلکه ادامه همان رویه‌ای است که سال‌ها در حوزه بوده است.

برای اینکه بگوییم متنی مناسب است یا نیست، باید ابتدا شاخص ارزیابی‌اش را در نظر بگیریم. باید ابتدا مشخص شود هدف از متن و کارکردش چیست تا متناسب با آن بگوییم متن الف خوب است و متن ب خوب نیست. مستحضرید کارکرد متون در سطوح مختلف، متفاوت است. مثلاً ممکن است کارکرد متن

دریابیم فخامت این‌ها بالاتر است؟ نکته دوم اینکه وقتی یک مجموعه یک کتابی را تدوین و ابلاغ می‌کند، این یک مقداری نظر مجموع حوزه را تاکنون تأمین نکرده است. آیا نیاز نیست فضای حوزه را برای تدوین کتاب بازتر بگذاریم تا کتاب برتر، خودش جایگزین شود؟

استاد: از این کتاب‌ها با اینکه عمری از شان نمی‌گذرد و علاوه بر آن، حجاب معاصرت نیز مزید بر علت است. با این حال، تاکنون حدود هفتصد هزار نسخه از آن‌ها چاپ شده است. تیراژ هفتصد هزار نسخه نشان می‌دهد استقبال خوبی داشته است.

رهنامه: این حجم از چاپ با آیین نامه و دستور است؟

استاد: بنابر مصوبه رسمی حوزه الزامی بر این کتاب‌ها نیست. طلبه می‌تواند در اصول، کتاب‌های معلم، اصول استنباط آقای حیدری، الموجز آیت‌الله سبحانی را بخواند و یا اساس دفتر تدوین را. در صرف نیز می‌تواند صرف ساده، تشریف و شرح تشریف یا دانش صرف را بخواند. این گونه نیست که فقط و فقط این کتاب، ابلاغ رسمی شده باشد و دیگر هیچ. یکی از کارهای خوب که در حوزه انجام شد این است که برای هر درس حتی کتاب‌های کهن که در این چند سال تقریباً منسوخ شده را دوباره احیا کرد.

ابتدا این طرح در ده مدرسه شروع شد و اکنون مدارس متعددی درخواست دادند در این طرح شرکت کنند؛ ولی این مرکز نمی‌پذیرد؛ زیرا آموزش‌ها و مقدماتی نیاز دارد. سال اول طرح با ده مدرسه الزام بود؛ ولی در چهار پنج سال بعد، آن الزام برداشته شد که نوعی مقاومت است. با برخی مدارس بارها مکاتبه شد؛ ولی آن‌ها مقاومت کردند که همان نظام قدیم بخوانند و نه جدید. در شرایط رقابتی این است. البته رقابت به این معنا که هر استادی هر کتابی را به مصلحت خودش معرفی کند، در ساختار کلان نیست.

رهنامه: آیا اساتید و طلاب قدرت تشخیص کتاب بهتر را دارند؟

استاد: ضمن احترام به طلبه، طلبه به‌ما هو طلبه نمی‌تواند تشخیص بدهد کتاب الف اولی است یا ب، چون با این علم آشنا نیست و در آغاز راه است. اینکه بگوییم دست دیگران بسته بشود، این خطاست. اینکه بگوییم بی‌حساب و کتاب باز باشد، آن هم آسیب‌زاست. به نظرم چیزی که مصوبه کنونی حوزه است، منطقی است. هر استاد در هر جایی از دنیا می‌تواند متنی را پیشنهاد بدهد و این متن در کارگروهی با حضور خود استاد بررسی می‌شود. اگر آن متن را واجد حداقل‌ها دانستند، معتبر می‌شود. متون متعددی داشتیم که خارج از دفتر تدوین تولید شده بود. متن مؤلف با تسامح بررسی شد و همین که مشخص شد حداقل‌ها را دارد، به‌عنوان متن علمی پذیرفته شد.

پاسخ به فخامت علمی چند نکته دارد:

الف) در متون جدید بیان شد که هم در ساختار، ورود جدی شده است که نوعاً در متون پیشین، فرصت پرداخت به آن نبود.

ب) آن فاصله و گپ علمی زمان تولید متن علمی پیشین با متن کنونی بازسازی شد. مثلاً متن سیوطی هزار سال پیش با پژوهش و آیات و روایات پر شد. اشرب آیات و روایات به طور طبیعی باعث امتیاز است. تداخل‌های علوم از کتاب‌ها پاک‌سازی شد. مثلاً اگر مواردی از صرف و بلاغت سیوطی حذف شود، کتاب آسیبی نمی‌بیند. این‌ها را باید در علم دیگری خواند.

ادعای کارگروه تدوین، اثبات فخامت علمی و فنی بحث است که باید در ارزیابی‌های پیش از چاپ احراز شود. از نشست‌ها و نقدهای علمی استقبال

باید با متون کهن و ادبیات و ساختار و ورود و خروجش آشنا بشود. تلاش کردیم در بسیاری از کتاب‌های تولیدی و بازسازی‌شده، بخشی را تحت عنوان تراث بگذاریم و گزیده‌هایی از متون کهن را بیفزاییم تا طلبه در حین اینکه یک متن فاخر جدید را می‌خواند، از ادبیات کهن و نگاه قدما دور نشود. در متون جدید، دقیق و هوشمندانه تلاش شد تا طلبه از تراث قبل منقطع نشود، چون انقطاع طلبه از تراث خطاست.

نکته بعدی، بحث توجه به آیات و روایات است. خواندن تمام این دروس از صرف و غیر آن برای فهم قرآن و روایات است؛ از این رو، به طور ملموس تلاش شده است که بحث آیات و روایات پُررنگ‌تر باشد و برخی آیات و روایات را به دلیل اینکه به متمم‌ها و دانش‌های وابسته نیاز دارد، در پایه‌های اولیه نیاوردیم. همچنین نکته‌های اخلاقی و اجتماعی را در یک پایه استفاده کردیم. بنابراین، ما استفاده هوشمندانه داشتیم؛ یعنی هزاران آیه و روایت در این ۶۵ متن تولید شده وارد شد که به‌طور طبیعی باعث می‌شود طلبه ما در کنار فراگیری دروس و آشنایی با تراث و علم، با آیات مبارکه و روایات نیز انس پیدا نکند. این نکته مهمی است.

نکته دیگری که در بازسازی متون مدنظر بوده است، آشنایی طلبه با مطالب علمی روز است. به هر حال مرحوم شیخ در رسائل و مکاسب واقعاً هنرنمایی کرده و یا مرحوم صاحب جواهر کارهای بزرگی کردند؛ ولی به هر حال در این فاصله زمانی، ده‌ها نظریه جدید تولید شده است. شهید اول و ثانی در شرح لمعه کار بزرگی کردند؛ ولی آیا پس از گذشت ده‌ها سال، روش استدلال تغییر نکرد و شیوه استنباط تکامل نیافت؟ روشن است ابزار، شیوه‌ها و روش‌های جدیدی وارد شد که تغییرات جدی را به همراه داشته است. بله در عین حال که طلبه ما باید به‌گونه‌ای تربیت بشود که وقتی شرح لمعه را مطالعه می‌کند بتواند با آن ارتباط برقرار بکند. همین‌طور باید این توانایی را پیدا بکند که بتواند با زبان استدلال روز سخن بگوید و استدلال کند؛ از این رو، جمع این دو، از اهداف دفتر تدوین بوده است. به این معنا که طلبه باید هم با توسعه مباحث علمی آشنا بشود و آن را فراگیرد و در عین حال ارتباطش با تراث قبل منقطع نشود.

نکته دیگر تولیدات جدید این است که در برخی موارد مورد نیاز، اصلاً متن آموزشی نداشتیم. مثلاً کتاب تذکار وحی برای یک دور مباحث تفسیر ساختار گرایانه قرآن نوشته شد. همچنین جزوه‌های آموزشی علم اخلاق، منطق کاربردی و صرف کاربردی. طلبه، حاشیه و منطق مظفر را می‌خواند، ولی در مقام کاربرد، اجرای این قواعد برایش دشوار بود. صرف را جامع می‌خواند و محدود تمرین می‌کرد. در متن آموزشی پیشین، یک نگاه کارگاهی و کاربردی به طور جدی نبود؛ به همین دلیل، متنی تولید شد که کار ارزشمندی است. البته کار بشر خالی از نقص و ضعف نیست و باید جامعه علمی برای کاهش نقص‌ها و افزایش تولیدات جدید همراهی کند. آخرین نکته در این بخش، تلاش برای فرهنگ‌سازی کار گروهی و جمعی است؛ هر چند کار بسیار سختی بود. الحمدلله آرام آرام این به یک فرهنگ تبدیل شد. هیچ کدام از این ۶۵ کتاب، کار فردی نیست. گروه مؤلفان و ارزیابان و گروه علمی داشتیم. در واقع، ورود فکر و عقل جمعی و استفاده از نخبگان و خبرگان علمی آن کار بوده است. در ضمن احترام به نسل و فکر جوان در جای خودش، تیمی که مؤلف و ارزیاب و عضو گروه بودند، تقریباً متشکل از افرادی با سابقه مستمربیش از بیست الی سی سال در آن رشته بودند که به آن رشته و فراز و فرودش آشنایی و تسلط داشتند.

رهنامه: فرمودید این آثار جدید به لحاظ علمی فخامت بالاتری از آثار گذشته دارد. ملاک این سخن چیست؟ از کجا می‌توانیم

می‌کنیم و شاید در سالیان اخیر، بیش از یک‌صد کارگاه و نشست علمی و نقد کتاب برگزار شده است که اساتید بزرگوار در رشته‌های مختلف ادبیات، عقاید، تفسیر، تجوید و اصول حضور داشتند. همچنین بیش از ده‌ها کارگاه و نشست در قم و خارج از قم در شهرستان‌های مختلف برگزار شده است. البته به طور طبیعی برخی از دوستان اعتقاد دارند دست‌زدن به کتاب خیانت است که این نگاه نیز محترم است. بنابراین، این افراد هر کتاب اصلاح‌شده‌ای را چشم‌پسته خطا می‌دانند.

شخصی می‌گفت چهار پنج سال پیش، یکی از اساتید که از دوستان ما هم بود، مرا در جایی دید و گفت: «الحمدلله به خائن پیوستید.» تلقی من این بود که صحبت ایشان مزاح و شوخی است؛ اما دیدم جدی است. به ایشان گفتم: «دلیل خیانت چیست؟» گفت: «سیوطی را فارسی کردید و طلاب را بی‌سواد می‌کنید.» من گفتم: «آیا این کتاب را دیدید که می‌گویید خیانت است؟» گفت: «این کتاب را ندیدم؛ ولی دوستان این‌طور گفته‌اند.»

برخی این‌گونه هستند که هر کاری بکنند، ندیده می‌گویند خیانت است. گروهی نیز کار را مطالعه می‌کنند و بر اساس انصاف و تشخیصشان می‌گویند این کار الان خطاست یا می‌گویند الان خطا نیست ولی اگر سد را شکستید نمی‌توانید بعدها جلوی او را بگیرید و خطا خواهد شد. این سلیقه خودش محترم است. ولی ما موظفیم کار خودمان را محکم انجام بدهیم و از اینکه بعداً این مسیر به انحراف برود یا نرود، مراقبت کنیم. نبی اکرم ﷺ وظیفه داشت جامعه را هدایت بکند؛ هر چند بعد رحلت ایشان انحراف آغاز شد.

گروه سوم هستند که عمده هم اینها هستند، اذعان دارند این کتب، اصلاحات خوبی داشته است؛ ولی می‌گویند انتظار ما را تأمین نمی‌کند. به عبارتی، انتظار دارند در بازسازی، یک انقلاب اساسی و تحول بنیادین رخ بدهد. می‌گویند این مقدار تغییر کافی نیست. به این افراد می‌گوییم که کار، تابع امکانات بوده است. دفتر یکی دو سال است که در بازسازی محتوایی و ساختاری دانش نحو مشغول است که اگر تولید شود، جزو افتخارات است و اگر تولید بشود بازسازی دانش نحو هم از نظر محتوا و هم از نظر ساختار هست. اساساً یک کار نو برای اولین بار در رشته‌های دینی ارائه می‌شود و یک کار بسیار تحولی است. شاید این خواسته آقایان را تا حدودی تأمین کند. صحبت آخر اینکه دفتر تدوین از هر گونه برگزاری جلسات علمی، نشست علمی و نقد کتاب در هر فضایی، چه در قم و چه در خارج از قم استقبال می‌کند و این آمادگی را دارد برای هر متنی یک جلسه فاخر علمی برگزار کند.

رهنامه: مطالبی که فرمودید، نقاط قوت کتاب‌های جدید بود. لطفاً درباره نقاط ضعف کتاب‌های قدیم نیز بفرمایید.

استاد: به تعبیری، نقطه ضعف، هم درست است و هم نیست. این کتاب‌ها در آن مقطع که تولید شد، یک افتخار بوده است. اکنون فلان مدل ماشین را دارید؛ ولی دو‌بیست سال پیش که تولید ماشین شروع شد، همان ماشین ژبان دو‌بیست سال پیش، زمان خودش افتخاری بود و نباید الان آن را بگوییم و صفر بدانیم.

رهنامه: با توجه به شرایط امروز و زمان حال می‌گوییم.

استاد: این کتاب‌ها و آثار با خون دل نوشته شد و در جای خودش ارزشمند است. ما اکنون در مسیر تغییر متون هستیم و بارها به دوستان عرض کردم نباید به کار خودمان غره بشویم و در مقام تنقیص گذشتگان، جایگاهشان را از بین ببریم. آن کتاب‌ها در آن شرایط تولید از افتخارات، ابتکارات و نوآوری‌های

حوزه بود و باید به آن‌ها به‌عنوان یک ارزش مادام‌العمر توجه داشته باشیم. اما خیلی طبیعی است وقتی چهارصد، سیصد و یا دو‌بیست سال می‌گذرد، علم رشد می‌کند. رشد علم فقط یک‌بار نیست که همان اثر کافی باشد، بلکه با رشد علم، نظریه‌های جدیدی وارد می‌شوند. مثل نظریه حکومت، ورود و ترتب، مثلاً نظریه ترتب در دانش اصول مسبوق به سابقه نبود و اولین بار محقق کرکی مطرح کردند. پس این بحث در متون پیش از کرکی مطرح نیست و اگر اکنون مطرح شد، باید به متن اضافه گردد. بنابراین، یکی از کاستی‌های متون پیشین، فاصله زمانی است که گسترش علم و ایجاد شیوه‌های جدید استدلال و استنباط علمی را با خود داشته است و در واقع یک کاستی طبیعی به وجود آمده. همچنین تداخل‌هایی در این کتاب‌ها با یکدیگر وجود دارد، چون با نگاه کتاب درسی نوشته نشده‌اند. مثلاً اصول مظفر افتخاری است. ایشان برای این کتاب، کتک و سیلی خورد. هم‌لباسی‌های ما وی را در نجف سیلی زدند و او تحمل کرد. این کتاب با تمام امتیازاتی که دارد، بعضی جاها مباحثی دارد که از کفایه نیز سخت‌تر است؛ بعضی مباحث را مطرح نکرده است و برخی مباحث را بیش از حد نیاز مطرح کرده است. این‌ها کاستی‌های کار است که باید گروه دیگری آن را اصلاح کند. تنها متن ماندگار، قرآن و روایات است و غیر از قرآن و روایات، متون آموزشی باید حداکثر هر ده سال یک‌بار بازنگری بشوند و ارتقا پیدا کنند. چیزی که روشن است و به نظر باید تأکید گردد اینکه بازنگری ضرورت دارد و باید سبب ارتقا اثر شود، نه خدای ناخواسته بازنگری باعث تضعیف بشود. بازنگری نیز کار دشواری است؛ اما طلبه ما را مسلح‌تر و قوی‌تر می‌کند.

رهنامه: یکی از اشکالاتی که برخی به متون جدید وارد می‌کنند، انقطاع ارتباط با کتب قدما و گذشتگان است.

استاد: برخی می‌گویند کفایه پنجاه شرح دارد، ولی فلان کتاب دفتر تدوین خودش است و خودش و هیچ شرحی ندارد. جواب این مورد، سه نکته است: الف) خود دفتر، چاپ شروح و حواشی و مواردش را شروع کرده است. ب) کفایه، مکاسب، شرح لمعه و اصول فقه نیز از روز اول شرح و حاشیه نداشتند، بلکه به مرور زمان، حواشی، شروح و پاورقی‌ها آمد.

ج) اگر منتظر بمانیم تا هر زمان، بیشتر شرح و حاشیه داشتیم، کتاب را درسی بکنیم، پس هیچ وقت کتاب درسی نخواهد شد. مثل درختی است که نهالی را کنارش می‌گذارید و می‌گویید این درخت، بیست متر است و این نهال، دو متر. اگر از روز اول، نهال بیست متر بشود که دیگر هیچ زمانی نهال نیست. درحقیقت، اما آخرین عرض من در مورد فرمایش شما، کتاب‌های جدید کتاب‌هایی دربارہ همان دانش هستند. مثلاً بحث اصول، فقه، بلاغت و استعاره. استعاره در جواهر البلاغه، بلاغه الواضح، مختصر، مطول و در کتاب جدید نیز است. این‌گونه نیست که برای نخستین بار برای آن، کتاب درسی تولید شده باشد. منابعی که استاد بتواند برای این درس مراجعه بکند؛ هر چند برای این کتاب نباشد، ولی برای این درس داریم و اینها از افتخارات دوره جدید است. البته به‌صورت محدود. در دانش صرف، بحث اعلال، دشوارترین مبحث صرفی است که با استثنائات و تقييداتش، در یک نظریه‌پردازی علمی، عمده قواعد اعلال تقریباً در یک جمله خلاصه شده است. این در شرح و کتاب و حاشیه‌ای نیست؛ اما ما برای حل این مشکل، بخشی را در سایت دفتر تدوین متون فعال کرده‌ایم که این نوع مباحث در آنجا به‌نحو مستوفی ارائه می‌شود. بنابراین، محصل عرضم این بود که کتب دیگر نیز از همان ابتدا این قدر شرح و حاشیه نداشتند و به‌مرور تولید شد؛ حتی الان در دفتر و خارج از دفتر، بحث شروح، ترجمه و حواشی این متون فعال شده است. حتی بسیاری از متون، شروح و حواشی ما

شهرستان‌ها نیز حواشی و ترجمه کتاب را چاپ کرده‌اند. کتاب، کار یک نفر است. ابتدا کتاب را یک نفر پیشنهاد داد و سپس سطر به سطر کتاب در کارگروهی مرکب از اساتید فن بررسی شد و پس از اتمام کار، دوباره بازسازی شده‌اش خط به خط مرور شد. دو سال تدریس مشخص شد. نظر اساتید و طلاب گرفته شد. دوباره در کارگروه علمی کلمه به کلمه مطالعه شد و حتی درباره تأثیر مثبت آموزشی فونت کلمات تأمل شد و چاپ جدید آمد. الاساس در کنار کتب ارزشمند دیگر می‌تواند اثری ارزشمند و ماندگار باشد. هم عرض با معالِم، اصول استنباط و یا الموجز و در عرض اینها به عنوان کتاب هم عرض معرفی شده است. البته اصول دیگری نیز در مرحله تولید و ارزیابی نهایی است که برای نیمسال تحصیلی آینده می‌آید. کتاب جدید از الاساس یک پایه پایین‌تر است. افراد غیرحوزوی یا طلاب جدیدالورود با مدرک سیکل که تمایل دارند به‌طور مختصر با اصول آشنا بشوند، ورودشان به الاساس سنگین است. آن‌ها باید ابتدا بتوانند آن متن را بخوانند و سپس وارد الاساس بشوند. کتاب جدید نیز نگاهش کاربردی تطبیقی است. کتاب جدید با حذف مسائل کم‌کارکرد و کاهش نقل اقوال سبب آشنایی طلبه با اساس بحث و مفاهیم کلیدی شده است. هدف الاساس و متون اصولی دیگر این است که طلبه سردرگم نشود و بتواند با ابعاد و تعریف دقیق مسئله و محل نزاع هر مسئله، مبانی اقوال در هر مسئله، البته در حد کتاب، آشنا بشود. برخی مفاهیم به‌ظاهر آسان، پیچیدگی‌های ذاتی دارند. در این کتاب تلاش شده است بخشی از آن‌ها تحلیل بشود. برخی اساتید می‌فرمودند تازه پس از سال‌ها با مراجعه به این کتاب، مقصود فلان مطلب برایشان روشن شده است.

آقای فلاح‌زاده در زمینه فقه و بحث احکام تلاش خوبی کرده‌اند. در حال تولید متنی برای احکام، ویژه طلاب سیکل هستیم که طبیعتاً از زبان دیگری و مسائل دیگری برخوردار باشد. یک کار بازسازی و در واقع تکمیل شرح لمعه انجام شده است که مراحل پایانی‌اش است. امیدواریم آن نیز به جامعه علمی ارائه بشود. دو استاد دیگر، دو کتاب به زبان عربی چاپ کردند که می‌تواند قبل از ورود جدی به فقه مطرح شود البته به زبان عربی با معرفی ابواب فقهی، عناوین مهم فقهی، ساختار دانش فقه و نحوه استدلال و استنباط، یک طلبه با خواندن کتاب تقریباً کم‌حجم الوجیه فی العلم الفقه می‌تواند قبل از ورود به متن اصلی فقه، متناسب با سطح خودش و در حدود شصت ساعت با ابواب فقهی و مهم‌ترین اصطلاحات فقهی و نحوه استدلال در کتب فقهی، البته متناسب با سطح خودش آشنا بشود. برای مقاطع بالاتر نیز دوستان در حال مطالعه هستند.

از فارسی به عربی و اردو ترجمه گردیده. با این امتیاز که خیلی از این شروح و حواشی را نیز مؤلفان و گروه علمی وارد کرده‌اند که انسجامش بیشتر است. در موارد معدودی که یک نظریه جدیدی به متن افزوده می‌شود، توضیحات تکمیلی‌اش در سایت آموزشی تدوین متون به صورت جامع و مستوفی برای طلاب و استاد آورده می‌شود. کتاب اولی که دانش صرف است، از همان درس اول، بخشی را با عنوان نگاهی به تراث گذشتگان می‌آورد و سپس متناسب با همان بحث، دو سه جمله از منابع پیشین نقل می‌کند. اهمیت این کار، آشنایی تدریجی طلبه با این منابع پیشین، مؤلف آن‌ها، ویژگی‌های علمی و متن و ادبیاتش است. برخی متن‌های قدیمی پُر از ضمیر هستند و بعضی بسیار کوتاه‌گو هستند و برخی با استعاره و مجاز سخن می‌گویند. زمانی که در کتابی بارها از منابع قدیم مثال آورده شود، به طور طبیعی خواننده متن و دانش پژوه در پایان کتاب با بسیاری از ساختارهای قدیمی آشناست. محتوا را فی‌الجمله می‌داند و با متن‌های مختلف آشنایی مختصری می‌یابد تا اگر منابع قدیم را دستش بدهند، بیگانه نباشد. بلکه دقیق با تمام ابعادش آشنا نیست، ولی مهم این است که با آن بیگانه نیست. تاکید می‌کنم یکی از کارهای لازم اینست که نباید کارهای جدید نتیجه‌اش بیگانه شدن با متن‌های قبل باشد.

رهنامه: در اصول و فقه چه متونی تدوین شده است؟

استاد: دانش اصول، مهندسی استنباط است و این فقط در فقه نیست، بلکه در قرآن نیز است. دلیل انحراف بسیاری از افراد، عدم آشنایی صحیح با دانش اصول بود. البته اینکه چه میزان از اصول و چه مباحثی اهمیت بیشتر دارد فعلاً مجال این گفتگو نیست ولی به هر حال یک دانشی است که یک مهندسی استنباط را به ما می‌دهد. دفتر تدوین در دانش اصول کتاب الاساس را نگاشت که چند نکته دارد:

الف) هر درس با یک پیش‌سازمان شروع می‌شود که در آن درس، افق درس و ارتباط این درس با مباحث قبل و بعد را تبیین می‌کند. یکی از اشکالات متون قبلی این بود که طلبه، ارتباط و سیر دروس را از دست می‌داد؛ ولی در تمام کتاب‌های جدید تلاش شده است که پیوند هر درس حتی المقدور بیان بشود چرا به اینجا رسیدیم و احیاناً چه پیوندی با درس قبل و بعدش دارد که همان «پیش‌سازمان» است. پس از آن، متن اصلی درس می‌آید. امتیازی که در الاساس است اینکه هر درسی از بحثی را تحت عنوان تراث آورده‌ایم. درحقیقت، این متن، مربوط به همان موضوع است و از منابع کهن و پیشین نقل شده است. متون نیز با دقت انتخاب شده است. امتیاز دیگر الاساس این است که برای هر درسی، سه مثال فقهی کاربردی واقعی آمده است. زمانی که فقها کاربرد قواعدی مانند «یا عام مخصص حجت است یا نه» یا «یا اجمال خاص به عام سرایت می‌کند یا نه» را در سه مثال فقهی آوردند، طلبه کاربرد آن را می‌آموزد. همچنین در هر درسی سه پژوهش با منابع معرفی شده است تا علاقه‌مندان برای یادگیری بیشتر به آن رجوع کنند؛ زیرا به هر حال کتاب نمی‌تواند تمام ابعاد آن را بررسی کند. و تمام علاقه‌مندان را سیراب بکند. لذا برای افرادی که ذوق، علاقه و استعداد بیشتر دارند سه پژوهش کاربردی مفید با منابع پژوهشی است و برخی نیز تمرین دارد. این ساختار در تمام درس‌ها این‌گونه است: پیش‌سازمان، محتوای متن، تراث گذشته، مثال‌های کاربردی واقعی فقهی، پژوهش و تمرین. همچنین حجم کلمات کتاب از متون هم‌عرضش کمتر است که این، زبان آموزشی است.

ب) کتاب توسط خود مؤلف محترم تدریس و صوت آن بارگذاری شده است. شرح کتاب نیز در سه جلد هم‌زمان چاپ شده است. خارج از دفتر متون، برخی



تحولات مطلوب در علم اصول فقه

در گفت و گو با حجت الاسلام والمسلمین سعید ضیایی فرد

حجت الاسلام والمسلمین سعید ضیایی فرد از اساتید درس خارج حوزه علمیه قم می باشند که موفقیت‌هایی در جشنواره‌های بین‌المللی فارابی، کتاب سال حوزه، کتاب فصل جمهوری اسلامی ایران و غیره کسب کرده‌اند. از آثار ایشان می‌توان به کتاب‌های ۱- فلسفه علم اصول ۲- مبانی کلامی علم اصول ۳- تاثیر اخلاق در اجتهاد و ... و مقالات ۱- عرف در قرآن ۲- ساختار علم اصول متناسب با سیره عملی اجتهاد ۳- آسیب‌شناسی علم اصول و آثار دیگر اشاره نمود.

خلاصه: در این گفتگو با توجه به تحولاتی که در علم اصول در دوره اخباری پیش آمده علم اصول را به سه دوره ۱- قبل از اخباری‌ها (با ویژگی ۱- فرامذهبی بودن و ۲- عدم رویکرد و غلبه نگاه تعبدی به علم اصول) ۲- دوره اخباری‌ها (با ویژگی ۱- درون مذهبی بودن ۲- رویکرد و نگاه تعبدی) ۳- علم اصول بعد از دوره اخباری‌ها (با ویژگی تأثیرپذیری در قسمت‌هایی از علم اصول از اخباری‌ها) تقسیم کرده با مثال‌هایی به شرح این دوره‌ها می‌پردازند. در ادامه برای علم اصول مطلوب، نکات و مطالبی بیان می‌شود از جمله ۱- پرداختن به اصول فقه نظام چه معتقد به استنباط نظام باشیم و یا معتقد به تدوین باشیم. ۲- حذف مطالب غیر اصولی و بدون کاربرد. ۳- مختصر کردن بعضی از مباحث و پرداختن به مباحث با اهمیت‌تر و کمتر کار شده. ۴- منابع علم اصول. ۵- پرداختن به قلمرو علم اصول و شناخت و تمایز اصول مشترک و اختصاصی در علوم دیگر مثل کلام، اخلاق، تفسیر و... ۶- بررسی و استفاده از ظرفیت‌های علوم دیگر مانند کلام معرفت‌شناسی و غیره با توجه به مبتنی بودن اصول بر گزاره‌های این علوم. ۷- بررسی ساختار علم اصول با توجه به مراحل استنباط و اینکه اصول برای فقه تدوین شده است. ۸- توجه به قلمرو ضوابط و مباحث اصولی در درون فقه و اینکه این ضوابط در مباحث فقهی از معاملات و عبادات و غیره با هم متفاوت است و نیاز به جداسازی این ضوابط و اختصاص‌سازی دارد.

سه دوره علم اصول فقه

استاد: برای تحولاتی که علم اصول در میان امامیه داشته می‌توان تقسیماتی ذکر کرد یکی از این تقسیمات، که به نظرم مهم است تقسیم آن به ۳ دوره اصولی است و شاید بتوان اصول امامیه را بر اساس آن به ۳ مکتب اصولی تقسیم کرد. تقسیم‌های بیشتر و کمتری هم می‌شود ارائه کرد اما این تقسیم بر محور تاثیر اخباری‌ها در علم اصول است که یکی از مهم‌ترین تاثیرها را بر اصول امامیه داشته‌اند.

۱) علم اصول قبل از پیدایش اخباری‌ها.

۲) دوره‌ای که اخباری‌ها ظهور و بروز پیدا می‌کنند که تقریباً نزدیک به دو قرن طول کشیده و پیامدهایی داشته است.

۳) علم اصول امامیه بعد از اخباری‌ها.

در این تقسیم‌بندی در واقع محور و آن چیزی که بیشتر مدنظر است تاثیر تفکر اخباری‌گری است که در اصول امامیه تاثیر گذاشته یا حاکم بوده. در دو قرن یازدهم و دوازدهم حاکم بوده است و بعد از آن اثرگذار بوده. یکی هم علم اصول قبل از اخباری‌ها است.

ویژگی‌های علم اصول فقه قبل از اخباری‌ها:

قبل از اخباری‌ها علم اصول امامیه ویژگی‌هایی داشته است که دو ویژگی آن برجسته است که به آن اشاره می‌کنم. ۱- یک ویژگی این است که علم اصول درون مذهبی نیست بلکه فرامذهبی است. یعنی اینطور نیست که فقط دیدگاه‌های امامیه ذکر بشود یا فقط دربردارنده مسائلی باشند که امامیه در علم اصول مطرح کرده و معتبر دانسته اند. یعنی فرض بفرمایید قیاس مطرح می‌شود و رد می‌شود. یا وقتی ادله دیگر را بررسی می‌کنند مخصوصاً اجماع را، دیدگاه امامیه و غیر امامیه درباره اجماع مطرح می‌شود و ادله امامیه و غیر امامیه مطرح و بررسی می‌شود و همینطور سایر مسائل علم اصول. پس این نگاه فرامذهبی در قبل از اخباری‌ها در علم اصول امامیه وجود داشته است. ۲- ویژگی برجسته دیگر علم اصول در دوران قبل از اخباری‌ها این است که در علم اصول نگاه تعبدی یا رویکرد تعبدی غلبه ندارد. یعنی اینطور نیست که به علم اصول به عنوان یک علم کاملاً یا غالباً تعبدی نگاه بشود. لذا شما نگاه می‌کنید هم به ادله عقلایی، ادله عقلی و ادله نقلی و... تمسک می‌شود. در مراجعه به کتاب الذریعه، عده، معارج، کتب متعدد علامه در علم اصول مثل نه‌ایة‌الاصول، مبادی‌الاصول، تهذیب‌الاصول و... اینها کاملاً هویدا است. حتی یک کتابی را مرحوم علامه حلی دارد به نام غایة‌الوصول و ایضاح السبل فی شرح مختصر منتهی‌السؤل والامل، این کتاب مرحوم علامه حلی که گفتیم کتابی فرامذهبی

۱. دانشیار پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی و استاد درس خارج حوزه علمیه قم
Ziyaei.saeid@isca.ac.ir

۲. در کتاب "مکتب‌های اصولی موجود و مطلوب" توضیح داده ایم.

شیخ حر عاملی است که حدود ۲۴۰ صفحه و ۸۶ باب دارد. این کتاب در ۵ بخش نوشته است. ۱- کلام روایی، ۲- فقه روایی، ۳- اصول روایی، ۴- طب روایی و ۵- متفرقات روایی. یک بابش بابی است که روایاتش، روایاتی است که در غیر از این ۴ باب (کلام و فقه و اصول و طب) گفته شده در باب متفرقات روایی تدوین کرده است.

به هر حال اینها یک طیف از اخباری‌ها هستند. اخباری‌هایی که روایی مسلک و حدیث‌مسلک هستند و آن هم حدیث ولوی (در برابر حدیث نبوی حدیث ولایی است). یعنی حدیث نبوی و قرآن را می‌گویند اعتباری ندارد مگر اینکه از کانال ائمه ما تفسیر بشود.

۲- یک گرایش از اخباری‌ها که یک مقداری معتدل‌تر بودند مثل مرحوم مجلسی در بحار الانوار باب ۳۳ ما می‌کنیم آن یستنبط من الآیات و الأخبار من متفرقات مسائل اصول الفقه. یا مرحوم شبّر در کتابش به نام *الاصول الاصلیه فی القواعد الشرعیة* که باصطلاح خودش قواعد اصولی که در کتاب و سنت آمده (نه خصوص روایات اهل بیت علیهم السلام) را گردآوری کرده است یا ملا محسن فیض کاشانی هم یک کتاب دارد به نام *الاصول الاصلیه* که تعریض است به اصول امثال مرحوم علامه حلی که اصولشان را التقاطی و ماخوذ از اهل سنت می‌داند یعنی آنها غیر اصیل است. البته مرحوم فیض کاشانی در این کتاب تا حدی از شواهد عقل هم استفاده کرده ولی بیشتر مثل مرحوم مجلسی و مرحوم شبّر از کتاب و سنت و آیات و روایات است. البته به آن گستردگی نیست. گسترده‌تر از همه مرحوم شبّر نوشته است. اینها نشان‌دهنده نگاه تبعیدی است حتی در اخباری‌های معتدل مثل مرحوم مجلسی و مرحوم شبّر و تا حدی ملا محسن فیض کاشانی، البته مرحوم فیض کاشانی کتابی دارد به نام «نقد *الاصول الفقہیة*» که با کتاب‌های اصولی‌ها تفاوت چندانی ندارد که ظاهراً در هنگام تدریس معالم در جوانی تدوین کرده است.

پس دو ویژگی در اصول قبل از اخباری‌ها وجود دارد؛ تبعیدی بودن غلبه ندارد و فرامذهبی است.

اما در دوره اخباری‌ها هم درون مذهبی می‌شود و هم تبعیدی بودن غلبه پیدا می‌کند. در دوره پس از اخباری‌ها این ویژگی‌ها گرچه تضعیف می‌شود اما اینطور نیست که به کلی رخت ببندد. حالا نمونه‌هایی از اینها را در اصول بعد از دوره اخباری‌ها گردآوری کردم که به صورت مستند خدمت شما ارائه می‌کنم. به طور مثال اگر ما مثل مرحوم آخوند و بیشتر اصولی‌های بعد از ایشان، بگوئیم خبر واحد یک مسئله عقلایی است. ما باید ببینیم آیا شارع ردعی از آن دارد یا نه. ظواهر یک امر عقلانی است. خیلی از مسائل اصولی، عقلایی یا عقلی است. حتی مرحوم علامه طباطبایی یک حاشیه گرانسنگ بر کفایه دارد در دو جلد که مختصر هم است. در آنجا ایشان وقتی علم اصول را تعریف می‌کند می‌فرماید: *فعلم الأصول هو العلم الباحث عن القواعد المقررة عند العقلاء لاستنباط الأحكام*، و *حيث كان الغرض من تدوينها الوصول إلى استنباط الأحكام الشرعية فحسب فمباحثها مساوية لهذا الغرض وان كانت في نفسها أعم منه و هو ظاهر.*

توجه کنید می‌فرماید: *هو علم الباحث عن القواعد المقررة عند العقلاء لاستنباط الاحكام*؛ علم اصول علمي است که از قواعد نزد عقلا بحث می‌کند. یک کسی مثل علامه طباطبایی این چنین بحث می‌کند. مرحوم آقای خوبی که از اصولیین بزرگ عصر ما است می‌گوید در شریعت هیچ اماره تبعیدی نداریم و همه امارات در شریعت امضایی است. شارع حداکثر گفته که در خبر واحد، عدالت شرط است یا در خبر واحد تحرز از کذب شرط است. یک قیدی را

۳ مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار، ج ۲، ص ۲۶۸.
۴ ج ۱، ص ۱۴.

است و یک کتاب اصولی اهل سنت "مختصر منتهی السؤل والامل را شرح کرده است. شاید یکی از جهت‌هایی که اخباری‌ها به وی خیلی حمله کرده‌اند این باشد که شخصیتی مثل علامه حلی که اینقدر نقش دارد در گسترش تشیع در ایران خودمان، یک کتاب اصولی اهل سنت را شرح کرده. قبل از اخباری‌ها نگاه تبعیدی در علم اصول غلبه ندارد و مراجعه به کتاب‌های اصولی این دوره مثل کتاب‌های علامه، شهیدین، صاحب معالم و استدلال‌ها و مسائلی که مطرح می‌کنند این را نشان می‌دهد مثلاً مرحوم محقق اردبیلی می‌گوید:

به جز در موارد اندکی، در اصول فقه اهل تسنن قصوری نیست چرا که دین در زمینه مسائل اصولی چیزی را مقرر نکرده است که اهل سنت با آن مخالفت کرده باشند بلکه مسائل اصولی مسائلی است که با دلیل ثابت می‌شود و اختلاف‌های آنان در مسائل اصولی مثل اختلاف‌های ما در مسائل اصولی است و گزینش دیدگاهی از میان دیدگاه‌ها در کتاب‌های آنان نظیر گزینش دیدگاهی از میان دیدگاه‌ها در کتاب‌های ماست که به وسیله دلیل و برهان انجام می‌شود.

محدث بحرانی پس از نقل این کلام وی آن را چنین نقد می‌کند:

اولین بار اهل تسنن مانند شافعی به تدوین علم اصول روی آوردند. شافعی در عصر امامان اهل بیت علیهم السلام بود در حالی که امامان به تأیید آن اشاره‌ای هم نکرده‌اند تا چه رسد به اینکه چیزی گویند که بر تأیید دلالت کند اگر علم اصول تدوین یافته حق بود - همان طور که اهل تسنن ادعا می‌کنند - بلکه به زعمشان آن را اساس احکام شرعی می‌دانند با حرصی که امامان اهل بیت علیهم السلام نسبت به هدایت شیعیان‌شان حتی در امور جزئی داشتند از اعلام موضع نسبت به اصول فقه مدون غفلت نمی‌کردند.

دیدگاه محقق اردبیلی و نقد آن توسط محدث بحرانی یکی از شواهد تفاوت بود و نبود نگاه و رویکرد تبعیدی در این دو دوره است.

ویژگی‌های علم اصول از منظر اخباری‌ها

اما در مورد نظر اخباری‌ها باید بگوئیم صریح عبارت مرحوم محدث استرآبادی در کتاب الفوائد المدنیة این است که همین‌طور که ما باید علم فقه را از معصوم بگیریم، علم کلام را از معصوم بگیریم، علم اصول را هم باید از معصوم بگیریم. یعنی همه ضوابط و قواعد اصولی را باید از معصوم بگیریم. اخباری‌ها هم به دو گرایش تقسیم می‌شوند:

۱- یک گرایش می‌گوید باید علم اصول را از روایات ائمه معصومین گرفت نه قرآن و نه سنت نبوی. مثل محدث استرآبادی، محدث جزایری، محدث کرکی عاملی نه محقق کرکی که صاحب جامع المقاصد است. محدث کرکی عاملی کتابی دارد در این باره به نام هدایه الابرار الی اصول الائمه الاطهار، یا شیخ حر عاملی کتاب الفصول المهمه فی اصول الائمه را نوشته، شاید بیش از هفت هشت کتاب اصول فقه روائی یا نقلی به اصطلاح خودشان در این دوره تدوین شده است که همه تبویب روایاتی است که به زعم آنها مفادش گزاره‌ها یا ضوابط اصولی است. یکی از آن‌ها الفصول المهمه فی اصول الائمه از مرحوم

۱. ر.ک: احمد اردبیلی، مجمع الفائدة و البرهان فی شرح إرشاد الأذهان، ج ۸، ص ۷۶.

۲. ر.ک: یوسف بحرانی، الحدائق الناضرة، ج ۱۸، ص ۱۴۴ - ۱۴۵ وی در ادامه به شیخ طوسی انتقاد می‌کند که چرا به پیروی از اهل تسنن کتاب اصولی تدوین کرد و کتاب‌های اهل تسنن را از زمره کتاب‌های گمراه‌کننده می‌شمرد (همان، ص ۱۴۵) در حالی که فقیهان اصولی مسلک چنین دیدگاهی نداشته‌اند (شیخ جعفر کاشف الغطاء، شرح الشیخ جعفر علی قواعد العلامة ابن مطهر، ص ۴۷؛ سید جواد حسینی عاملی، مفتاح الکرامه فی شرح قواعد العلامة، ج ۱۲، ص ۲۰۸؛ شیخ انصاری، المکاسب المجرمه، ج ۱، ص ۲۲۷؛ مهدی کاشف الغطاء، احکام المکاسب المجرمه، ص ۱۵۶ و محمد علی توحیدی، مصباح الفقاهه (تقریرات درس آیت الله خوبی) ج ۱، ص ۲۵۷).

مرحوم علامه حلی و اصولی‌های بعدی دارند، صاحب معالم که کتابش آموزشی حوزه بوده و با تهذیب الاصول و نهضت الاصول فرق می‌کند. آنها کتاب‌های آموزشی نبودند. نگاه می‌کنید در اینها هست ولی بعد از صاحب قوانین نگاه بکنید از این مسائل اصلاً خبری نیست، حذف شد. چرا؟ چون نگاه از فرامذهبی بودن به درون مذهبی متاثر از اخباری‌ها تغییر کرد. نگاه شد نگاه درون مذهبی. چون از نگاه اخباری‌ها هر چه از غیر اهل بیت علیهم السلام در زمینه اصول گرفته شود، باطل است. در صورتی که شما نگاه بکنید در فقه کنونی و در فقه رایج سنتی ما از صاحب جواهر و بعدش، چقدر تنقیح مناط است. حتی مرحوم صاحب حدایق که اخباری معتدل است چاره‌ای نداشته جز اینکه به تنقیح مناط عمل بکند. منتهی یک قید «قطعی» کنارش گذاشته است، خیلی از آقایان دیگر برای اینکه بگویند عمل به ظن نمی‌کنیم و عمل به قطع می‌کنیم گفتند تنقیح مناط قطعی. خوب ببینیم تنقیح مناط با قیاسی که مردود می‌دانیم چه فرق‌هایی دارد. حداقل باید تبیین بشود در اصول. نمی‌گوییم یکی است، ولی آقای فقیه‌ی که عمل می‌کنید، فقه‌ای ما عمل می‌کنند به تنقیح مناط پس شما باید قیاس و تنقیح مناط را بحث بکنید و اثبات کنید که تنقیح مناط، قیاس غیر معتبر که در روایات از آن رد شده است نیست. این نیست تا معتبر باشد. وگرنه معتبر نخواهد بود. یعنی اعتبار دلیل می‌خواهد. در صورتی که نگاه بکنید حتی در عبادات ما چقدر به تنقیح مناط، الغای خصوصیت، مناسبت حکم و موضوع تمسک می‌شود، از آن طرف قیاس اصولی‌های اهل سنت بخوانید که ببینید از این‌ها بحث کردند.

رهنامه: به قیاس عمل کردند ولی اسمش را نیآورده‌اند؟

استاد: عرض اینست که اگر می‌گویید تنقیح مناط یا الغای خصوصیت و مناسبت حکم و موضوع غیر از قیاس است، قیاس را تحلیل بکنید و توضیح بدهید، تنقیح مناط، الغای خصوصیت و مناسبت حکم و موضوع را توضیح بدهید که غیر از آن است. ولی اگر به طور مسلم این‌ها را قیاس دانستیم نمی‌توانیم دیگر به تنقیح مناط و مناسبت حکم و موضوع و امثال اینها عمل بکنیم در حالی مرحوم وحید بهبهانی می‌نویسد: واعلم أن التعدی ربما یصیر بتنقیح المناط، و هو مثل القیاس إلا أن العلة فیہ منقحة، أي حصل الیقین بأن خصوصية الموضوع لا دخل لها فی الحكم (الفوائد الحائریة/ ۲۹۴). پس اگر در فقه از تنقیح مناط استفاده می‌شود باید در مرتبه سابقه حجیتش ثابت بشود که کار علم اصول است اینها غیر از قیاس است. ظاهراً یک مقداری جو تقیه حاکم بوده است، می‌گوید خودش را بیاور اسمش را نیآور، از این قسم ممکن است باشد. یعنی می‌آییم عملاً به بخشی از قیاس و به نوعی از قیاس عمل می‌کنیم ولی اسمش را حذف می‌کنیم. اصلاً بحث قیاس را از علم اصول حذف می‌کنیم. بعد از صاحب قوانین هیچ اصولی نامداری در میان امامیه از قیاس و از آنها بحث نکرده است غیر از مرحوم آسید محمدتقی حکیم در الاصول العامه للفقهاء المقارن و مرحوم مظفر در اصول فقه، در این کتاب‌ها، آن هم نگاهش و کتابش را نوشته و یک نگاه تطبیقی و مقارن بوده است. وگرنه در درس‌های خارج ما و کتاب‌های اصولی ما حتماً اینها حذف شده است. این نشانه اینست که قبلاً نگاه فرامذهبی بود و تبدیل شد در زمان اخباری‌ها به نگاه درون مذهبی و این در واقع تأثیر گذاشته بر آن. حالا واقعا یا تقیاً یا واقعا معتقد نبودند یا اینکه معتقد بودند و می‌ترسیدند. از این دو قسم خارج نیست. این دو تحول برجسته بود که علم اصول ما را می‌شود به سه دوره تقسیم کرد. این بحث‌های اصولی است.

علم اصول مطلوب

یک بحث دیگر این است که علم اصول مطلوب ما باید چه ویژگی‌هایی داشته

اضافه کرده است ولی اینطور نبوده که شارع حجیت خبر واحد را تاسیس بکند حضرت امام خمینی رحمته در کتاب‌های اصولیشان فرمودند که خبر واحد یک مسئله‌ای است که از زمانی که تمکن بشری شکل گرفته عقلاً به آن عمل می‌کردند و اینطور نبوده که تاسیس بشود. مرحوم بجنوردی در منتهی الاصول دارد که در شریعت اماره تعبدی نداریم اما در بحث امثال خبر واحد می‌گوید، برای حجیت خبر واحد به ادله اربعه تمسک شده الایات، الروایات، الاجماع، العقل. من می‌گویم حضرت آقای موسوی بجنوردی، حضرت آقای خوبی شماها که می‌فرمایید در شریعت اماره تعبدی نداریم و امارات امضایی هستند که شارع یک مقداری تزییق کرده و شرط گذاشته. شما چرا اینطور بحث می‌فرمایید؟ اگر معتقدید اماره تعبدی در شریعت نداریم و همه امارات عقلایی هستند، شارع نقش اصلاح‌گرایانه داشته و قید و شرطی را اضافه کرده است مثلاً گفته تحرز از کذب داشته باشند و شما می‌فرمایید سیره عقلاء بر عمل به خبر واحد استوار است پس ما باید ببینیم شارع مقدس از این سیره رد کرده یا نکرده، تزییق کرده، توسعه داده و... اینطوری بحث بفرمایید. اگر از آن نگاه اخباری‌ها متاثر نشده بودیم، (آن اخباری‌هایی که فرمودند همینطور که ما باید کلام و فقه را از معصوم بگیریم، در اصول هم باید از معصوم بگیریم) این‌گونه بحث نمی‌کردند. این دیدگاه در اصولیین پس از اخباری‌ها هرچند ضعیف اما تأثیر داشت، چون در عین اینکه اعتراف می‌کنند علم اصول غالباً از قواعد عقلایی است، وقتی از این قواعد اصولی بحث می‌کنند طبق مقتضای حرفشان بحث نمی‌کنند. وقتی مبنایشان این است که در شریعت اماره تعبدی نداریم مقتضایش اینست که دنبال این باشند که اماره عقلایی چیست، عندالعقلاء چیست، شارع چه تزییق و توسعه و دخالتی در آن داشته است. اینطور باید بحث بکنند. نه اینکه بگویند اما کتاب اما السنه و اما الاجماع، بعد آخر بگویند سیره العقلاء اصلی‌ترین دلیل آن است. من اینطور بحث کردن را ناشی از تقیه یا از آثار آن تفکر اخباری‌گری در اصولیین بعد از اخباری‌ها می‌دانم. اگر اینها نبوده مقتضای مبنای و حرف شمای آقای موسوی بجنوردی این بود که اینجوری بحث بکنید نه آنجوری. این نشان می‌دهد که متاثر از اخباری‌ها هستید. مثال دیگر بحث استصحاب است. ما تا قبل از اخباری‌ها مشاهده می‌کنیم وقتی می‌خواهند برای حجیت استصحاب دلیل بیاورند یا دلیل عقلایی می‌آورند یا دلیل عقلی. اصلاً قبل از اخباری‌ها من مشاهده نکردم برای استصحاب به روایات استصحاب، مثل صحاح زراره تمسک بکنند. همه به دلیل عقلایی و عقلی تمسک کرده‌اند. اما بعد اخباری‌ها می‌بینیم مسیر به آن سمتی رفت که به ادله تعبدیه تمسک بکنند. این مسئله نمونه‌های زیادی دارد که بحث شاید گنجایش آن را نداشته باشد و حافظه من برای ذکر همه موارد آن یاری نمی‌کند.

اما نگاه درون مذهبی. عرض کردم قبل از اخباری‌ها نگاه فرامذهبی بود، اما اخباری‌ها گفتند ما به حرف‌های اهل سنت نباید اعتنا بکنیم مثلاً مرحوم فیض وقتی عنوان «لاصول الاصلیه» را برای کتابش انتخاب می‌کند یک نوع نگاه انتقادی دارد که مثلاً شما اصول را التقاطی کردید و اصول را از اصالت انداختید. مرحوم فیض با این عنوان کتابش آمده نوع نگاهش به اصولی‌های قبل از خودش (که متاثر از محدث استرآبادی است) را بیان کرده است که اصول قبل از اخباری‌ها التقاطی است و باید اصول اصیل بنویسیم. وقتی این حرف پا گرفت نتیجه‌اش این شد که نگاه فرامذهبی، درون مذهبی شد. نمودش را نگاه بکنید مانند بحث قیاس. نه اینکه معتقد به قیاس باشیم اما نگاه بکنید قبل از اخباری‌ها بسیاری از مسائل اصولی در میان اهل سنت رایج بود و ما هم قبول نداشتیم، مطرح می‌شد اما رد می‌شد. البته بعضی‌های پذیرفته می‌شد مثلاً تنقیح مناط و الغای خصوصیت، اینها از بحث‌هایی است که مرحوم محقق،

باشد. این بحث مفصلی است. من یک مقداری رئوسش را عرض می‌کنم. بنظر ما در علم اصول از هشت جنبه باید یک سری تغییراتی ایجاد بشود.

۱- یکی از تغییرات که بنظر می‌رسد در علم اصول باید ایجاد بشود اینست که در گذشته علم اصول هدفش این بوده که فقیه را مقتدر و متمکن بکند برای استنباط حکم اما امروزه در جامعه ما برای اداره جامعه یک چیزهای دیگری مطرح است. حداقل مطرح است. مثلاً نظام یکی از مفاهیمی است که امروزه رویش بحث است. خوب ما باید نظام سیاسی و اقتصادی داشته باشیم. این نظام سیاسی را هم باید از شریعت استنباط بکنیم یا تدوینش براساس دین و شریعت اسلام باشد. اینکه استنباط بکنیم یا تدوین دو تا دیدگاه است که ما در مقاله‌ای توضیح داده‌ایم.^۱ یک دیدگاه این است که کسانی می‌گویند باید همه نظام را از دین و شریعت استنباط بکنیم که این یک دیدگاه است. دیدگاه دیگر اینست که نظام سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، تربیتی و فرهنگی و غیر آن را براساس چارچوب‌های شریعت تدوین کنیم که این دو تا با هم فرق دارد. ولی علی‌الاحوال اگر می‌خواهیم نظامی را چه تدوین بکنیم چه استنباط بکنیم از شریعت، نیازمند ضوابط اصولی هستیم.

رهنامه: در اصول ما نیست؟

استاد: علی‌القاعده در اصول فقه موجود، قواعدی برای این بخش نیست. پس بنابراین باید اصول فقه نظام هم داشته باشیم. حالا یا اصول استنباط نظام یا تدوین نظام. اینها با هم یک مختصری تفاوت دارد. برخی معتقدند به استنباط نظام که به نظر ما قابل دفاع نیست. برخی معتقدند به تدوین نظام که بنظر ما قابل دفاع است.

رهنامه: نظر دومی که فرمودید براساس چارچوب‌های شریعت تدوین شود را اگر می‌شود مقداری توضیح دهید؟

استاد: نظام یک اجزائی دارد اگر گفتیم همه اجزایش برای همه زمان‌ها و مکان ثابت و کشف کردنی است این می‌شود دیدگاه اول ولی اگر گفتیم برخی اجزایش برای همه زمان‌ها و مکان ثابت و کشف کردنی است ولی برخی اجزایش برای همه زمان‌ها و مکان ثابت نیست و کشف کردنی نیست ولو یک جز آن، این می‌شود دیدگاه دوم، به معنای اینکه هر نظام اجزای ثابت دارد و اجزای متغیر دارد. اجزای ثابتش را استنباط می‌کنیم از شریعت، و اجزای متغیرش را متناسب با شرایط زمانی و مکانی یک نظام متناسب تدوین می‌کنیم. مثلاً در صدر مشروطه در ۱۱۰ سال پیش یک نوع نظام سیاسی تدوین شد. در سال ۵۸ یک نوع نظام سیاسی تدوین شد و در سال ۶۸ یک تغییر مختصری داشت. اینها همه تدوینی است. گرچه اصول ثابتی در فقه دارد بخصوص نظام سیاسی مدون سال ۵۸ و سال ۶۸، ولی این نظر ما است، که این را در یک مقاله توضیح دادیم. همینطور نظریه هم است، مکتب، چشم‌انداز، قانون، سیاست، الگو، سبک زندگی و امثال اینها. اینها در واقع عدیل نظام هستند. اگر قائل به چشم‌انداز و قانونگذاری و سیاستگذاری و ارائه الگو و ارائه سبک زندگی مطلوب هستیم که همه براساس دین و شریعت تدوین شده باشد در مرتبه سابق بر اینها چه قائل به نظریه استنباطی باشیم و چه تدوینی، هر کدام را اعتقاد داشته باشیم برای یک انسان محقق و فقیه که ضابطه‌مند می‌خواهد بحث بکند این سوال مطرح می‌شود ضوابط اصولی چه هستند؟ برای اینکه بحث سلیقه‌ای نشود باید در مرتبه سابقه اصول تدوین و استنباط اینها را در دسترس داشته باشیم.

۱. با نام "استنباط نظام و پیامدهای آن" که به تایید تحریریه مجله جستارهای فقهی اصولی رسیده و در آن چاپ خواهد شد

رهنامه: از هیچ یک از ضوابط اصولی موجود نمی‌شود استفاده کرد؟

استاد: ممکن است اصول مشترکی داشته باشد. اما بحث ما درباره اصول اختصاصی است که آیا آن اصول اختصاصی تدوین شده؟ کسی که از سبک زندگی و تدوین چشم‌انداز، استنباط چشم‌انداز و این اصطلاحات بحث می‌کند و سخن به میان می‌آورد، اولین سوال زیربنایی که در مقابل چشم او قرار می‌گیرد و باید توجه داشته باشد تا استنباطش و بحث ضابطه‌مند، تحقیقی، موجه، علمی و قابل دفاع باشد اینست که ضوابط اصولی اینها کجا اثبات شده است؟ اصول اختصاصی را می‌گوییم. اصول مشترکی دارد که در اصول فقه ما هست. اما آن اصول اختصاصی کجا بحث شده؟ یکی از چیزهایی که باید به علم اصول ما اضافه بشود این بحث است.

۲- یک نکته دیگر اینست که یک چیزهایی باید کاسته بشود. در علم اصول ما چیزهایی است که ماهیتاً اصولی نیست. مثلاً اینکه مرحوم آخوند مطرح می‌کند طلب و اراده کلام نفسی داریم اراده داریم اینها بحث‌های فلسفی و کلامی هستند و ربطی به علم اصول ندارند. مرحوم آخوند گفته‌اند و متأسفانه بعد از آخوند هم همینطور گفتند. ماهیت اصولی ندارند. بحث‌های کلامی و فلسفی وارد علم اصول شدند که اینها را باید شناسایی بکنیم و از علم اصول کنار بگذاریم.

۳- نکته دیگر اینست که یک سری مسائل ماهیتاً اصولی دارد ولی در علم اصول کاربرد ندارد ثمره‌اش فقط در نذر ظاهر می‌شود. اینها را با اجازه شما باید کنار گذاشت. فرق این با قبلی اینست که آن ماهیتاً اصولی نبود ولی این ماهیتاً اصولی است ولی نقش و ثمره فقهی ندارد. حالا شواهدی داریم از کلام بزرگان که در جای خودش نوشته‌ایم مسائلی که ماهیتاً اصولی دارند یا به مسائل اصولی نزدیک هستند و هیچ ثمره‌ای بر آن در فقه مترتب نمی‌شود.

۴- یک نکته دیگر اینست که بعضی از بحث‌ها خیلی مفصل مطرح شده است و نباید در این حد باشد و باید مختصرتر مطرح بشود از جمله بحث ضد مرحوم آقای خوئی در محاضرات، ایشان یک جلد نزدیک ۳۰۰ صفحه را به بحث ضد اختصاص داده است. خیلی بحث‌ها هست که در این حد نباید بحث بشود. از آن طرف بحث‌هایی است که واقعا نیازمند بحث است مانند بحث سیره عقلا که غیر از مرحوم مظفر که در این اواخر بحث کرده یا مرحوم حکیم یا مرحوم شهید صدر در کتابشان، در کتاب‌های اصولی رایج حوزه بحث سیره را در واقع یا نداریم اصلاً، یا به طرز مستوفی نداریم. در کتاب "الفائِق" بحث کرده اخیراً که اینها در واقع باید بحث بشود. یک سری مباحثی است که در اصول همانطور که در مصاحبه فقه اشاره شد، در فقه رایج ما در سده اخیر بسیار کاربرد دارد و متأسفانه در اصول در مرتبه سابقه بحث از آنها نشده است مثل مناسبت حکم و موضوع، الغای خصوصیت، تنقیح مناط.

رهنامه: بحث مذاق شارع چطور؟

استاد: بله، مذاق شریعت، اهداف شارع، مقاصد الشریعه هم هست. یک بحث دیگری که اینجا جایش خالی است آگاهی از فضای صدور است که بنظر ما در مباحث اصولی باید بحث بشود که آیا شرط است یا نیست. در برخی موارد شرط است یا نیست، یک تفصیل بدهیم. این هم بحث نشده که جای بحثش است. اینها نمونه‌هایی از بحث‌ها بود.

۵- نکته دیگری که در اصول مطلوب باید به آن توجه بشود منابع علم اصول

۲. ما در مقاله‌ای به نام "اشرط‌آگاهی از فضای صدور در اجتهاد" آن را بررسی کرده‌ایم.

عرض می‌کنم از بحث‌هایی که باید در علم اصول ما وارد بشود این بحث است. وگرنه بحث‌های دیگری هم هست.

رهنامه: مثل بحث زبان‌شناسی؟

استاد: بله. همه اینها تاثیر دارد. یک نکته دیگری که بنظر ما از جهت قلمرو اصول است، ببینید این اصول برای فقه تدوین شده است لذا غالب تدوین‌کنندگان علم اصول چه در میان امامیه و غیر امامیه، فقها بودند. این اصول را می‌شود برای کلام و تفسیر و اخلاق هم نوشت. یک دسته قواعد و ضوابط مشترک دارند. یک دسته قواعد و ضوابط اختصاصی هم دارند. یکی از بحث‌هایی که به صورت جدی باید دنبال بشود اینست که ضوابط این اصول را استخراج کنیم و ببینیم چه مقدارش اختصاص به فقه دارد و چه مقدارش عام و مشترک در سایر علوم دینی ما مثل کلام و اخلاق و اینها است. چه قواعدی می‌شود برای کلام یا اخلاق به صورت اختصاصی تدوین کرد. این هم یک بحثی است که باید به آن پرداخته بشود.

رهنامه: حتی برای فهم حدیث؟
استاد: بله.

رهنامه: اصول فهم حدیث می‌تواند غیر از اصول فقه باشد؟

استاد: بله. ممکن است قواعد اختصاصی داشته باشد.

۶- نکته بعدی اینکه اصول ما بر یک سری معارف و قواعد پیشینی تاثیر گذار مبتنی است. مثل کلام، معرفت‌شناسی و امثال اینها. در واقع اصولیین ما تا یک حدی از کلام و ظرفیت‌های علم کلام در علم اصول استفاده کردند ولی بنظر آن استقصاء تام و کامل نیست. علم کلام ما ظرفیت بیشتری دارد تا در علم اصول از آن استفاده بشود و گزاره‌های اصولی سر و سامان داده بشود یا بر آنها استدلال بشود یا نفی بشود. اما بعضی بحث‌هایی مثل معرفت‌شناسی را واردش نشدند تا ببینند چه ظرفیت‌هایی دارد که ازش استفاده بشود. این هم باید کار بشود. فقط تیتروار بگویم.

۷- مسئله بعدی ساختار است. ببینید همانطور که در مصاحبه دیگری عرض کردم و بعداً اینها را توضیح خواهم داد. یک انتقادی که به علم اصول موجود ما هست اینکه فقیه ما در استنباط نقلی سه مرحله را طی می‌کند، مرحله صدور، مرحله جهت صدور و مرحله دلالت. اما در علم اصولی که آقایان هم گفتند علم اصول علم آلی است که برای فقه تدوین شده است. اما در اصولشان این ساختار رعایت نشده است. تنها کسی که من اطلاع پیدا کردم که نظرش این بوده که ساختار علم اصول تدوین بشود مرحوم شهید صدر است که البته بعد از اینکه خودم به این نظر رسیدم دیدم در کلام یکی از شاگردان شهید صدر آمده که ایشان نظرش بر آن بوده که اصول فقه از نظر ساختاری بر طبق مراحل اجتهاد تدوین بشود. آقای آسیدعلی اکبر حائری در یک مصاحبه گفته‌اند نظر شهید صدر بر این بود و در حلقات بنا بر این داشتند. ولی در حلقات که مراجعه می‌کنیم می‌بینیم گرچه این بنا بوده ولی صد در صد عمل نشده است. اگر معتقدیم اصول علم آلی و ابزار اجتهاد و فقه است باید ترتیب و ساختارش هم این چنین باشد و طبق این مراحل اجتهاد باشد. لذا شدیداً به ساختاری متناسب با مراحل اجتهاد قائل هستیم

رهنامه: یعنی ضوابط اصولی طبق صدور، جهت صدور، دلالت

۱. مصاحبه مراحل اجتهاد.

است. به نظر ما منابع علم اصول هم کتاب است، هم سنت، هم اجماع به آن معنای مضیق که امامیه به آن قائل است هست، هم سیره عقلاست، هم دلیل عقلی است و هم علوم بشری است. مثلاً بحث‌های هرمنوتیک در تفسیر متن.

رهنامه: الان ترتیبی که گفتید منظور خاصی دارید یا نه، چون آنجا فرمودید در خبر واحد این ترتیب را نباید می‌آوردند، قبلاً گفتید مثلاً سیره عقلا شروع شود اینجا از کتاب شروع کردید؟
استاد: نه به لحاظ آنچه رایج است ذکر کردم.

دو تا بحث است. اگر دقت کرده باشید صاحب وسائل یک روایت را در چند باب آورده است. ولی در یک باب شاهد تمسکش یک مسئله بوده، در یک باب شاهد تمسکش یک مسئله دیگر بوده. زاویه نگاه فرق می‌کرده. آنجا هم که بحث می‌کردیم می‌گفتیم این نشان‌دهنده تاثر اصولیین ما از اخباریها یا تاثیر اخباریها بر اصولی‌های ما بود. این را بحث می‌کردیم. اینجا می‌خواهیم بگوییم منابع علم اصول چه چیزهایی باید باشند. نظر ما اینست در مورد منابع علم اصول هر چیزی که خاصیت معرفت‌زایی داشته باشد می‌تواند منبع علم اصول باشد. حالا چه کتاب باشد چه سنت باشد چه اجماع باشد چه عقل باشد چه علوم بشری امروزی باشد اینها منابع است.

رهنامه: اینکه کتاب، سنت، اجماع، عقل را ذکر کردید آیا این ترتیب هم مدنظر تان است؟

استاد: نه نه. من اینجا از باب ترتیب ذکر نکردم از باب شرافت ذکر کردم. اینکه در اصول مطلوب به چه ترتیب بحث کنیم یک بحث دیگری است. همه اینها را می‌خواهم بگویم معتبر است.

رهنامه: با توجه به تعریفی که علامه طباطبایی آوردند که اصول، علم بحث از قواعد نزد عقلا در فهم متن، روش عقلا در فهم متن است (فعلم الأصول هو العلم بالباحث عن القواعد المقررة عند العقلاء لاستنباط الأحكام) ... باید منبع اصول سیره عقلا باشد اما چند تا منبع دیگر هم آوردید؟

استاد: حرف علامه طباطبایی را به‌طور مطلق قبول ندارم. لذا قید می‌زنم که غالباً عقلایی است ولی اینکه همه‌اش عقلایی باشد را قبول ندارم.

رهنامه: شارع هم می‌تواند یک سری قواعدی را مثلاً با حدیث و... بیان کند؟

استاد: بله. این شکی نیست. بلکه بیان کرده است. یکی از نقدهای ما به مرحوم علامه طباطبایی اینست که دقت به خرج نداده، به گونه‌ای تعبیر کرده که گویا همه قواعد اصولی عقلایی هستند. یک جایی نقد نوشتیم که ایشان علی‌الغالب گفته است.

خب از نظر رویکرد هم که توضیح دادیم رویکرد اولاً تبعیدی غلبه نداشته باشد. از همه منابعی که اعتبارش ثابت می‌شود استفاده شود نه اینکه منحصر بشود به منابع نقلی.

رهنامه: بحث هرمنوتیک را گفتید، آیا از دستاوردهای بشری که می‌تواند جزو منابع علم اصول باشد یکی‌اش بحث هرمنوتیک است؟

استاد: حالا واقعیتش هر کدام از اینها یک دریایی از بحث دارد. به عنوان نمونه

ساختار بندی شود؟

استاد: ساختار اجتهاد نقلی چنین می‌شود ولی مباحث اجتهاد عقلی بحث دیگری است در مصاحبه دیگری با رهنامه توضیح داده‌ایم.

۸- یک بحث دیگر از نظر گستره و کارکرد در درون فقه است. یک نکته‌ای که باید در قلمرو مباحث اصولی به آن توجه بشود و کسی توجه جدی به آن نکرده است اینکه آیا ضوابط اصولی در عبادات و معاملات یا عبادات و غیر عبادات یکسان هستند. یا به تعبیری ضوابط اصولی در تاسیسات شارع و امضائات یکسان هستند یا نه؟ یعنی ممکن است یک اصولی تدوین بکنیم که یک سری قواعد مشترک بین معاملات و عبادات باشد، یک سری قواعد اختصاصی باب معاملات، یک سری قواعد اختصاصی باب عبادات. یعنی سه بخشی بشود. در واقع کسی را تا حالا من ندیدم به این نکته متفطن بشود و گفته باشد اینها را تفکیک بکنیم. تنها مسئله اصولی که بنده به آن برخورد کرده‌ام که آن هم نه بعنوان یک رویکرد، بلکه بعنوان قولی که تفصیل می‌دهند این است که گفته‌اند نهی در عبادات دلالت بر فساد می‌کند اما در معاملات دلالت بر فساد نمی‌کند. این نشان می‌دهد یک قاعده اصولی در عبادات و معاملات با هم فرق دارد. حالا کار نداریم این دیدگاه درست است یا نیست. ولی این دیدگاه نشان‌دهنده اینست که ممکن است یک قاعده اصولی وجود داشته باشد که در عبادات با غیر عبادات تفاوت داشته باشد. این یک فتح باری است که بنده تاکنون حدود هیجده نکته استنباطی پیدا کردم که در معاملات و عبادات فرق می‌کنند و خودش بحث مفصلی است که باید پیگیری بشود. با یکی از اساتید پیشکسوت حوزه این را مطرح کردم که ایشان خیلی تحسین کردند و بعد یک مقاله نوشتم که ایشان با دقت خواندند و گفتند اینکار را دنبال بکنید. انشاءالله امیدواریم توفیق باشد برای دنبال کردن. اینها تقریباً مهمترین بحث‌هایی هست که مدنظر ما بود چه در علم اصول موجود و چه در علم اصول مطلوب، تقریباً به صورت تیتروار توانستیم مطرح بکنیم.

رهنامه: چند نمونه از آن تفاوت قواعد یا قاعده مختص در عبادات و یا معاملات را بیان می‌فرمایید؟

استاد: یک مقاله‌ای بر این اساس تدوین کردم که انشاءالله چاپ خواهد شد. یکی از آن‌ها را هم در مقاله‌ای چاپ کرده‌ام.^۱ برای نمونه قاعده اولی، حجیت سیره‌های جدید عقلایی در معاملات است. هر سیره عقلایی در معاملات باشد قاعده اولی بر اعتبارش است مگر اینکه دلیل معتبری بر نفی اعتبارش باشد. اما چنین قاعده اولی در عبادات نداریم که سیره عقلایی در عبادات حجیت باشد مگر اینکه دلیل خلافش باشد.

نمونه دیگر، اصل اولی، صحت هر معامله عقلایی است. اگر معامله‌ای عقلایی بود قاعده اولی بر صحتش است مگر اینکه دلیلی بر ردش باشد. اما هر عبادتی ولو عقلایی هم باشد نمی‌شود گفت صحیح است. صحت هر عبادتی نیازمند دلیل شارع است. این چند نمونه‌ای است که عرض کردم خدمتان.

۱. قاعده اول حجیت سیره‌های جدید عقلایی در غیر عبادات.



درباره رابطه اعتبار و علم اصول

در گفت و گو با حجت الاسلام و المسلمین امیر عموغلامی

حجت الاسلام و المسلمین امیر عموغلامی از اساتید و دانش آموختگان حوزوی و دارای سوابق متعددی از جمله همکاری با نشریات علمی حوزوی می باشند.

خلاصه: در این مصاحبه استاد گرامی برای آشنایی بیشتر با مسئله اعتبارات به شرح و توضیح علوم اعتباری و علوم حقیقی می‌پردازد و علوم اعتباری را علومی غرض‌محور که برای تأمین نیازهای بشر ساخته و پرداخته می‌شوند که به مابهازاء خارجی ندارند بیان می‌کنند سپس ایشان علم اصول را علمی اعتباری بیان نموده و عدم توجه به این مسئله را موجب اشتباه و خلط در بسیاری از موارد علم اصول مانند بحث عوارض ذاتیه می‌دانند و همچنین در بیان مقایسه شیوه استدلال در علوم حقیقی و علوم اعتباری مثل اصول شیوه استدلال را به لحاظ شکلی شبیه و به لحاظ مواد متفاوت می‌دانند و توضیحاتی ارائه می‌کنند. ایشان قواعد علوم حقیقی را در علوم اعتباری جاری ندانسته و ملاک اساسی را در علوم اعتباری غرض در ایجاد آن اعتبار می‌دانند. در ادامه ایشان نکاتی در مورد تاثیر قوه وهم را در اعتباریات، علامه طباطبایی و کارهایشان در علوم اعتباری، تفاوت‌های بنای عقلا و عقل، بحث حجیت ذاتی قطع، اینکه علم در علوم فقه و اصول با علم و یقین در فلسفه یکی هست یا نه؟ مطالب و نکاتی را اشاره می‌نماید.

انسان‌ها با همدیگر. در حکمت قدیم که علوم تقسیم می‌شدند ما با اشیای حقیقی سر و کار داریم. اما اعتباریات ما به ازای خارجی ندارد و در حکمت نمی‌گنجد و در تقسیم‌بندی علوم نمی‌آید. در گذشته بیشتر به عنوان صناعت و فن شناخته می‌شده است. به چه دلیل؟ چون علم تابع معلوم است. وقتی معلومی در خارج وجود ندارد و انسان از جهت نیاز خود اینها را می‌سازد لذا فقط جنبه صنعت و فن و کاربرد و کارکرد برای انسان پیدا می‌کند و ما به ازای خارجی ندارد. به تعبیری در علوم حقیقی، علم تابع معلوم است اما در علوم اعتباری ابتدا علم برای رسیدن به غرض خاص ساخته و جعل می‌شود و بعد در خارج فرض می‌شود. از جمله علوم اعتباری، علوم مربوط به زبان است، علوم مربوط رفتاری و ارادی، علوم انسانی، علوم اقتصاد، علوم فرهنگی، علوم سیاسی، روانشناسی، علوم اجتماعی، مدیریت با تمام شقوقش و به طور کلی علوم انسانی غیر از فلسفه، تماماً داخل علوم اعتباری می‌شوند. علم اصول و ادبیات با تمام شاخه‌هایش، علم فقه، علم کلام، علوم اعتباری هستند. چرا؟ چون جنبه‌های کارکردی دارند. فقه در واقع، علم باید و نباید و علم رفتار است. یک سری قواعد رفتاری را برای شما ترسیم می‌کند. بطور مشخص اگر از زاویه نگاه فلسفی به خارج نگاه بکنید چیزی به نام مالکیت یا ریاست در عالم خارج نیست. یک شخص انسان و یک کتاب فرض بکنید. این کتاب یک چیز خارجی فلسفی است؛ این انسان یک چیز خارجی فلسفی است. یک رابطه را انسانها و عقلا ساختند به اسم مالکیت که در خارج فرض کردند. چرا این را در خارج فرض کردند؟ برای اینکه اغراضشان تأمین بشود. غرض این بوده که هر کسی نیازهایش تأمین بشود. مثلا امنیت و آرامش نیاز واقعی است. سیر شدن و سیراب شدن و استراحت کردن و همه چیزهایی که نیاز طبیعی بشری است با همین قواعد تأمین می‌شود. وقتی اقتصاد را اعتبار می‌کنید در نظام مالکیت،

رهنامه: با توجه به نوآوری‌های مرحوم علامه طباطبایی در اندیشه اعتبارات، رابطه علم اصول با اعتبار و نظریه اعتبار چیست؟ این اندیشه چه تاثیری در مباحث اصولی دارد؟

استاد: قبل از اینکه وارد بحث بشویم و به این بپردازیم که رابطه علم اصول با اعتبار و نظریه اعتبار چیست، لازم است در مورد خود اعتبار توضیح کوتاهی را عرض بکنم. در یک تقسیم‌بندی علوم و معارفی که انسان ادراک می‌کند به حقایق و اعتبارات تقسیم‌بندی می‌شود. ادراکات حقیقی ادراکاتی هست که در عالم خارج از ذهن، ما به ازای وجودی خارجی دارد و موجود است و انسان بواسطه ارتباطش با عالم هستی آنها را درک می‌کند. پس اشیای حقیقی اشیایی هستند که به اعتبار فلسفی، نفس الامر دارند و انسان و هر صاحب ادراک بواسطه ارتباط با عالم خارج، آنها را ادراک می‌کند. اما اعتبارات دسته‌ای از ادراکات و علوم هستند که فی نفسه و ابتدائاً در خارج ما به ازایی ندارند و انسان و حیوان و هر ذی‌ادراک صاحب نفسی اینها را برای اینکه مقاصدش تأمین بشود و نیازهای طبیعی و اغراضش تأمین بشود می‌سازد. ساختن این علوم یا جعل و اعتبار کردن آنها همان‌گونه که از کلمه‌اش پیداست یک فرایندی دارد.

رهنامه: چرا وارد این بحث شدید و ابتدا علوم را تقسیم می‌کنید به حقایق و اعتباریات؟

استاد: به این دلیل که قدا علم را به حکمت عملی و نظری تقسیم می‌کردند. حکمت نظری همان چیزهایی است که ما به ازای خارجی دارند. قدا تقسیم می‌کردند که فلسفه و ریاضیات و طبیعیات چیزهایی هستند که در خارج هستند و ما از اینها ادراکاتی کسب می‌کنیم و بحث حکمت عملی هم حقایقی است که در خارج مطرح هستند در ارتباط با نفس انسانها یا ارتباط

بشود، چنانکه اکنون اصول فقه حکومتی مطرح شده است. در فقه یک سری مسائلی مطرح شده که در گذشته مورد بحث نبوده یا زاویه نگاه حکومتی به موضوعات فقهی مطرح شده یا علاوه بر این دو، بحث موضوع‌شناسی به طور تخصصی در علم اصول و فقه مطرح شده است. ممکن است متأثر از اینکه ممکن است فقه حکومتی داشته باشیم که فقه تدبیر یک جامعه است در علم اصول نیاز به یک سری قواعد خاصی برای استنباط پیدا کنیم که در اصول سابق نبوده است. چون آن اصول می‌خواسته به تک تک این قضایا از زاویه نگاه فردی نگاه بکند و حکم تکلیف فردی نماز و روزه و حج را برای افراد مکلف استخراج بکند ولی فرض بکنید فقه حکومتی نه تنها قصد دارد احکام را از زاویه نگاه اجتماعی استخراج بکند همچنین روند رسیدن به این احکام فقهی را هم طراحی می‌کند. چون گام‌هایی وجود دارد برای اینکه فقه حکومتی به نتیجه برسد.

رهنامه: با توجه به آنکه غرض و هدف حکومت شده است لذا اصولی که برای این فقه لازم است کلاً تفاوت پیدا می‌کند؟

استاد: در بخشی تفاوت پیدا می‌کند یا موضوعات جدیدی اضافه می‌شود. به عنوان مثال، شما در اصول روشی برای شناخت این موضوع به عنوان موضوع انتزاعی دارید. شما هر موضوعی را جدای از هر موضوع دیگری بررسی بکنید. نماز را بررسی می‌کند و حکمش را بیان می‌کند. ولی اگر خود موضوع موضوع نظام‌مند بود روشی دارید که بررسی بکنید؟ مثلاً بانک یک نظام اعتباری است. خود بانک یک سیستم اعتباری است که با غرض خاصی تناسب دارد. می‌خواهید بگویید بانک خوب است یا بد است، حلال است یا حرام است. آیا با اهداف اقتصاد اسلام و حکومت دینی همسوست یا غرض متفاوتی دارد؟ در خیلی از موارد از فقها سوال می‌پرسند فلان کاری که در بانک اتفاق می‌افتد حکمش چیست. فقیه همان موضوع را از بقیه و کل ماهیت بانک جدا می‌کند در مورد آن تعیین تکلیف می‌کند. در صورتی که اگر از زاویه فقه حکومتی نگاه بکنیم ممکن است بگوییم خروجی کل این نظام با ربا تناسب دارد یا با دور کردن مردم از یاد خدا یا اینکه مردم دنیایی بشوند ارتباط دارد و این با اهداف حکومت اسلامی مثلاً سازگار نیست. ممکن است قواعدی در علم اصول مطرح بشود که بشود با آنها نظام‌ها را سنجید. تا قبل از این نظام‌سنجی نمی‌کردیم چون نظامات حکومت را اداره نمی‌کردیم. اما الان ستاد اقامه نماز دارید. همین نماز که تا قبل فقط حکمش را داشتید الان به صورت سیستم نگاه می‌کنیم. نماز را در ارتباط با بقیه احکام ببینیم، ارتباطش را با حکومت ببینیم. بنابراین شبکه‌ای از احکام را در ارتباط با هم ببینیم. اینها باعث می‌شود اساساً یک سری نیازهایی در علم اصول یا علم کلام به عنوان پشتوانه علم اصول بوجود بیاید که تا قبل از این موجود نبود.

رهنامه: تا اینجا اولین گامی که فرمودید این بود که مثلاً در علم اصول بحث از عوارض ذاتیه نباید بشود چون یک علم اعتباری است و تدوین قضایای علمی براساس غرض و نیاز و هدف شکل می‌گیرد و چون غرض و هدف متغیر است لذا این هم متغیر می‌شود.

استاد: متغیر می‌شود و هر چیزی با آن غرض تناسب دارد داخل می‌شود و هر چیزی تناسب ندارد باید از مدار علم بیرون باشد. در علم اصول مسائل متکثری از اصول لفظیه تا بحث وضع و حجیت و بحث حدیث داریم. حدیث را بررسی می‌کنیم. بحث عقل و عقلا را بررسی می‌کنیم. بحث اصول عملیه را بررسی

معیشت انسان‌ها تامین می‌شود. تدبیر و اعتبار سیاست، امنیت جامعه را تامین می‌کند. با فرهنگ، سیاست و مسائل مختلف اعتباری هر کدام نیازهایی تامین می‌شود. به لحاظ فلسفی انسان کمالاتی دارد که در ابتدا فاقد است و می‌خواهد دارا بشود. انسان گرسنه فاقد سیری است و می‌خواهد سیر بشود. برای اینکه این نیاز تامین بشود و کمال حاصل شود تمام اعتبارات مربوط به معیشت را اعتبار می‌کنید از بانک و بیمه و پول گرفته تا مالکیت و و نظام حقوق و پرداخت و... در سیاست هم، امنیت مورد نظر است، انسان بدون امنیت، انسان ناقص است، انسان با امنیت، انسان دارای کمال است و به آن نقطه‌ای که می‌خواسته رسیده است. فاصله انسان ناقص با انسان دارا با نظام اعتبارات تامین می‌شود. فایده اعتبارات اینجاست که انسانی که دارای آن کمالات فلسفی نیست و فاقد است را می‌رساند به انسان دارای کمالات. این فاصله را اعتبارات برای ما طی می‌کند. چطور؟ وقتی می‌گویید فلانی رهبر باشد، وقتی رهبر شده باید قوای نظامی داشته باشد و در پی آن هزاران باید می‌سازید و همه این‌ها را بالاتفاق قبول می‌کنند و امر خارجی واقعی تلقی می‌کنند که بعد آن رهبر امر می‌کند و اطاعت می‌کنند. آثار خارجی پیدا می‌کند و وقتی این آثار خارجی را پیدا کرد قراردادهای ما دارای آثار خارجی می‌شود که نتیجه‌اش امنیت می‌شود. وقتی نظام اقتصاد را اعتبار می‌کنیم، قوانین را اعتبار و رعایت می‌کنیم، نتیجه‌اش این می‌شود که عدالت در جامعه محقق می‌شود و همه به حقوقشان می‌رسند و همه از انواع نعمت‌ها را بهره‌مند می‌شوند. پولی که می‌خواهد تامین کننده سیری انسانها یا سیراب شدن یا لذت بردنشان باشد به طور عادلانه تقسیم می‌شود. آن موقع نظام کنیری از مسائل اعتباری پیدا می‌شود. علوم حقیقی ویژگی‌اش اینست که موضوع واقعی خارجی دارند و آنها را می‌شناسیم. علوم اعتباری موضوع واقعی خارجی ندارند و ما برای رسیدن به کمال باید یک سری مفاهیمی را متناسب برای رسیدن به آن اهداف و نیازهایمان اعتبار کنیم که به اهدافمان برسیم. پس این مفاهیم دوم که اعتباری هستند جنبه کاربردی و کارکردی دارند و ما به ازای حقیقی خارجی ندارند. از اینجا به بعد می‌خواهم بگویم علم اصول که یک علم اعتباری است چه تفاوت‌هایی با علوم حقیقی پیدا می‌کند و در نتیجه در علم اصول چه تأثیراتی می‌گذارد.

وقتی علم اصول اعتباری شد کاملاً غرض محور می‌شود به جای اینکه موضوع محور بشود. اینکه گفتند موضوع هر علمی آن چیزی است که از عوارض ذاتیش در آن علم بحث می‌شود معلوم است که این جمله مربوط به علوم حقیقی خواهد بود و اگر کسی در علم اصول از موضوع علم اصول و بعد عوارض ذاتی این موضوع بحث کند، دچار خلط اساسی شده است. مطلب دوم چون بسیاری از علمای سابق تفکیک بین حقایق و اعتباریات را لحاظ نکردند نه تنها در بحث موضوع علم اصول، بلکه در بسیاری از مسائل بعدی، دچار خلط بین حقایق و اعتباریات شدند و بسیاری از مسائل اصولی را از راهش حل نکردند. پس علم اصول یک علم غرض محور می‌شود و موضوع واحد ندارد. پس بسته به اینکه غرض این علم چه باشد قضایایی در آن علم تدوین می‌شود. همین جا یک نتیجه بگیریم، پس معلوم می‌شود علوم حقیقی قضایایش ثابت است چون عوارض ذاتی یک موضوع حقیقی مشخص است. حالا ما ممکن است به بعضی از این قضایا نرسیده باشیم، ولی ثابت است. در علم الهی معلوم است عوارض ذاتی انسان یا درخت انار یا بدن انسان چیست. اینها به صورت قضایای ثابت است اما علوم اعتباری چون غرض محور است و در طول زمان ممکن است اغراض تفاوت پیدا بکند لذا علوم اعتباری قابل توسعه است. صد سال پیش یک سری قضایا در اصول نبوده که امروز هست و ممکن است صد سال دیگر یک تعدادی از این قضایا حذف بشود و قضایای جدیدی اضافه

می‌کنیم. به لحاظ واقعی هیچ موضوعی را نمی‌توانیم پیدا بکنیم که جامع این موارد باشد. ولی غرض حجیت است و همه اینها دخیل در استنباط حکم شرعی و حجیت هستند. این یک نکته است.

نکته بعدی وقتی می‌خواهیم در علم اصول استدلال بکنیم قضایایی را به ترتیب قیاس کنار هم چینش می‌کنیم و نتیجه می‌گیریم. در علم منطق، فلسفه و ریاضی همین کار را می‌کنیم. آیا شیوه استدلال در علم فلسفه، ریاضیات و علوم حقیقی همان شیوه استدلال در علم اصول است؟ به لحاظ شکل بله، به لحاظ مواد خیر. به لحاظ شکل ۴ شکل قیاس داریم شکل اول و دوم و سوم و چهارم که با انواع شقوقش در منطق بحث شده است. مثلاً فرض بکنید موجه بودن صغری و کلیت کبری شرط یکی از اشکال چهارگانه هست که در تمام علوم ساری و جاری است. در علم اصول استدلال می‌کنیم اشکال چهارگانه قیاس را در نظر می‌گیریم و به آن شیوه استدلال می‌کنیم. تمثیل و استقرا هم که ما را به نتیجه نمی‌رساند چون تمثیل همان قیاس اهل سنت است و استقرا که اساساً حجت نیست مگر اینکه استقرای تام باشد و در اصول فقه به کار ما نمی‌آید موارد قابل احصا نیست و از موضوع ما خارج است. اگر به لحاظ مواد بخواهیم بررسی بکنیم در علوم حقیقی موارد برهانی مورد بحث است و به عنوان صغری و کبری قضایای برهانی مورد استفاده قرار می‌گیرد ولی در علم اصول صغری و کبری از جنس قضایای مشهوره است. بنابراین ویژگی‌های قضایای برهانی که ذاتی است، ضروری است، دایمی است و کلی است، می‌گویند محمول برای قضایای برهانی این ۴ ویژگی دارد. در علم اصول لازم نیست وقتی به ذات انسان نگاه می‌کنید، فرض کنید کل انسان حیوان، هر انسان حیوانی است. در ذاتش نگاه می‌کنید حیوانیت ذاتیش است. و کلی دایمی و ضروری است. اما محمولات در قضایای جدلی و مشهوره، ذاتی موضوع نیست. چرا حمل می‌شود؟ به اعتبار غرض. چون این محمول اگر حمل بر این موضوع بشود غرض شما را تامین می‌کند و شما این را حمل می‌کنید. یک مثال بزینم مثلاً مجازات ادبی. به یک سردار لشکر می‌گوییم شیر. فلانی شیر است. چرا این کار را انجام می‌دهیم چون تشویق بکنیم که دیگران مثل او بشوند. رفتاری را در دیگران تولید می‌کنیم. یا می‌خواهیم او را تشجیع بکنیم با دشمن بجنگد. پس یک رفتاری را تولید می‌کنیم. علوم اعتباری رفتاری است. رفتار را تولید می‌کند. اطلاق شیر به این سردار لشکر به اعتبار غرض شد که شکست دشمن یا تامین امنیت است. حالا فرض بکنیم همین سردار بعد از یک مدتی تبدیل شد به یک معاند برای همان حکومت. به او دیگه شیر نمی‌گوییم، فرض کنید می‌گوییم موش است. چرا، چون با فریب کارش را انجام می‌دهد. حداقل اطلاق شیر را از رویش بر می‌داریم. قطور یک موقع برای این فرد محمول بود و یک موقع نبود. به اعتبار غرض است. غرض شما یک موقع اینست که این را بی‌آبرو بکنید و یک موقع تشجیع بکنید و بالا ببرید و الگوی دیگران بکنید. قضایای اعتباری چون به اعتبار غرض هستند آن چه در آنها جعل می‌شود به اعتبار غرض است. در علم اصول قضایا را با غرض می‌سنجیم. تمام قواعد فقهی و حکومتی و قانونی این ویژگی را دارند. امروز این قانون را جعل می‌کنند چون هدف را تامین می‌کند. فردا این قانون را بر می‌دارند چون قانون بهتری پیدا کردند یا این قانون هدف را تامین نمی‌کند. پس ما در قضایای علم اصول از مواد مسلم و مشهور و مقبول استفاده می‌کنیم. اینکه این مواد را از کجا می‌آوریم خواهیم گفت. این دومین نکته بود. در نتیجه ی آنچه گفته شد توجه داشته باشیم وقتی مواد یک قیاس، برهانی هستند، قواعد علوم حقیقی که علوم تکوینی و واقعی هستند در قضایای اعتباری و در موضوعات اعتباری،

جاری و ساری نیست. بنابراین قضیه اجتماع نقیضین محال است. اجتماع ضدین محال است. قاعده الواحد، دور باطل است. تسلسل باطل است. تمام اینها در علم اصول جاری و ساری نیست. چرا؟ چون علم حقیقی است. چه اشکالی دارد شما دو تا اعتبار را جعل می‌کنید ضد هم باشند البته اجتماع ضدین موضوع و محل واحد می‌خواهد. اینجا نیست. اعتبار کننده می‌تواند جعل بکند. در بحث تکوین، اساساً اجتماع ضدین محال است. نمی‌توانید بگویید این هم سفید است و سیاه است. ولی در جعل می‌توانی هر دو را جعل بکنی و جعل شده است. یا به دلیل حکیم نبودن اعتبار کننده یا غفلت او و یا به دلیل اینکه یکی اهم است یکی از فعلیت می‌افتد. بسیاری از استدلال‌هایی که مثلاً مرحوم آخوند صاحب کفایه در کفایه انجام داده و به قاعده الواحد و به دور تسلسل استناد کرده برای اینکه چیزی را ابطال بکند یا فرض بکنید کسی استدلال بکند یک معلول، یک علت بیشتر نمی‌تواند داشته باشد یا یک علت یک معلول بیشتر نمی‌تواند داشته باشد، یا مثلاً فرض بکنید بگوید که تعارض علتین بر معلول محال است، اینها کلاً از علم اصول بیرون می‌رود و جای بحثش اینجا نیست. در اصول یک قاعده اساسی برای اینکه دو تا قضیه را نتوانیم در کنار هم بپذیریم وجود دارد. آن قضیه بنیادی علوم اعتباری است همانطور که می‌گوییم اجتماع نقیضین محال است و سنگ بنا برای علوم حقیقی است ما یک سنگ بنا برای علوم اعتباری داریم و آن اینست که اعتبارات در غرض نمی‌توانند با هم متضاد باشند. اگر مولا به عبد دستوری بدهد و غرضش تامین امنیت عبد باشد. غرضش نمی‌تواند همزمان عدم تامین امنیت عبد باشد. بنابراین وقتی می‌گوید فلان کار را بکن، نمی‌تواند یک چیز دیگر جعل بکند که این غرض را نقض بکند. بنابراین تابع اغراض هستند. ملاک اساسی برای سنجش صحت و سقم قضایا در علوم اعتباری، تامین یا عدم تامین غرض است. این نکته مهم است. کمک می‌کند در بسیاری از این مسائل و موارد که در علم اصول وارد می‌شویم حواسمان باشد از قواعد علوم حقیقی اینجا استفاده نکنیم. لذا یک چیزی مثل طهارت می‌تواند دلایل گوناگون داشته باشد. وضو علتش باشد غسل علتش باشد. ابطال وضو و طهارت می‌تواند دلایل گوناگون داشته باشد چون جعلی و اعتباری است. این هم یک نکته خیلی مهم در این مباحث است. نکته دیگر در مورد علوم اعتباری اینست که در علوم اعتباری ما با توهم سر و کار داریم. توهم در عرف ممکن است به خیالات و اباطیل گفته بشود. اینجا منظورمان این نیست. یک قوه وهم داریم یک قوه عقل داریم. عقل ادراک کلیات و حقایق می‌کند. وهم ادراک جزئیات می‌کند. خصوصیت وهم اینست که می‌تواند در ادراکات انسان تصرف بکند. این تصرف که انجام می‌دهد یک سری معلومات می‌سازد که ما به ازای خارجی ندارند. ولی لزوماً این کار بد نیست. ملکیت به معنای تکوینی و حقیقی، رابطه علت و معلول است. معلول، مملوک علت است و علت مالک معلول است. وهم با جابجایی این مفهوم بین انسان و چیزهایی که ملک حقیقی و تکوینی او نیست مثل خانه و کتاب و لباس و اینها و جعل این مفهوم بین انسان با آن موارد، نیاز انسان را تامین می‌کند. پس وهم یکی از کارکردهایش این می‌شود. بنابراین معلوم می‌شود ریشه معانی اعتباری در حقایق است. وهم معانی حقیقی را از جایش خارج کرده و به اعتبار سرایت داده است. مثلاً رابطه رأس و بدن. رأس نسبت به بدن یک اصل و فرع است. اگر رأس باشد بدن هم است. اگر رأس نباشد بدن نیست. پس رأس بدن را تدبیر می‌کند و حیات بدن به این رأس است. این را بر می‌دارد یک فرد را بین مجموعه‌ای از افراد قرار می‌دهد و می‌گوید این رئیس است و آنها نسبت به این مثل بدن نسبت به این سر می‌مانند.

رهنامه: برای آن ریاست یک سری قوانین را اعتبار می کند

استاد: آن قوانین را که اعتبار می کند چه بسا از رابطه سر و بدن الگو می گیرد. یعنی مثلاً سر را فرض بکنید یک چشمی دارد که این جاسوسش است یا با او اطلاعات جمع می کند. از همین نگاه وزارت اطلاعات برای آن رئیس می سازید. یک سیستم عصبی دارد که واکنش سریع نشان می دهد. عین همین را در جامعه می سازید که یک اتفاق ناگهانی افتاد آن سیستم عصبی واکنش سریع داشته باشد. یا یک دستی دارد که کارهایش را انجام می دهد. شما برای جامعه یک دست برای رهبر تامین می کنی، قوای نظامی تامین می کنی. همین گلوله های سفید و قرمز که از بدن دفاع می کنند اینها سربازهای آن رأس می شوند در مثال. یا با دست و پایش از این سر دفاع می کند. اگر او خواهد آسیبی برسد حایل می کند خودش را به سر آسیبی نرسد. همه اینها را وهم می تواند جابجا بکند در قضیه اعتباری به کار بگیرد.

رهنامه: جابجا که کرد بعد آنجا برای آن علم اعتباری، عقل یک قوانین کلی درست می کند. همه چیز دست وهم نیست.

استاد: بله. وهم در جزئیات می سازد. عقل که به حقایق نگاه می کند به کاری که وهم انجام می دهد به عنوان حقیقت نگاه می کند کلی اش می کند. انسان ها دانه دانه در رفتارهایشان تدبیر و سیاست ورزی می کنند و معیشتشان را تدبیر می کنند. همین عقل به جزئیات رفتارها در معیشت نگاه می کند علم سیاست و اقتصاد و مدیریت را به صورت قواعد کلی استخراج و جعل می کند و تبدیل می کند به قواعد کلی و در دانشگاه تدریس می شود و در محافل علمی مورد بحث قرار می گیرد. اینجا یک سوال مطرح می شود، اینست که چرا مدیریتها گوناگون می شود و سیاستها و اقتصادها گوناگون می شود. چون اغراض و مبادی فرق دارد. وقتی انسان از نگاه اسلام تعریف شد و اهدافش با انسان غربی متفاوت شد. این تفاوت های نظامات اعتباری پدید می آید، بنابراین دو نحوه سیاست و اقتصاد و فرهنگ اعتبار می شود. یکی از آسیب های جامعه ما همین جا است که ما در علوم انسانی مان اعتبارات غربی را به کار می گیریم ولی اهداف و مبادی ما گوناگون است و لذا دچار تضادهای گوناگون می شود. رهبر معظم انقلاب در دیدار با یکی از مدارس علمیه، گفتند اصل تحول علوم انسانی با حکمت است ولی چون در حال حاضر شرایط این کار وجود ندارد، افرادی نداریم و قابلیتی نداریم که این کار را بکنند این کار را فقه انجام بدهد. فقه باید اعتبار بین مبادی و اهداف ما را بتواند برای ما بگوید. این فقه اگر در بانکداری و بیمه و علوم انسانی کمک بکند که طراحی مسیر بشود در تک تک علوم انسانی می توانیم با روش فقهی یک راه منحصر به علوم اسلامی فقهی خودمان طراحی بکنیم و اعتبارات متناسب با اهداف اسلامی را تامین بکنیم. شاید آنجا بتوانیم یک بانک یا بیمه و آموزش و پرورش و آموزش عالی متناسب با اغراض حکومت اسلامی طراحی بکنیم. لذا فقه حکومتی نیاز به یک اصول فقه حکومتی خواهد داشت که بخشی از این چیزها که گفتیم در کلام بررسی بشود و بخشی در داخل اصول بررسی بشود تا قواعد استنباط فقه حکومتی تامین بشود.

این وهم که این کار را می کند ما در واقع نیاز به یک کاری پیدا می کنیم به اسم توهم در علوم اعتباری. توهم چه کار می کند؟ وقتی یک فعلی را انجام می دهیم در خارج موجود نیست. چه کار می کنیم؟ آن فعل را تصویر می کنیم. یعنی من گرسنه هستم. من می توانم سیر باشم. برای اینکه انسان گرسنه تبدیل به انسان سیر بشود یک مسیری را باید طی بکند. این مسیر چطور است؟ از اینجا حرکت بکنم گامها را بردارم از پله بالا بروم، در یخچال

را باز بکنم. غذای مورد نظر را بیآورم داغ بکنم یا در آشپزخانه پیزم و بخورم تا سیری حاصل شود. همه این مسیر را توهم می کنیم و در ذهنمان می سازیم و بعد آن فعل را انجام می دهیم. یکی از کارهایی که می توانیم در علم اصول، خصوصاً اصول فقه حکومتی و اصول فقه معاصر انجام بدهیم اینست که اهداف فقه را در نظر بگیریم و تصویر بکنیم و متناسب با آن مسیر را با توهم کردن برای خودمان بسازیم. این در واقع می شود نظام سازی و شبکه سازی. آن نظام اقتصادی اسلام یک بخشی اش استخراج احکام شرعی است. یک بخشی اش طراحی روندها است. روندها را باید با توهم بسازیم. این یکی از چیزهایی است که با شناخت علوم اعتباری وارد فضای اصول می شود که تاکنون نبوده است. این هم یک نکته است.

نکته بعدی در مورد بحث اعتبار اینست که علامه طباطبایی خصوصاً در رساله اعتباریات، در الانسان فی الدنيا، در تعلیقه بر کفایه الاصول، در مقاله ششم جلد دوم کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم و حدود ۲۰۰ صفحه در المیزان به اعتبارات پرداخته است. یکی از مسائل مورد تعجب اینست که علامه طباطبایی اعتبارات را که بخشی از بنیان فکری ایشان است به کسی تدریس نکرده است. بهترین شاگردانشان این را پیش علامه تلمذ نکردند. حتی شهید مطهری در پاورقی های کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم قسمت اعتباریات را یک مقداری تعلیقه زده و رها کرده است. این به دلیل عدم همراهی و عدم ادراک آن مطالب بوده است. حرف های علامه در این بحث خیلی عمیق است. می تواند در تحول علوم انسانی و تحول علوم حوزوی ما به طور جدی به کار آید. خصوصاً یکی از اساتید نقل می کرد در یک جلسه خصوصی حضرت آقا گفته اند اگر کسی اصول فقه را براساس اندیشه علامه طباطبایی بازنویسی بکند از او تقدیر خواهیم کرد. این نشان می دهد این اندیشه اعتباریات که تا زمان علامه پراکنده به آن پرداخته شده بوده و در علوم مختلف به صورت های گوناگون مطرح است، علامه به صورت ویژه به آن پرداخته و باعث تحول اساسی در نگرش به علم اصول و علوم انسانی خواهد شد. این بحث مهمی است. به یکی از اساتید عرفان حضرت استاد رضائی گفتم که نظر شما در مورد نظریه اعتبارات علامه طباطبایی چیست، ایشان گفتند اصل این اندیشه در عرفان است و علامه توانسته خوب آن را بپروانند و در تمام شقوق علوم مطرح بکند. بحث اعتبار به صورت جدی در عرفان مطرح است. اعتبارات حق به انحای گوناگون در آنجا مطرح می شود.

علامه طباطبایی در رساله اعتباریات و در بقیه رسائل سعی کرده ریشه های اعتبارات و اتفاقی که در درون انسان می افتد تا این اعتبار را جعل بکند مسیرش را به ما نشان بدهد. می گوید خودت را جای بچهای بگذار که تازه به دنیا آمده الان گرسنه اش شده بعد مسیر اعتبارش را طرح می کند. اعتبار وجوب، اعتبار ملکیت، اعتبار ریاست، اعتبار اجتماع، اعتبار حسن و قبح عقلی، بنای عقلا، کلام، وضع، ملکیت و لوازمش (چون وقتی قائل به ملکیت شدید لوازم دارد. بیع، شراء، اجاره و اقسامش به عنوان اعتبارات بعدی مورد نظر قرار می گیرد) اعتبارات مربوط به ریاست و مرئوسیت و لوازمش (لوازم ریاست و مرئوسیت مثلاً عقاب و ثواب است در اعتبارات چون جعلی است باید ضمانت اجرا را اعتبار بکنید. لذا در ذیل نظام ریاست و مرئوسیت، نظام ثواب و عقاب و اطاعت و عقاب را جعل بکنیم) مورد بحث ایشان است و تمام این موضوعات امتداد نظریه اعتبار را در این مسائل ذکر می کند و همانطور که مستحضر هستی تمام این موارد موضوعات اصولی است.

خود نظام جزا ذیل نظام ریاست و مرئوسیت نظامی اعتباری می شود برای تامین آن نظام و حفظش. قوانین اجتماعی برای اینکه تامین بشود و کسی

تخلف نکند ذیلش یک نظام جزا و پاداش لازم است، حتی نظام اقتصادی هم با نظام جزا می‌تواند تامین بشود. لذا در خود بعث و زجر و اطاعت و امر و نهی و اینها هم ذیل بحث ریاست مطالبی مطرح است. یک دسته از مطالب که ایشان بحث می‌کنند در اعتباراتی است که دو طرف متساوی هستند. دو نفر می‌خواهند معامله بکنند یکی می‌فروشد و یکی می‌خرد، یا ازدواج می‌کنند. اینجا رئیس و مروتوس نیست. ازدواج توافق طرفین است. این هم سنخ دیگری از اعتبارات را می‌آفریند در مورد انواع معاملات و عقود و روابطی که بین انسانها در نظام اجتماعی است. اینها با اغراض اعتبار بشود. تک تک روابط اجتماعی را می‌توانیم با این زاویه نگاه در فقه و اصول، به گونه‌ای تصویر بکنیم که با اغراض و اهداف اسلامی سازگاری داشته باشد.

یک نکته دیگر اینست که اساساً بنای عقلا چیست و فرقی با عقل چیست. دلیل عقلی با دلیل عقلایی فرقی چیست. با تفسیر بنای عقلا در نظریه اعتبار بسیاری از مباحث اصول با نگاهی شفاف قابل بررسی می‌شوند و علامه طباطبایی در اندیشه اعتبارات به این موضوع پرداخته‌اند. بنای عقلا بسته به اینکه بین چه وسعتی از عقلا مطرح شود قابل بررسی خواهد بود ممکن است بنا در فرد و محله و خانواده و جامعه باشد. همه اینها قواعد خاص خودش را پیدا خواهد کرد.

رهنامه: یعنی می‌خواهید بفرمایید که در علوم اعتباری کلاً براساس بنای عقلا شکل گرفته است؟

استاد: اعتبارات اجتماعی بله. و اجتماع از دو نفر آغاز می‌شود و تعریف خاصی هم خواهد داشت تا با فعل اشتراکی اشتباه نشود

رهنامه: پس علوم اعتباری که در اسلام هم داریم علوم اسلامی اعتباری، آنها چی می‌شود؟

استاد: دو دسته هستند. یک دسته از آنها بنای عقلاست که شارع امضا کرده. مثلاً اینها معامله می‌کردند شارع گفته خوب است یا با سکوت خود همانها را امضا کرده است. بخش جدی‌اش اینهاست. در جزئیاتش ممکن است تصرف و دخالت داده باشد. بخشی از آنها را می‌بینیم عقل خیلی مواقع به مصالح پی نمی‌برد. چون مصالح و مفاسد فقط دنیایی نیست این عقلا دنیا از آن خبر ندارند. شارع راساً اعتبار می‌کند.

عقلا در حیطه عمل دنیایی فقط همه چیز را می‌بینند. لذا بنای عقلا در این حد است. در این حد به میزانی که مخالف با مصالح اصلی نفس نباشد مورد امضا قرار می‌گیرد. خیلی از چیزها را عقل نمی‌فهمد و بنایش را هم ندارد نماز صبح دو رکعت است و باید بخواند. عقلا در موردش نظری ندارند. شارع چون از مصالح و مفاسد خبر دارد اینها را جعل و اعتبار می‌کند تا عقلا در دنیا و آخرت به آن مصالحی که هست برسند. این هم یک نکته.

یک نکته دیگر که خیلی مهم است و در بحث ما تاثیرگذار است و با آن بحث حجیت ذاتی قطع تا حدی ارتباط دارد. دو بحث است یکی حجیت قطع ذاتی است یا نه؟ دوم، علم که در فقه و اصول مورد بحث ماست آیا همان علم در فلسفه است یا نه؟ اینها را بحث می‌کنیم. برای بحث اول که می‌گوییم حجیت قطع ذاتی است یا نه، یکی از نکات مهم اینست که خلط بین حقایق و اعتباریات نکنیم باید تشخیص بدهیم چه مفاهیمی حقیقی هستند و چه مفاهیمی اعتباری هستند. مفاهیم حقیقی در علوم حقیقی خصوصاً فلسفه مورد بحث قرار می‌گیرند مفهوم وجود و عدم، مفهوم ماهیت با انواع و اقسامش و مقولات عشر مفاهیم حقیقی هستند. پدر یکی از مقولات است. پسر یکی از

مقولات است. بالا و پایین یکی از مقولات هستند. اینها مفاهیم حقیقی هستند. ما به ازاء در خارج دارند و اینها را ادراک می‌کنیم. مفهوم وضع یعنی نشستن و برخاستن و خوابیدن هیئت‌های گوناگون در انسان هستند. بحث نفس و ملائکه و جن و حیوانات از مفاهیم حقیقی هستند با انواع گوناگونشان. اما از شما سوال می‌کنم حجیت یک مفهوم حقیقی است یا اعتباری؟ حجیت یک مفهوم اعتباری است به این دلیل که در مقام عمل جعلش می‌کنید که عقلا اگر طبق آن عمل کرده باشند معذور باشند و اگر عمل نکرده باشند دلیل و بهانه نداشته باشند. مربوط به علوم رفتاری است. قطع اگر یک چیز حقیقی است حجیت برای آن ذاتی می‌شود یا غیر ذاتی؟ غیر ذاتی. لذا شارع می‌تواند بگوید شما اگر از راه جفر یقین کردی به یک حکم شرعی، بهش عمل نکن. یعنی برای تو حجت نیست، من بعدا عقابت نمی‌کنم. تفکیک بین حقایق و اعتبارات باعث می‌شود که ما این ذاتی بودن را خیلی دقیق بتوانیم بفهمیم که این حجیت برای قطع ذاتی نیست. البته ذاتی بودن حجیت برای قطع را می‌شود جوری تصویر کرد که درست باشد. ما کاری به آن الان نداریم.

اما سوال دوم، ما از نظام تکوینی حقیقی وارد نظام عقلایی می‌شویم در اعتبارات. بنابراین وقتی وارد نظام عقلایی می‌شویم باید ببینیم اعتبار عقلا در نظام عقلایی‌شان در مورد مسئله‌ای مثل علم چیست. آیا عقلا در زندگی اجتماعی‌شان به یقین فلسفی علم می‌گویند یا به اطمینان علم می‌گویند. چند نفر به شما خبر می‌دهند فلان حادثه پدید آمده و پدر شما از شما کارش را خواسته است. شما در نظام رفتاری خودتان این را حجت می‌دانید یا نه؟ به این یقین می‌کنید یا نه؟ عقلا به این علم می‌گویند یا نه؟ عقلا به این علم می‌گویند. بنابراین یکی از اتفاقاتی که می‌افتد اینست که در نظام اصولی و فقهی، اطمینان مساوی با علم عرفی عملی است. چون اعتبار عقلا برای این علم است. وهم مفاهیم را جایجا می‌کند. مفهوم علم را از جای خودش که یقین صد در صدی است جایجا کرده در نظام عقلایی روی اطمینان گذاشته و عقلا به آن عمل می‌کنند و علم هم می‌دانند. از آن درصد احتمال کم هم صرفنظر می‌کنند. با این زاویه نگاه بعضی از احکام که در کتب فقهی و رساله‌های عملیه است که از شخص مکلف یقین فلسفی می‌خواهند اینها محل تردید است. می‌گویند تو باید یقین بکنی که جایی از بدنت در غسل خشک نباشد. کجا می‌شود یقین کرد. مگر عقلا اینطور زندگی می‌کنند. بنظرم این یکی دیگر از خلط‌های بین حقایق و اعتباریات است. یکی از ویژگی‌های علامه طباطبایی اینست که در هر علمی ملزم به قواعد آن علم است. در فقه فقیه است در فلسفه فیلسوف است در حدیث محدث است در تفسیر، معلومات عرفانی و فقهی‌اش را دخیل نمی‌کند. این یکی از هنرهای کسی است که اشراف به علوم داشته باشد. والا یکی از علمای معروف کتابی در باب اعتباریات نوشته، کلی از مسائل اصول و فلسفه را با هم خلط کرده است. وقتی انسان وارد بحث می‌شود می‌بیند آن شخص چون اصولی بوده کلام و فلسفه را هم اصولی دیده است. این یکی از اشتباهات است. با این توصیه، ما در اصول باید استشمام عقلای اصولی را برای درک مسائل و جعل و اعتبار داشته باشیم تا این علم به سرانجام خودش برسد.

یک مسئله دیگر اینکه مفاهیم اعتبارات دارای حد حقیقی و جنس و فصل نیستند بنابراین اگر در علوم اعتباری قصد داشتیم که مفاهیم را تعریف کنیم نباید دچار این اشتباه شویم که مانند علوم حقیقی باید جنس و فصل حقیقی برای این موارد پیدا کنیم و به شبه تعریف و بیان تعریف به گونه‌ای که بتواند افراد تعریف را در حد معقولی شامل شود باید اکتفا نمود یا به تعبیر دیگر به جای به دست آوردن جنس و فصل باید تعریف آن مفاهیم را با غرض تامین نمود.



«نگاه درجه دوم» به دانش اصول

در گفت و گو با حجت الاسلام و المسلمین سعید هلالیان

حجت الاسلام سعید هلالیان دانش آموخته حوزه علمیه و دارای تالیفاتی چون: دانش تحصیل دانش و نگاهی به حوزه؛ جایگاه شناسی توصیفی - تحلیلی روحانیت و حوزه های علمیه می باشند.

این نوشتار در پی آن است که مهمترین محورهای نگاه درجه دو به اصول فقه (نه اصول استنباط که معنایی وسیع‌تر دارد) را به صورت اجمالی بررسی کند که شامل این محورها می‌باشد: ۱- چیستی علم اصول. ۲- موضوع اصول. ۳- غایت، فواید و ضرورت‌ها. ۴- منابع و روش‌های اصول. ۵- تاریخچه، شامل دوره‌های هشت‌گانه از ابتدا تا بعد از انقلاب اسلامی به همراه ویژگی‌های هر دوره. ۶- ساختار و تبویب علم اصول. ۷- سطوح این علم و اهداف تحصیلی. ۸- جایگاه علم اصول. ۹- آسیب‌شناسی‌ها، مطلوبیت‌ها و افق‌های تحول.

مقدمه

می‌شود. همچنین، محل بحث «اصول فقه» است، نه «اصول استنباط» که گاه مطرح و معنایی وسیع‌تر (شامل استنباط گزاره‌های غیرفقهی) از آن اراده می‌شود. از بحث تطبیقی (و ذکر مباحث مرتبط با اصول فقه اهل تسنن) نیز به دلایل یادشده پرهیز شده است.

الف) چیستی علم اصول

نخست، باید به هویت یا چیستی علم اصول پرداخت که اغلب از آن به «تعریف اصول» یاد می‌شود. تعریف یک علم، درکی از هویت آن ارایه می‌کند و همچنین، مرزهای تمایزبخش آن با دیگر علوم و معیارها و ضوابط ورود و خروج مسائل مختلف ذیل آن را روشن می‌سازد. هرچه تعریف یک دانش دقیق‌تر باشد، التزام نظری و عملی به ملاک‌های برآمده از آن، از بسیاری آسیب‌ها مانند کج‌روی و انحراف یا تورم بی‌مورد جلوگیری می‌کند. وجه دیگر اهمیت تعریف علم آنست که تعریف‌ها در محدوده کتاب‌ها محدود نمی‌مانند و بازتاب‌ها و امتدادهایی علمی، فرهنگی اجتماعی و حتی تمدنی دارند؛ به ویژه دانش‌هایی که ارتباط‌های نزدیک‌تری با مسائل مورد نیاز جامعه دارند؛ مانند «اصول فقه» که نقشی اساسی در فهم وظایف شرعی و شکل‌گیری دانش بسیار کاربردی و مؤثر فقه دارد. برای اصول فقه، تعریف‌های گوناگونی توسط قداما و متأخران بیان شده و هر کدام، مورد نقض و ابرام‌های مختلف قرار گرفته است؛ مانند:

دستیابی به موفقیت در یک دانش و برگرفتن عُدّه کافی از آن، قوانین و ضوابط خاصی دارد که در بیانی موجز، یکی از مهم‌ترین آنها توجّه کافی به نگرش‌های درجه دوم مرتبط است که فواید و عواید بسیاری به همراه و در پی دارند. اصول فقه نیز از این اصل اصیل برکنار نیست و برای پیمودن مناهج این علم و تحصیل بهینه حلقات متوالی‌اش و شکار دُرر فرائد و جواهر نهفته در آن تا نیل به غایت مأمولش، باید در جریان دروس و بحوث اصولی، به حدّ کفایت بدین گونه مباحث هم اهتمام داشت؛ چنان که تحقیق حقایق اصول و تهذیب آن از غواشی حواشی و تسدید بیشترش برای تحصیل حجت در فقه و کشف غطاء از معالم دین در مسیر هدایت مسترشدین و نشر رسائل شریعت و بسط خطابات قانونی در ابعاد مختلف حیات بشری نیز در پرتوی عنایت لازم به اینگونه نگرش‌ها است. با توجّه به جهات یادشده، این نوشتار می‌کوشد به مهم‌ترین محورهای نگاه درجه دوم به اصول فقه بپردازد. البته، به تناسب سطح بحث و مخاطبان و اقتضاء مجال محدود، به سطوح عمومی‌تر بسنده شده و از ورود به عمق مسائل، مباحث مبنایی یا تفصیلی‌تر و طرح دیدگاه‌های مختلف پرهیز

۱. درباره چیستی و ضرورت‌های نگاه درجه دوم به علوم، رش: سعید هالایان، «ترویج نگاه درجه دوم به دانش، راهبردی مهم در آموزش پژوهش محور»، رهنامه پژوهش، شماره ۲، ۱۳۸۸ ه.ش؛ همو، دانش تحصیل دانش؛ ص ۴۷ و ۱۴۳ - ۱۴۹ و ۲۸۳.

تاریخ	تعریف علم اصول
قائل	علم أدلة الفقه علی وجه الإجمال [یعنی پردازنده به عناصر مشترک استنباط]
قدمای اصولیان، شهید صدر (المعالم الجدیدة)	مجموع طرق الفقه علی الإجمال و کیفیت الاستدلال بها و کیفیت حال المستدل بها
علّامه حلّی، تهذیب الوصول	العلم بالقواعد التي تستنبط منها الأحكام الشرعية الفرعية
علّامه حلّی، تهذیب الوصول	العلم بالقواعد الممهدة لاستنباط الأحكام الشرعية الفرعية
مشهور قداما، قوانین‌الاصول، الفصول	العلم بالقواعد الممهدة لاستنباط الأحكام الشرعية الفرعية أو التي ينتهي إليها في مقام العمل
آخوند خراسانی، کفایة‌الاصول	العلم بالكبريات التي لو انضمت إليها صغرياتها يستنتج منها حكم فرعي كلی
میرزای نائینی، فوائد‌الاصول	ما يبحث فيه عن القواعد الممهدة لتحصیل الحجة علی الحكم الشرعی
محقق اصفهانی، نهاية‌الدراية	القواعد الخاصة الواقعة فی طریق استکشاف الوظائف الكلية العملية شرعية كانت أم عقلية
أقاصیاء عراقی، نهاية‌الأفکار	القواعد الالیه التي يمكن أن تقع كبرى لاستنباط الأحكام الكلية الفرعية الإلهية أو الوظيفة العملية
امام خمینی، مناهج الوصول	العلم بالعناصر المشتركة فی الاستدلال الفقهي خاصة التي يستعملها الفقيه كدليل علی الجعل الشرعی الكلی
شهید صدر، بحوث	العلم بالعناصر المشتركة لاستنباط جعل شرعی
شهید صدر، دروس	علم يبحث فيه عن قواعد تقع نتیجتها فی طرق استنباط الحكم الشرعی
مظفر، اصول الفقه	العلم بالقواعد التي تقع بنفسها فی طریق استنباط الأحكام الشرعية الكلية الإلهية من دون حاجة إلى صغری اخرى إليها
خوبی، محاضرات	

نقلی محض و نه فقط عُرفی، عقلایی یا عقلی، بلکه علم اصول از ترکیبی از آنها شکل می‌گیرد. برای مثال، بسیاری از مباحث دلالت الفاظ بر معانی خاص و ظهورگیری‌ها بر اعتبارات لغوی، ادبی و پیوندهای اعتباری میان لفظ و معنا مستقر شده‌اند، اما در بررسی بسیاری از تلازم‌های عقلی از کاوش‌ها و تحلیل‌های عقل نظری بهره گرفته می‌شود؛ چنان که برخی امور مانند بنای بر اعتبار خبر واحد، حجیت ظهور و... مبنی بر ارتکازها یا سیره‌های عقلایی یا عُرفی (عام یا خاص) هستند. بدین جهت، شناخت سنخ هر یک از مسائل اصولی اهمیت بسیار زیادی دارد؛ زیرا هر سنخ از مسائل، روش (یا روش‌های) متناسب با خود را می‌طلبد و به کارگیری نادرست روش‌های مرتبط، به بروز خطاها و استنتاج‌های نادرست فراوانی می‌انجامد؛ مثلاً ممکن است یک مسأله عُرفی با شیوه عقلی محض بررسی شود یا برعکس که هر دو خطاست و «کم لها من نظیر!».

نکته اخیر آنکه، حتی برخی از تعریف‌های رایج علم اصول نیز کمابیش ظرفیت‌هایی برای توسعه دایره و کارکرد آن از «اصول فقه» به «اصول استنباط» دارند؛ به ویژه اگر در فکر ارایه تعریفی پیشینی (تأسیسی و ناظر به مطلوبیت‌ها) و نه فقط پسینی برای اصول باشیم.

ب) موضوع اصول

موضوع یک علم نیز از دیگر اموری است که در هویت‌بخشی بدان و تعیین قلمرو و گستره، مسائل و حتی روش‌هایش نقش جدی دارد. یکی از معیارهای وارد یا خارج کردن مسائل مختلف به یک علم، سنجش آنها نسبت به موضوع است. همچنین، موضوع موجب انسجام‌بخشی، وحدت‌آفرینی و تمایزبخشی اجزاء یک علم می‌شود و گزاره‌های پراکنده را پیرامون خود جمع‌آوری می‌کند و بدانها نظم و نظام می‌بخشد. منظم بودن یک علم بسیار مهم است؛ به خصوص از جنبه آموزشی و برای یادگیری و تعلیمش. با این حال، در بحثی کلان، این مسأله در میان اندیشمندان مطرح شده که آیا همه علوم به موضوع نیاز دارند؟ بسیاری قائل به ضرورت موضوع برای هر علم هستند و حتی آن را معیار تمایز علوم می‌دانند.^۲ در مقابل، بعضی نفی‌کننده آن می‌باشند و انسجام علوم را با غایت یا سنخیت ذاتی گزاره‌ها و... حل و فصل می‌کنند.^۳ دسته‌های نیز قائل به تفصیل‌هایی بوده و مثلاً موضوع را برای علوم حقیقی (تکوینی غیرقراردادی) لازم دانسته و آن را در دانش‌های اعتباری و قراردادی (یا مرکب از امور تکوینی و اعتباری) ضروری نمی‌دانند.^۴ این نزاع در موضوع علم اصول نیز منعکس شده و دیدگاه‌های مختلفی را مطابق جدول ذیل رقم زده است.

۲. رش: بحوث، ج ۱، ص ۳۸-۴۰.

۳. رش: عراقی، مقالات الأصول، ج ۱، ص ۳۷ - نه‌ایة الأفکار، ج ۱، ص ۹؛ خوئی، محاضرات فی الأصول، ج ۱، ص ۲۰.

۴. رش: علامه طباطبایی، حاشیة الکفاية، ص ۵-۱۴.

از تحلیل تعریف‌های برشمرده و دیگر نظایرشان که هر کدام به وجوه یا قیودی از علم اصول اشاره می‌کنند، نکاتی درباره هویت این علم به دست می‌آید؛ از جمله آنکه، اصول دانشی مقدماتی (آلی/ ابزاری) است که برای دستیابی به ابزارهای کشف احکام شرعی (واقعی یا ظاهری) از منابع فقه طراحی شده است، یعنی ابزارهای مورد نیاز برای چنین هدفی و نیز «حجیت» آنها باید در این علم تثبیت یا تنقیح شوند و مهیای به کارگیری در فقه گردند تا مسائل فقهی ثابت شده با آنها نیز دارای حجیت باشند. اغلب، از این ابزارها به «قواعد» اصولی یاد می‌شود، اما برخی مانند شهید صدر با توجه به برخی ملاحظات و مشکلات، از آنها به «عناصر مشترک» در استنباط حکم شرعی و مانند آن تعبیر می‌کنند. این قواعد یا عناصر به فقیه برای کشف حکم شرعی یا تعیین وظیفه عملی در هنگام شک مدد می‌رسانند. برای مثال، اگر در اصول این دو قاعده ثابت شود که «صیغه امر، ظهور در وجوب دارد» و «ظهورات قرآن کریم حجیت دارند»؛ فقیه در مواجهه با آیه «أَقِمْوا الصَّلَاةَ» بقره: ۲۳۴، جهت اثبات وجوب شرعی نماز، دو قیاس بدین ترتیب شکل می‌دهد:

۱/ «أَقِمْوا الصَّلَاةَ صیغه امر است». «صیغه امر، ظهور در وجوب دارد»؛ پس، أَقِمْوا الصَّلَاةَ ظهور در وجوب نماز دارد.

۲/ «أَقِمْوا الصَّلَاةَ ظهور در وجوب نماز دارد». «ظواهر قرآن کریم حجیت دارند»؛ پس، ظهور آیه در وجوب نماز حجیت دارد.

بنابراین، مباحث ادبی، منطقی، کلامی، رجالی و... در تعریف اصول نمی‌گنجد؛ زیرا هرچند در جریان استنباط به عنوان مبادی یا تنقیح‌گر برخی از مبادی مورد نیاز واقع می‌شوند؛ اما قاعده استدلال‌های فقهی یا عنصری مشترک برای آنها نیستند و به بیان دیگر، تنها صغریات قاعده استنباط را فراهم می‌کنند و برای استفاده مستقیم در استدلال فقهی آماده و ممهد نشده‌اند. «قواعد فقهی» هم خود احکام شرعی کلی و مستنبط از منابع هستند که تنها بر مصادیق‌شان تطبیق داده شده و تفصیل می‌یابند. برای مثال، «حجیت خبر ثقه» قاعده‌ای اصولی است که وجوب و حرمت‌های بسیاری در سراسر فقه با آن اثبات می‌شود، ولی «قاعده ضمان» قاعده‌ای فقهی است که در آن، ضمان بر موضوعی کلی جعل شده است و با تطبیق آن بر مصادیق مختلفش؛ مانند اجاره، بیع و... ضمان‌های متعددی ثابت می‌شوند که همگی مجعول بدان جعل واحد هستند. اما به لحاظ سنخ، دانش اصول در مجموع، هویتی «میان‌رشته‌ای» دارد؛ چرا که مسائل و روش‌های مورد استفاده در آن، نه اعتباری و قراردادی صرف هستند، نه

۱. حجیت به معنی عام رایج، «معتبر بودن» یا صحت استناد به دلیل معتبر است. لازمه حجیت و معتبر بودن، تکلیف‌سازی، مسئولیت‌خواهی، رفع تکلیف و عادلانه بودن پاداش یا مجازات، با استناد بدان در مقام احتجاج است که در اصول فقه از این وضعیت به «مُنْجِزیت و مُعْذِریت» نام برده می‌شود. جهت تفصیل، رش: شیخ عبدالحمید واسطی، الگوریتم اجتهاد؛ شهید صدر، بحوث، ج ۸، ص ۴۴.

موضوع علم اصول	
عدم نیاز اصول به موضوع: مظفر، اصول الفقه؛ امام‌خمینی، مناهج الوصول	
نیاز به موضوع واحد (مشهور) که عبارتست از	<ul style="list-style-type: none"> ○ ادله اربعه (کتاب، سنت، اجماع، عقل): ○ بما هی ادلة (به وصف دلیل بودن): مشهور؛ میرزای قمی: قوانین الأصول، و... ○ ذات الأدلة الأربعة بما هی هی (بدون وصف دلالت): اصفهانی: الفصول
	الکلی المنطبق علی موضوعات مسائل الأصول المتشتملة [از ادله اربعه باشد یا نه]. آخوند: کفاية الأصول
	کل ما کان عوارضه واقعه فی طریق استنباط الحكم الشرعی أو ما ینتهي إلیه العمل، ناینی: فوناندا اصول
	الحجة فی الفقه: بروجردی، لمحات الأصول
	جامع انتزاعی: الجامع الذی یتنزع من مجموع مسائله المتباينة کعنوان ما تقع نتیجة البحث عنه فی طریق الاستنباط و تعیین الوظيفة فی مقام العمل: خوئی: محاضرات
	الجامع الکلی القابل للانطباق علی موضوعات مسائل ذلك العلم: شهید صدر، بحوث
	العناصر / الأدلة المشتركة فی الاستدلال الفقهي خاصة: شهید صدر، بحوث
امکان موضوعات متعدد: محقق عراقی، نه‌ایة الأفکار؛ سبحانی، الموجز	

صرف، نحو، رجال و... نیز از دایره آن خارج می‌شوند؛ زیرا هدف اصلی و اولیه یا غایت آنها تأمین قواعد استنباط فقهی نیست، بلکه کمک به بخش‌هایی از عملیات استنباط، از فواید یا کارکردهای ثانوی‌شان است. بنابراین، مهم‌ترین وجه اهمیت و ضرورت اصول فقه آنست که معرفت احکام شرعی بدون این دانش میسر نمی‌گردد و به تعبیر علامه حلی^{ره}: «...و معرفت و اجبه علی الکفایه، لتوقف العلم بالأحكام الواجبه... علیه»^۲.

در کنار غرض یاد شده، فوایدی مانند تقویت نگرش نظام‌مند، ازدیاد قدرت تفکر و تحلیل‌های عقلایی، عرفی و حتی عقلی، افزایش توان ظهورگیری از متون دینی و تجزیه و تحلیل بهتر و فهم صحیح‌تر و دقیق‌تر آنها، ارتقاء مهارت حل تعارض‌ها و تراجم‌ها، احراز فهم تخصصی‌تر و فنی‌تر از فقه و دانش‌های مرتبط و... نیز بر ممارست بر اصول فقه مترتب می‌شوند. حتی آشنایی با اصول فقه نیز موجب تعاملی درست‌تر، منطقی‌تر و پخته‌تر با منابع دینی شده و از بسیاری آسیب‌ها در حوزه‌های مختلف دین‌شناسی و دین‌گستری کاسته یا جلوگیری می‌کند. همانطور که شناخت و به کارگیری قواعد منطقی موجب کاهش خطای در تفکر می‌گردد، آشنایی با قواعد اصول و اعمال آنها نیز سبب کاستن از خطاهای استنباط فقهی می‌شود.

در سطوحی کلان‌تر، اصول فقه می‌تواند به ایفای نقش‌های ضروری خود در تأسیس علوم اسلامی؛ به خصوص علوم انسانی و نیز در کشف یا طراحی نظام‌های فقهی بپردازد؛ به ویژه اگر چند گام تحوّل‌ی مورد نیاز در این مسیر را زودتر ببیماید؛ چنانکه می‌تواند جایگاه بایسته‌تر، گسترده‌تر و فعال‌تری در تثبیت، تقیح و تکمیل مبانی و روش‌های استنباط گزاره‌های غیراحکامی و معارف مطرح در متون دینی بیابد. افزون بر این، اصول فقه با طرح مسائل استنباطی و عرضه آنها بر علوم مانند کلام و فلسفه در حیطه‌های همسرخ و مترابط، می‌تواند کمک شایانی به ارتقای روشی و محتوایی آنها نیز داشته باشد. البته، بخش‌هایی از کارکردهای برشمرده اکنون نیز کمابیش فعالند، اما هنوز به موقف بایسته‌شان نرسیده‌اند. توجه به این‌گونه فواید و کارکردها و دیگر نظایرشان نشانگر ظرفیت‌های فراوان اصول در مدرسانگی به فرایند تحقق گسترده‌تر اسلام در ابعاد مختلف زندگی است.

نیست و تأمین و ترسیم همه مراحل اجتهاد یا روش‌شناسی همه عناصر دخیل در آن را برعهده ندارد و بطور عمده در تولید قواعد محدود مانده است. هرچند منحصر کردن وظیفه اصول به تولید «قواعد» استنباط فقهی امری رایج است، اما نباید اصول را فقط عهده‌دار این کار دانست. ابزارهای استنباطی، محدود به قواعد اصولی نیستند و روش‌ها یا عناصر دیگری نیز در عملیات استنباط مورد استفاده قرار می‌گیرند که در علوم دیگری مانند علوم حدیث، لغت و... تولید می‌شوند. البته، مسائل روشی مرتبط با فرایند استنباط هنوز چنان که باید تولید، تثبیت و به کارگیری نشده‌اند در حالی که نیازهای استنباطی در این زمینه بسیار جدی و گسترده است؛ به ویژه با ورود فقه به عرصه‌های جدید و نیاز به فقه‌های تخصصی، نظام‌های فقهی و... حتی در اصول فقه موجود نیز فقط از قواعد مپهده برای فقه بحث نمی‌شود. برای نمونه، در بسیاری از مباحث اصولی، از نفس حکم کلی شرعی بحث می‌شود، نه آنچه در مسیر استنباط حکم شرعی قرار می‌گیرد؛ مثلاً اصولیان از «حکم»، کیفیت تولید و تکوینش (مراتب حکم)، اقسام حکم و... بحث کرده‌اند. به بیانی کلی‌تر، دسته‌ای از اندیشه‌های مؤثر در استنباط نیز در اصول مورد بحث و تقیح قرار می‌گیرند که می‌توانند ذهنیت‌آفرین، رویکردبخش، افق‌ساز و جهت‌ده به عملیات استنباط (یا اجزائی از آن) و حتی به تولید خود قواعد اصولی (یا حدود و قیودشان) باشند و برای مثال، دو فقیه در اثر تأثر از آنها در عین استفاده از قواعد مشابه به نتایج فقهی متفاوتی برسند.

۲. علامه حلی، تهذیب الوصول الی علم الاصول، ص ۴۸.

در هر صورت، همگی اصولیان در نظر یا عمل، به موضوع به معنای محور و مدار مسائل مورد بحث در اصول (یا حداقل، محور دسته‌ای از آنها) قائلند، یعنی یک یا چند امر که در آن علم، درباره عوارض آنها (احکام و مسائل مترتب بر آنها یا منشعب از آنها) بحث می‌شود؛ چه حقیقی یا اعتباری و انتزاعی، واحد یا متعدّد، ناظر به غایت و غرض یا غیر اینها. به طور مختصر، در اصول درباره شایستگی دلیل بودن یا نبودن عناصر مختلف و جواز یا عدم جواز استفاده از آنها در عملیات استنباط و حدود و ثغور بکارگیری آنها و دیگر مباحث مرتبط بحث می‌شود.

ج) غایت، فواید و ضرورت‌های اصول فقه

یکی از نخستین مراحل پرداختن به هر اقدامی؛ از جمله تحصیل اصول، معرفت به ضرورت انجام و نیز بررسی نتایج و فواید مترتب بر آن می‌باشد. به راستی، تحصیل اصول فقه چه ضرورت و فوایدی دارد؟ یکی از عوامل وحدت‌بخش به مسائل یک دانش، غایت آنست که بی‌توجهی بدان موجب برخی افراتها یا تفریط‌ها شده و می‌تواند به تورم بی‌مورد برخی از مسائلش و دور شدن آن از مقصد اصلی‌اش منجر شود و یا در مقابل، به بی‌توجهی و اهمال کاری نسبت به برخی دیگر بینجامد. از آنجا که واژگانی مانند غایت، هدف، غرض، کاربرد، فایده، کارکرد، استفاده، منفعت، ثمره، نتیجه، پیامد و ضرورت، در فضای علمی استعمال‌های مختلف و متعدّد دارند و استقرار اصطلاحی چندانی نیز ندارند؛ نخست باید مراد از آنها را مشخص کرد و برخی که افق نزدیک‌تری دارند یا اغلب در یک معنا به کار می‌روند را نیز در یک دسته گنجانند.

«غایت»، به معنای هدف و غرض اصلی از یک چیز (شیء خارجی، دانش و...) یا هدف و انگیزه اصلی فاعل [تدوین‌گر، واضع، مؤسس، پدیدآورنده] آن و به تعبیری همان علت غایی است. واژگان «فایده، منفعت، کارکرد، کاربرد، فعل (در اصطلاح قدما)، استفاده، ثمره، نتیجه، پیامد و...» نیز همگی می‌توانند به معنای نتایج یا لوازم یا فروعات مترتب بر غایت در نظر گرفته شوند و به بیان دیگر، بر اثر یا آثار مترتب بر غرض اصلی از یک چیز اطلاق شوند. غایت علم برای شکل‌گیری‌اش کفایت می‌کند و همان هدفی است که مورد توجه اصلی و اولیه آن دانش و اصحابش است، اما رسیدن بدان معمولاً دسته‌ای از لوازم، نتایج و ثمرات را نیز به همراه دارد یا می‌تواند به همراه داشته باشد؛ مثلاً غرض اصلی از علم ریاضی، کشف حقایق ریاضی است، ولی در ضمن، انسجام فکری، تیزذهنی و... نیز حاصل می‌شود. «هدف یا اهداف» نیز اعم از غایت و فواید و شامل هر دو است. «ضرورت» نیز به معنای وجه نیاز به یک شیء یا پدیده یا علم؛ چه نیاز فردی یا جمعی، چه نیاز علمی یا خارجی و... است. اغلب، با معرفت به غایت یک امر یا فواید و کارکردهایش، ضرورت آن هم دانسته می‌شود. بنابراین، بیان غایت و فواید اصول، بیان وجوه نیاز بدین علم یا ضرورت آن هم است. در نتیجه، بحث را باید در دو شاخه پی گرفت: ۱. غایت اصول؛ ۲. فواید اصول که در ضمن آن، ضرورت‌های هم دانسته می‌شوند. غایت نقشی اساسی در علم اصول دارد تا بدانجا که غایت اصول موجب تمایزش از دیگر علوم و سبب شکل‌گیری و انسجام موضوعات و مسائل مختلف آن شمرده می‌شود. غایت (یا غرض اصلی) تدوین اصول فقه، دستیابی به ابزارها یا قواعدی است که به کارگیری آنها در فقه موجب کشف احکام شرعی یا وظایف عملی از منابع فقه می‌شود. با تعریف اصول به غایت، علومی مانند لغت،

۱. در اینجا مقداری تسامح به کار رفته است؛ زیرا هرچند از علم اصول با تعبیری مانند: دستور استنباط، منطبق فقه یا استنباط، دانش استنباط، الگوریتم اجتهاد، روش‌شناسی اجتهاد، و... یاد می‌شود، اما در عمل، اصول در موقف کنونی‌اش برآورنده چنین نیازی

د) منابع و روش‌های اصول

«منبع‌شناسی» علم اصول علی‌رغم اهمیت بسیارش، بسیار کم مورد بحث قرار گرفته است. باید توجه داشت که «منابع اصول»، با بحث رایج «منابع فقه» متفاوت است. چنانکه اشاره شد، اصول فقه هویتی مرکب و میان‌رشته‌ای دارد. به همین جهت، اصول برای رسیدن به غایتش، از منابع [یا ادله]^۱ متعددی بهره می‌گیرد، یعنی:

– «عقل (نظری و عملی)»؛

– «نقل (قرآن کریم، سنت [گفتاری، فعلی و تقریری]»؛

– «اجماع [حاکمی و کاشف از سنت]»؛

– «سیره‌ها و ارتکازات عقلایی، عرفی، متشرعی، اعتباری و قراردادی».

بنابراین، این دانش باید از آمیزه‌ای مرکب از روش‌های متعدد و مختلف متناسب با هر کدام از منابع و نیز مناظر با سنخ هر یک از مسائل مورد بررسی‌اش هم استفاده کند. البته، در اصول فقه شیعه به تناسب مبانی کلامی و معرفتی، برخی از روش‌ها؛ مانند قیاس [تمثیل منطقی]، استحسان، مصالح مرسله، مقاصد و... یا حیثیت ندارند و مردودند یا به عنوان مصدر تشریح و منبع حکم شرعی شناخته نمی‌شوند؛ هرچند برخی از آنها؛ مانند بخش‌هایی از مقاصد الشریعه، برخی از کنش‌های عقل نظری و عملی و... می‌توانند کارکردهای تفسیری، موضوع‌شناسانه و مانند آنها داشته باشند.

در طول تاریخ، اصولیان شیعه برای نیل به غایت اصول، با توجه به نیازها و پیشرفت‌های مرحله‌ای فقه و اجتهاد، روش‌های مختلف یادشده را چنان با مهارت مورد استفاده ترکیبی قرار داده‌اند که کمتر نظیری برایش می‌توان یافت. بخشی از مباحث روشی مرتبط با چگونگی، مقدار و ضوابط بهره‌گیری از منابع و رابطه‌شان با یکدیگر، در خود اصول فقه منعکس شده است، اما با توجه به موقف کنونی استنباط و نیازهای گسترده فعلی فقه، این میزان به هیچ وجه کافی نیست و چنین مقوله‌های مهمی یا باید با استفاده از ظرفیت‌های علم اصول در آن گنجانده و بررسی شوند یا آنکه ذیل دانش دیگری؛ مانند روش‌شناسی استنباط، فلسفه اصول، فلسفه استنباط و... مورد واکاوی، تحلیل و بازنگری‌های دقیق‌تر و تفصیلی‌تر قرار گیرند. برای مثال، اموری مانند روابط هر کدام از منابع با یکدیگر به ویژه رابطه کتاب و سنت، انواع سنت (از جمله سنت فعلی و رفتاری)، تفصیل بهره‌گیری از عقل نظری و عملی در فهم گزاره‌های فقهی، شیوه و میزان بهره‌گیری از تحلیل‌ها و داده‌های عقل نظری و عملی، روش‌های سنخ‌شناسی مسائل اصولی جهت به کارگیری روش متناسب با آنها و مسائل فراوان دیگر باید از حیث ارتباطشان با غایت اصول (نه بدون ضابطه و تورم‌آفرین) تفصیل یافته و قواعد اصولی کاربردی متناسب با آنها تنقیح و آرایه شوند.

توجه به هویت ترکیبی اصول، اهمیتی بسیار کلیدی در گزینش روش‌های متناسب با سنخ هر دسته از مسائل اصولی هم دارد. همانطور که در طول تاریخ استنباط، بی‌توجهی بدین مسأله موجب آسیب‌ها و افراط و تفریط‌های فراوانی در انتخاب یا رد روش‌های مختلف و حتی پیدایش مسالک و جریان‌هایی با ضررهای جبران‌ناپذیر معرفتی و اجتماعی □ تمدنی شده است؛ توجه دقیق بدین مقوله نیز همواره موجب شکوفایی مباحث اصولی و راه‌یابی به سمت قواعد راهگشا در فقه بوده است. طرد کلی دلیل عقل یا قرآن کریم، عقل‌گرایی

۱. در تفصیل دقیق‌تر، بین «منابع» و «ادله»، فرقی‌هایی از حیثیت‌های مختلف گذاشته می‌شود. به اختصار، مراد از منبع یا دلیل بودن چیزی آن است که می‌توان احکام شرعی را از داخل آنها یا از طریق آنها استنباط کرد. همچنین، می‌توان همه منابع را به کتاب و عقل (به معنای عامش) بازگرداند، اما تفکیک‌های تفصیلی منابع مزیت دارد.

افراطی و استفاده (یا عدم استفاده) نابجا و بدون ضابطه یا نادرست از برخی قواعد فلسفی یا کلامی در اصول، عرف‌گرایی یا اعتبار‌گرایی در برخی مسائل با هویت غیر عرفی یا اعتباری، بی‌توجهی به روش عقلایی در برخی از مسائل مبتنی بر ارتکازها یا سیره‌های عقلایی، منع کلی همه کاربردهای برخی از روش‌های مردود و...، از مصداق‌های عدم توجه دقیق به هویت ترکیبی اصول و لزوم سنخ‌شناسی هر مسأله و کاربرست روش یا روش‌های متناسب با آن است. منظور از ترکیبی بودن هویت اصول و لزوم بهره‌گیری از روش‌های مختلف، ادغام اندماج روش‌ها نیست، بلکه چنان که اشاره شد، باید با سنخ‌شناسی هر مسأله یا مجموعه مسائل، روش‌های مناسب و هم‌سنخ با آنها را به کار گرفت. البته، برخی مسائل با بیش از یک روش قابل بررسی و حل و فصل هستند. ترکیبی بودن اصول، پنجره‌ای برای تعامل با علوم مختلف؛ حتی برخی علوم عصری و استفاده روشی یا کبروی از آنها می‌گشاید؛ چنان که برخی محققان معاصر بدان تصریح و از چنین روشی استفاده کرده‌اند.^۲

نکته اخیر آنکه، از مطالب گذشته روشن می‌شود که وحدت و انسجام و نیز تمایز یک دانش، توسط مجموعه‌ای از ارکان هویت‌بخش بدان تحقق می‌یابد؛ به ویژه موضوع، غایت و روش آن.

ه) تاریخچه

بررسی تاریخی هر پدیده‌ای اهمیت بسیاری دارد؛ به‌ویژه اگر موضوع بررسی یک پدیده انسانی متکامل در طول زمان؛ مانند یک دانش باشد. بررسی‌های تاریخی فواید فراوانی در عرصه آموزش، تحصیل و تحقیق یک علم نیز دارند که تفصیلشان مجال دیگری می‌طلبد. به لحاظ مصداقی، بررسی تاریخی یک دانش؛ از جمله اصول فقه چند شکل عمده با کارکردهای خاص هر کدام دارد: ۱) تاریخ کلان آن علم؛ به خصوص تاریخ مبانی، روش‌ها و ساختارهایش؛ ۲) تاریخ اندیشمندان؛ به ویژه آثار و نظریه‌هایشان؛ ۳) تاریخ مسائل (روند تاریخی هر مسأله یا مجموعه مسائل). اما یکی از بهترین بررسی‌های تاریخی؛ به‌ویژه برای تسلط کلان بر یک علم، مطالعه ادوار یا دوره‌های کلان‌ش است. دوره‌بندی دانش با هر معیار که باشد، باید میزبان تاریخی کافی داشته باشد و امری سلیقه‌ای نیست. هر دوره با ویژگی یا مجموعه ویژگی‌های شاخص و تمایزبخش آن از برهه زمانی قبل و بعد خود شناخته می‌شود. برای اصول فقه نیز با معیارهای متفاوت، ادوار گوناگونی بیان شده است که چون بیان آنها و ملاک‌های هر کدام به نوشتار دیگری نیاز دارد،^۳ در اینجا تنها به یک دوره‌بندی کلان هشت‌گانه و مهم‌ترین ویژگی‌ها، شخصیت‌ها و آثار هر کدام اشاره می‌شود.^۴

۲. رش: آیت الله سیستانی، الرافد فی علم الأُصول، ص ۱۷-۳۰: «قدر کزنا فی بحثنا علی بعض الشذرات الفکرية التي تلتقي مع حركة التطوير لعلم الاصول من خلال الاستفادة من العلوم المختلفة قديمها وحديثها كالفلسفة و علم القانون و علم النفس و علم الاجتماع و من خلال محاولة التجديد علی مستوى المنهجية و علی مستوى النظريات الكبرى». باید اشاره کرد که مقدمه کتاب وزین الرافد، در بردارنده مسائل درجه دوم بسیار مفیدی درباره علم اصول می‌باشد.

۳. جهت تفصیل، رش: سعید هلالیان، «کارکردهای تحصیل تاریخ در حیات صنفی طلاب و اهداف تحصیلی آن»، رهنامه پژوهش، ش ۱۹+۲۰.

۴. جهت دیدن گزارشی از برخی دوره‌بندی‌ها، رش: مهدی علیپور، درآمدی به تاریخ علم اصول، ص ۶۸-۶۹.

۵. دوره‌بندی از نگارنده است.

دوره اول: زمینه‌ها، ریشه‌ها و جوانه‌ها [تأسیس و تدوین ابتدایی] (صدر اسلام تا اواسط قرن ۴):

برداشت از متون دینی، علوم و ابزارهایی را به کار گیرند. در رأس این تلاش‌ها تأسیس دانش «اصول» بود که ریشه‌ها و جوانه‌هایش در دوره اول شکل گرفت.^۲ مهم‌ترین ویژگی‌های دوره اول اصول، عبارتند از:
 - پیدایش، تمایز و تنقیح نسبی برخی مسائل اصولی (به طور عمده از دل مباحث فقهی)؛
 - سادگی و عدم جامعیت مباحث؛
 - آمیختگی نسبی با مباحث دیگر علوم؛ به‌ویژه مسائل فقهی و کلامی؛
 - نگارش امالی‌ها، رساله‌ها و تک‌نگاشته‌های موردی درباره برخی مسائل اصولی؛ به‌ویژه مباحث الفاظ، اخبار (حجیت، تعارض)، نسخ، روش‌های نادرست استنباطی؛ مانند اجتهاد به رأی، قیاس و...؛
 - رواج امالی‌نویسی از معصومان علیهم‌السلام درباره موضوعات اصولی.

دوره دوم: تمایز و استقرار علمی فرهنگی [درمقابل دیگر علوم]: از شیخ مفید (۳۳۶-۴۱۳ق) تا وفات شیخ طوسی (۳۸۵-۴۶۰ ق)

- ظهور و بروز در قالب یک علم متمایز [در برابر دانش‌های دیگر] در بستر سنت علمی - فرهنگی اسلامی؛
 - تدوین کتاب‌های تخصصی‌تر و نسبتاً جامع‌تر؛
 - استقلال نسبی اصول فقه و تلاش برای فاصله‌گیری بیشتر از مباحث کلامی و منطقی؛
 - تلاش برای تبیین قواعد اصولی بر پایه مبانی شیعی؛
 - تأثیرپذیری نسبی از اصول اهل تسنن در طرح مسائل و تبویب و تقسیم مباحث؛
 - تألیف دوره‌های کاملی از اصول فقه؛ مانند: التذکره، الذریعه، العدة؛
 - افزایش دقت و پیچیدگی مباحث؛
 - تلاش برای پیشبرد همزمان و متناظر فقه و اصول.

دوره سوم: رکود نسبی [رکود اول]: پس از شیخ طوسی تا حدود یک قرن بعد

- تقلید شدید از آراء گذشتگان؛ به‌ویژه شیخ طوسی و مقهور هیمنه علمی او

سرچشمه و بستر تولد اصول، علم فقه و نیازهای اجتهادی فقهی است. توضیح آنکه، اسلام شامل مجموعه‌ای از معارف، احکام و قوانین و هنجارها و ارزش‌ها است که از سوی خداوند سبحان برای تنظیم روابط انسان با خداوند، خود، جامعه و محیط به بشریت هدیه شده‌اند. آنان که دین را با تمام آموزه‌هایش پذیرفته‌اند، به حکم عقل، خود را نسبت به اصول، قوانین، تعالیم و تکالیفش مسئول دانسته و پیروی از آنها را واجب می‌شمرند. اما هر دینی در قالب «متون» عرضه شده است، یعنی آنچه از طریق گفتار شفاهی، فعل، سیره و... به دین‌داران رسیده، در نهایت مجموعه‌ای نوشتاری است که در اسلام شامل متن وحی و روایات است. از این‌رو، دین‌داران برای ترسیم نظام‌نامه رفتاری‌شان، چاره‌ای جز تمسک و رجوع به تجلی زبانی و متنی دین ندارند. بدین ترتیب، پدیده «متن فقهی» یا «فهم متن» رخ می‌نماید که پدیده‌ای روشمند و نیازمند به کارگیری قواعد خاص است که هرچند اغلب آنها به صورت ارتکازی در نهاد آدمی وجود دارند، اما اموری مانند دوری زمانی از عصر صدور متون دینی و زوال بسیاری از قرینه‌های پیوسته و گسسته، افزایش رو به رشد نیازهای جامعه و پیدایش پرسش‌ها و مسائل بی‌سابقه، جعل اخبار، عدم دسترسی همیشگی یا آسان به مصومان، تعارض برخی روایات با قرآن یا روایات دیگر، استفاده از برخی روش‌های ظن‌بنیان غیرمعتبر و... بر مشکلات فهم متون دینی می‌افزود و ضروری بود که برای فهم صحیح آنها و جلوگیری از انحراف در فهم دین، ژرف‌کاوی‌های بیشتر و مضبوط‌تری به کار رود. ائمه اطهار علیهم‌السلام؛ به‌ویژه امامین صادقین علیهما السلام پیش از همه بدین نیاز مهم توجه نموده و به تعلیم صریح و با واسطه قواعد کلی و عناصر مشترک استنباط پرداختند تا هم روش‌های باطل فهم متون دینی را تذکر دهند و هم با القاء اصول، شیوه‌های صحیح تفریح و اجتهاد را بیاموزانند.^۱ با شروع غیبت کبری، رویکرد اصولی شیعه نیز فعال‌تر و جدی‌تر شد. در هر صورت، آنچه در این مرحله نیازهایی تخصصی‌ای پدید آمد که فقها را بر آن داشت تا برای

نام و زمان دوره	شخصیت‌ها و آثار مهم
۱ زمینه‌ها، ریشه‌ها و جوانه‌ها [تأسیس و تدوین ابتدایی] (صدر اسلام تا اواسط قرن ۴)	- هشام بن حکم (از اصحاب امام صادق علیه‌السلام): الألفاظ و مباحثها، الأخبار و کیف تصحیح - یونس بن عبدالرحمن (۲۰۸ق): اختلاف الحدیث و مسائله - داریم بن قیس (از اصحاب امام رضا علیه‌السلام): الوجوه و النظائر، الناسخ و المنسوخ - ابوسهل اسماعیل نوختی (معاصر امام حسن عسکری علیه‌السلام): الخصوص و العموم و الأسماء والأحكام، النقص علی عیسی بن ابان فی الإجتهاه ابطال القیاس، نقض رساله الشافعی، نقض اجتهاد الرأی علی بن راوندی - حسن بن موسی نوختی (خواهرزاده ابوسهل): خبر الواحد و العمل به - محمد بن احمد داود (۳۶۸ق): مسائل الحدیثین المختلفین - ابن جنید محمد اسکافی (۲۸۱ق): کشف التبییه و الإلیاس علی أغمار الشیعه فی امر القیاس، الافهام لأصول الأحکام، استخراج المراد من مختلف الخطاب، الفسخ علی من أجاز النسخ
۲ تمایز و استقرار علمی-فرهنگی [درمقابل دیگر علوم] از شیخ مفید (۳۳۶-۴۱۳ق) تا وفات شیخ طوسی (۳۸۵-۴۶۰ق)	- شیخ مفید (۴۱۳ق): التذکره بأصول الفقه (الرساله الاصولیه) [مهم‌ترین اثر] رساله فی القیاس، النقص علی ابن جنید فی اجتهاد الرأی، مسأله فی الاجماع، مسأله فی القیاس - سید مرتضی علم‌الهدی (۳۳۶ق): الذریعه الی اصول الشریعه [مهم‌ترین اثر] المسائل الموصیاتی، مسأله فی دلیل الخطاب، مسائل منفردات، الخلاف فی اصول الفقه، الذخیره - حمزه بن عبدالعزیز سلار دیلمی (۴۴۸ یا ۴۵۳ق): التقریب فی اصول الفقه - شیخ ابوجعفر طوسی (۴۶۰ق): عده الاصول [مهم‌ترین اثر] مسأله فی العمل بخبر الواحد، شرح الشرح
۳ رکود نسبی [رکود اول] پس از شیخ تا حدود یک قرن بعد	- شیخ سدیدالدین محمود حصصی رازی (م اوایل قرن ۷): المصادر - ابن زهره حلبی (۵۸۵-۵۱۱ق): غنیة النزوع الی علمی الاصول و الفروع [بخشی از کتاب]

بودن؛

۱. رش: سید حسن صدر، تأسیس الشیعه، ص ۳۱۰؛ محمد محسن تهرانی (آغاز برگ)، الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج ۲، ص ۲۹۱؛ احمد بن علی نجاشی، رجال نجاشی، ص ۳۱۱.

۲. برای اطلاع بیشتر، رش: شهید صدر، المعالم الجدیدة للأصول، ج ۱، ص ۶۳-۶۶.

– کم‌رنگ بودن تحقیقات مستقل، ابتکار و نوآوری؛

دوره چهارم: خروج از رکود [تکامل اول]: از نهضت حله/اواسط قرن ششم تا آغاز اخباری‌گری (اوایل قرن ۱۱)

– تأکید بر عدم تقلید و ضرورت نقد و بررسی اجتهادی آرام (به‌ویژه آراء شیخ طوسی) و عدم پذیرش آنها بدون دلیل؛

– تکامل، استحکام و توسعه کمی و کیفی مباحث؛

– توجه به اصول به عنوان مقدمه و ابزار فقه؛

– توجه به تطبیق‌ها و کاربردهای فقهی؛

– توجه به اصول اهل تسنن و اصول مقارنه‌ای؛ به‌ویژه در آثار علامه حلی؛

– ورود برخی مباحث کلامی و منطقی در اصول؛ به خصوص توسط علامه حلی؛

– تمایل برخی اصولیان به استفاده یا بحث از روش‌های غیرقطعی ظنی؛

– تنقیح معنای اجتهاد مردود و مقبول؛ به‌ویژه توسط محقق و علامه حلی؛

– افزایش تألیفات اصولی جامع‌تر، مفصل‌تر و حاوی آراء جدید و ابتکاری‌تر.

دوره پنجم: رکود و مبارزه با اخباری‌گری [رکود دوم]: (اوایل قرن ۱۱ تا اواخر قرن ۱۲)

– مغلوب شدن نسبی جریان اصول‌گرایی و رواج اخباری‌گری (به‌ویژه توسط استرآبادی/م ۰۳۶ ق، کتاب الفوائد المدنیة) با ویژگی‌هایی مانند: توهم فقدان قواعد اصولی

در عصر معصومان علیهم‌السلام و در نتیجه عدم نیاز به علم اصول؛ توهم منافات اصول‌گرایی با تمسک به آیات و روایات؛ غیرمعتبر و حرام دانستن اجتهاد به دلیل

بدعت و شیوه اهل تسنن و ظنی بودن؛ کنار گذاشتن عقل، قرآن، اجماع و حتی سنت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از ادله استنباط؛ محدود کردن ادله در کتب اربعه

و قطعی دانستن اخبار آنها و در نتیجه بی‌فایده بودن علم رجال؛ طرح نظریه تقلید همگانی از معصومان علیهم‌السلام و عدم نیاز به اجتهاد؛

– راکد ماندن ظرفیت‌های بسیار اجتهادی و علوم مرتبط و صرف توان بسیار در منازعه با اخباریان؛

– کنار زده شدن نسبی قرآن کریم و عقل از عرصه استنباط (که بسیار آسیب‌زا بود و برخی رسوباتش تاکنون باقی مانده است)؛

– نگارش رساله‌های موضوعی و تکنگاشته‌های اصولی (غالباً در مسائل اختلافی با اخباری‌ها)؛

– رواج حاشیه‌نویسی، تعلیق‌نگاری و شرح کتاب‌های اصولی گذشته و کاهش آثار اصولی مستقل؛

– ورود برخی افکار و مسائل سست و ضعیف در فقه، حوزه‌ها، فرهنگ و جامعه به دلیل ویژگی‌های اخباری‌گری؛

– مقابله برخی اصولیان (به‌ویژه فاضل تونی) با اخباریان و زمینه‌سازی برای مدرسه اصولی وحید بهبهانی؛

– فراهم شدن فرصت بازنگری در اصول و اجتهاد در حیطه‌های مختلف روشی، محتوایی و ساختاری؛

– دور و بریده شدن اصولیان از اصول اهل تسنن.

<p>– محمد بن منصور ابن ادریس حلی (۵۸۹-۵۲۳ ق): السرایر (فقهی - اصولی)</p> <p>– محقق حلی (۶۰۲-۶۷۶ ق): معارج الأصول، نهج الوصول الی معرفة الأصول</p> <p>– علامه حلی (۷۲۶-۶۲۸ ق): تهذیب الوصول الی علم الأصول، مبادئ الوصول الی علم الأصول، نهاية الوصول الی علم الأصول، شرح غایة الوصول فی الأصول، التکت البدیة فی تحریر الدریمة، غایة الوصول و ایضاح السبل فی شرح مختصر منتهی السؤل و الأمل فی علمی الأصول و الجدول ابن‌حاجب، منتهی الوصول الی علمی الکلام و الأصول، نهج الوصول الی علم الأصول، شرح غایة الوصول فی الأصول</p> <p>– فخرالمحققین (فرزند علامه): غایة السؤل فی شرح تهذیب الأصول</p> <p>– شهید اول (م ۷۸۶ ق): القواعد و القوائد</p> <p>– شهید ثانی (۹۶۵-۹۱۱ ق): تمهید القواعد الأصولیة و العربیة لتفریح الأحکام الشرعیة</p> <p>– شیخ حسن بن زین‌الدین (فرزند شهید ثانی) [۱۰۱۱-۹۵۹ ق]: معالم الأصول (مقدمه معالم‌الدین و ملاذالمجتهدین)،</p> <p>– شیخ بهایی (۱۰۳۱-۹۵۳ ق): زیة الأصول [مهم‌ترین اثر] حواشی بر زیة‌الاصول، حواشی بر شرح عضدی بر مختصرالاصول، حواشی شرح تهذیب الاصول عمیدی، مختصراصول فقه (فارسی)</p>	<p>۴</p> <p>خروج از رکود [تکامل اول]</p> <p>از نهضت حله/اواسط قرن ششم تا آغاز اخباری‌گری (اوایل قرن ۱۱)</p>	
<p>– سیدحسین مرعشی سلطان العلماء (۱۰۶۴-۱۰۰۱ ق): حاشیة السلطان علی معالم‌الدین، حاشیه شرح مختصر الاصول عضدی، شرح زیة‌الاصول</p> <p>– ملاعبیدالله فاضل قهستانی تونی (م ۱۰۷۱ ق): الوافیة فی الأصول، حاشیه بر معالم</p> <p>– مآحمد صالح مازندرانی (م ۱۰۸۱ ق): حاشیه معالم الاصول، شرح زیة الاصول</p> <p>– سیدحسین خوانساری (۱۱۰۱-۱۰۱۶ ق): حاشیه بر شرح مختصر الاصول عضدی، حاشیه بر معالم الاصول، رساله در مقدمات واجب، رساله در اجماع</p> <p>– آقاجمال‌الدین خوانساری (م ۱۱۲۵ ق): حاشیه شرح مختصر الاصول عضدی</p> <p>– محمد بن حسن شیروانی (۱۰۹۸ ق): الحاشیة علی المعالم</p> <p>– سید صدرالدین قمی (م ۱۱۶۵ ق): شرح الوافیة</p>	<p>۵</p> <p>رکود و مبارزه با اخباری‌گری [رکود دوم]</p> <p>(اوایل قرن ۱۱ تا اواخر قرن ۱۲)</p>	

دوره ششم: احیاء، بازنگری و بازسازی [تکامل دوم]: وحید بهبهانی (۱۱۱۷-۱۲۰۵ ق) تا شیخ انصاری (۱۲۱۴-۱۲۸۱ ق)

– غلبه جریان مقابله با اخباری‌گری؛ به‌ویژه با تلاش‌های علمی و عملی وحید بهبهانی (تأسیس حوزه‌های جدید در کربلای مقدسه، بحث‌ها و مناظرات جدی با محدث

بحرانی، تربیت شاگردان برجسته و تألیف کتاب‌های قوی اصولی؛
 - انتشار اندیشه اصولی توسط شاگردان وحید در حوزه‌های مختلف (نجف‌اشرف: شیخ جعفر کاشف الغطاء؛ کاظمین: سید محسن آعرجی؛ ایران: میرزای قمی در قم و آقا محمد علی فرزند وحید)؛
 - نگارش آثار متعدد در رد تفصیلی اخباریان و بررسی مباحث اختلافی شان با اصولی‌ها؛
 - نگارش آثار قوی اصولی و فقهی (چه تک‌رساله‌های موضوعی، چه آثار مبسوط مفصل)؛
 - توجه بیشتر به مباحث مرتبط حجیت ظنون؛
 - توجه بیشتر به اصول عملیه (با دو رویکرد عقلی و شرعی)؛
 - توجه ضمنی به تقسیم طولی ادله به دو قسم «اجتهادی» و «فقه‌ای»؛
 - توجه به بحث مستقلات عقلی و غیرمستقلات عقلی؛ به‌ویژه حسن و قبح عقلی؛
 - ورود کمرنگ و تدریجی برخی مسائل فلسفی به اصول.

نام و زمان دوره	شخصیت‌ها و آثار مهم
۶ احیاء، بازنگری و بازسازی [تکامل دوم] (وحید بهبهانی (۱۱۱۷-۱۲۰۵ ق) تا شیخ انصاری (۱۲۸۱-۱۲۱۴ ق)	- محمدباقر وحید بهبهانی (۱۲۰۵-۱۱۱۷ ق): الفوائد الحائریة العتیقة والجديدة، الفوائد الاصولیة، رسائل اصولی، حواشی بر معالم‌الدین، حاشیه بر قوانین‌الاصول، شاگردش میرزای قمی - سیدمهدی بحرالعلوم (۱۲۱۲-۱۱۵۵ ق): الدرّة البهیة لمنظوم له الفوائد الاصولیة، شرح حقیقت و مجاز واقیه - شیخ جعفر کاشف‌الغطاء (۱۲۲۸-۱۱۵۶ ق): کشف‌الغطاء، الحق المبین [تقد اخباریان]، غایة المأمول - سیدعلی طباطبائی (۱۳۳۱-۱۱۶۱ ق): رساله‌های اصولی، حاشیه بر معالم‌الدین، شرح مبادئ الوصول - میرزا ابوالقاسم قمی (۱۳۳۱-۱۱۵۰ ق): قوانین‌الاصول (القوانین المحکمة)، شرح تهذیب‌الاصول، شرح بر شرح مختصر حاجی علامه، و رساله در قاعده تسامح در ادلة منن - مولی مهدی نراقی (۱۲۰۹-۱۱۲۸ ق): تجریدالاصول، انیس المجتهدین، جامعه‌الاصول، رساله فی الإجماع - سید محسن آعرجی کاظمی (۱۲۲۲ ق): الحصول فی شرح الوافیة، الوافی، شرح دیگر بر الوافیة، حاشیه بر الوافیة، سلاطة الاجتهاد، شرح مقدمات الحدائق الناضرة، اصالة البرائة - سیدمحمد مجاهد [فرزند سیدعلی طباطبائی] (۱۲۴۲ ق): مفاتیح‌الاصول، استصحاب، الومائل إلی النجاة، حاشیه بر معالم‌الدین، حجیت شهرت، حجیت ظنون - شریف‌العلماء مازندرانی (۱۲۴۵ ق): جواز امر با علم به انتقای شرط - شیخ محمدتقی امدهانی (۱۲۴۸-۱۱۸۵ ق): هداية المسترشدين (حاشیه بر معالم)، حجیة العظة - شیخ محمدحسین اصفهانی (۱۲۵۴ تا ۱۲۶۱ ق): الفصول الغرویة فی الاصول الفقهیة - سیدابراهیم قزوینی (۱۲۶۶-۱۲۱۴ ق): شواہب‌الاصول، نتایج الافکار، حجیة الظن - میرعبدالفتاح مراغی نجفی (۱۲۶۶-۱۲۷۴ ق): عناوین‌الاصول

دوره هفتم: ژرف‌نگری، تدقیق و توسعه [تکامل طولی و عرضی]: از شیخ انصاری (۱۲۱۴-۱۲۸۱ ق) تا انقلاب اسلامی

- بناگذاری یک مکتب اصولی عمیق بر مبنای تراث اصولیان گذشته توسط شیخ انصاری و امتدادش توسط شاگردان و پیروان؛
 - توجه تفصیلی به تقسیم طولی ادله به دو قسم «اجتهادی» و «فقه‌ای» و جداسازی مباحث مرتبط بدان‌ها؛
 - توجه تفصیلی به مباحث قطع، ظن و شک (تقسیم مباحث اصولی [بخش حجج، نه مباحث الفاظ] با توجه به حالات مکلف نسبت به حکم شرعی به سه بخش: قطع و فروعاتش، امارات ظنیه، شک و اصول عملیه)؛
 - طرح تفصیلی و مستقل مباحث قطع برای نخستین بار؛ از جمله مباحث گسترده علم اجمالی؛
 - توجه تفصیلی و عمیق به امارات و امکان و چگونگی تعبد بدان‌ها و ارایه نظریات جدید (مانند مصلحت سلوکیه شیخ، مصلحت تسهیل نایینی)؛
 - تفتیح و تفصیل بسیار مباحث اصول عملیه؛ از جمله دسته‌بندی شان به حصر عقلی و تفتیح مجاری هر کدام؛
 - ابداع یا تفتیح و تکمیل مفاهیم و ابزارهای تنظیم‌گر روابط ادله؛ مانند حکومت، ورود و...؛
 - رد تفصیلی نظریه انسداد باب علم و حجیت مطلق ظنون؛
 - توجه تفصیلی به مباحث الفاظ؛ از جمله بحث وضع، معانی حرفی؛
 - افزایش بحث از «حکم»؛

- افزایش توجهات ساختاری و ارایه چندین تبویب جدید برای علم اصول؛
 - پررنگ شدن تدریجی بُعد عقلی تحلیلی اصول؛
 - افزایش کمی بی‌سابقه تألیف‌های اصولی؛ به‌ویژه پس از شیخ و آخوند و متناظر با آثارشان؛
 - تفصیل و تطویل در مباحث اصولی و نگارش کتاب‌های مفصل؛
 - رواج «تقریرنویسی» و پیدایش «تقریرات» متعدد و مفصل؛
 - انتزاعی، متورم یا مکرر شدن برخی مباحث و خروجشان از آلیت و ابزار فقه بودن؛
 - راهیابی نسبی برخی از مباحث کلامی در بعضی مباحث اصولی؛
 - رواج جزئی (به طور موجه جزئیه) برخی تفکرات فلسفی لفظی [به معنای استفاده صوری از مصطلحات فلسفی و زبان فلسفه یا قواعد فلسفی در حل برخی مسائل بدون داشتن محتوا یا روش صحیح یا متناسب با سنخ بحث و...]؛
 - توجه بیشتر به بحث سیره (معصومان، متشرعه و عقلا)؛
 - توجه به نیاز جدی ضرورت تألیف کتاب‌های آموزشی اصول و برخی تلاش‌ها در این زمینه؛ به‌ویژه در دهه‌های اخیر؛
 - پیدایش گرایش‌ها، تأکیدها و تلاش‌هایی برای تهذیب و تنقیح اصول و کاربردی‌تر کردن آن در راستای نیازهای فقه؛
 از جمله توسط آیت الله حائری یزدی، آیت الله بروجردی، امام خمینی‌ره و شاگردانشان، شهید صدر و...

نام و زمان دوره	خاصیت‌ها و آثار مهم
۷	<p>- شیخ مرتضیٰ انصاری (۱۲۸۱ ق)؛ فرائد الاصول (رسائل)، الفوائد الاصولیة، اصول الفقه، حاشیه القوتین، حاشیه بر انصحاب قوتین، رساله‌ها (مشق، تقلید، تسامح در ادله سنن، نفی ضرر، حیثیت طواهر کتاب)</p> <p>- میرزا محمدحسن شیرازی (۱۲۳۰-۱۳۱۲ ق)؛ رساله در اجتماع امر و نهی، تلخیص مباحث اصولی شیخ انصاری، رساله در مشق، تقریرات درس اصول توسط شاگردان</p> <p>- میرزا حبیب‌الله رشتی (۱۳۱۲-۱۳۴۴ ق)؛ بدائع الافکار، تقریرات درس شیخ انصاری (در فقه و اصول)، تقلید اعلم، اجتناع امر و نهی، تعادل و تراجیح</p> <p>- میرزا محمدحسن آشتیانی (۱۳۱۹-۱۲۴۸ ق)؛ بصر الفوائد [شرح رسائل]</p> <p>- شیخ مسندهای تهرانی (۱۳۲۱-۱۲۵۳ ق)؛ حسیبه العلماء، الاعتقاد، اصول الفقه، اجتهاد و تقلید</p> <p>- آخوند خراسانی (۱۳۲۹-۱۲۵۵ ق)؛ کتابیة الاصول [مهم‌ترین اثر]، در الفوائد فی شرح الفرائد [حاشیه قدیم و جدید بر رسائل]، فوائده الاصول، رساله در مشق، فتن، قطع، انصحاب</p> <p>- میرزا محمدحسن نایینی (۱۲۷۷-۱۳۵۵ ق)؛ تقریرات شاگردان: فوائده الاصول (شیخ محمدعلی کاشانی (م ۱۳۶۵ ق)، اجود تقریرات (سید ابوالقاسم خوبی)، تقریر درس اصول (میرزا باقر زنجانی)، رساله‌ها)</p> <p>- آغاخانی‌الدین عرفانی (۱۳۶۱-۱۲۷۸ ق)؛ مقالات الاصول، انصحاب عدم ازی، تعلیقه بر رسائل، تعلیقه بر فوائده الاصول، حاشیه بر کتابیة، حیثیت قطع، رواع النالی فی فروع العلم الاجمالی، شرط متأخر، نهاییه الافکار (تقریرات شیخ محمدتقی بروجردی)، بدائع الافکار (تقریرات میرزاهاشم آملی)</p> <p>- شیخ محمدحسن غروی اصفهانی (۱۲۹۶-۱۳۶۱ ق)؛ الفصول الفرویه، نهاییه الدرایه فی شرح الکتابیة، الاصول علی نهج العزیز، رساله‌ها (صحیح و امم، مشق، تحقیق حق و حکم، موضوع علم، طلب و اراده، اطلاق لفظ و اراده نوع یا صنف یا شخص، اجتهاد و تقلید و عدالت، مشترک، حروف، اطلاق امر و انقضاء تنبیهی یا توصیة، وضع، شرط متأخر، حقیقت و مجاز و علامه آن و حقیقت شریعه)، حاشیه بر قطع رسائل</p> <p>- شیخ محمدرضا مظفر (م ۱۳۸۳ ق)؛ اصول الفقه</p> <p>- شهید سیدمحمدباقر صدر (۱۴۰۰-۱۳۵۰ ق)؛ معالم الجبیدیة للاصول، غایة الفکر، دروس فی علم الاصول یا حلقات (سه حلقه مطبوعه‌شده)، تقریر دروس توسط شاگردان (بعوث فی علم الاصول / سیدمحمد هاشمی شاهرودی، مباحث الاصول / سید کاظم حائری، بعوث فی علم الاصول / شیخ حسن عبدالسائر)</p> <p>- سیدابوالقاسم خوبی (۱۳۱۷-۱۴۱۳ ق)؛ اجود تقریرات (تقریرات اصول میرزای نایینی)، تقریرات دروس محقق اصفهانی، تعارض الاعتصامین، تقریرات دروس اصول (معارضات فی اصول الفقه / شیخ محمدحافظ قیاض، معیاب الاصول / سید سرور بهبودی، مبانی الاعتصام / سیدابوالقاسم کزکی، معیاب الاصول / سید علام‌الدین بهرام‌العلوم، دراسات فی الاصول / سیدعلی شاهرودی، الهدایة فی الاصول / شیخ حسن صفایی)</p> <p>- امام عینی (۱۴۱۰-۱۳۲۰ ق)؛ تئویر الهدایة فی التعلیقة علی الکتابیة، مناهج الوصول، الرسائل (انصحاب، فائده تبارز و فرائح، تعادل و تراجیح، اجتهاد و تقلید، فروع علم اجمالی، موضوع علم اصول، نعمات الاصول (تقریرات اصول آیت‌الله بروجردی)، تقریرات دروس اصول امام توسط شاگردان (تهذیب الاصول / شیخ جعفر سبحانی، جواهر الاصول / سیدمحمدحسن لنگرودی، مستند الاصول / آیت‌الله فاضل نکرانی، تنقیح الاصول / شیخ حسین تقوی انصاری، تعرییر الاصول / آیت‌الله عیدالله جوادی آملی)</p>

دوره هشتم: دوران گذار: از انقلاب اسلامی به بعد.

با وقوع انقلاب اسلامی، دامنه تأثیراتش، کمابیش بر همه عرصه‌های علمی و عملی زندگی بشر معاصر سایه افکند. از آنجا که انقلاب اسلامی (و امتدادش، یعنی مکتب امام) در پی اقامه دین در همه ابعاد زندگی است، سیل نیازهای نظری و عملی، فردی، اجتماعی، فرهنگی، حکومتی و... به سوی آن و در حقیقت، به سمت دین و منابع دینی سرازیر شد. به طور طبیعی، عرصه استنباط و دانش‌های مرتبط؛ از جمله اصول فقه نیز از متولیان نخست پاسخگویی بدین نیازها در حیطه مربوط به خود هستند. به طور مختصر، این دوره از اصول فقه را می‌توان دوران گذار با این ویژگی‌ها دانست:

- مواجهه اصول با مسائل و مباحث بسیار فراوان و پیچیده اصولی (ناشی از مواجهه فقه با عینیت‌های گسترده زندگی بشر معاصر در اثر فعال شدن و اقامه ابعاد بیشتری از دین توسط انقلاب اسلامی)؛

- نیاز به مبانی، نظریه‌ها، قواعد، ابزارها و روش‌های اصولی تأمین‌کننده فقه فرافردی (اجتماعی، حکومتی، نظام‌های فقهی، فقه‌های تخصصی و...)

- قرار گرفتن علم اصول (و استنباط) بر سر یک پیچ تاریخی حساس و سرنوشت‌ساز که موفقیت در پیمایش درست و تحول‌آفرین این گذرگاه خظیر در گروی توجه به اموری است که به زودی بدان‌ها اشاره می‌شود.

و) ساختار و تبویب

ساختار هر علم، بازتاب‌دهنده محتوای منتشر در نظام روابط طولی و عرضی بین مسائل و به تعبیر دیگر، سازمان‌بخش و چهارچوب‌دهنده بدان‌ها است. ساختار به معانی پراکنده یک علم، تجسد و تبلور عینی می‌بخشد و می‌توان آن را به

۱. برای مطالعه تاریخی تفصیلی، ر.ش: شهید صدر، المعالم الجدیدة، ص ۴۶-۸۹؛ مهدی علیپور، درآمدی به تاریخ علم اصول؛ علی فاضل قاینی، علم الاصول تاریخاً و تطوراً؛ محمدرضا ضمیری، دانشنامه اصولیان شیعه؛ علی صفائی حائری، درآمدی بر علم اصول؛ مهدوی هادی، تاریخ علم اصول از نگاه شهید صدر؛ سید حمید رضا حسینی و مهدی علیپور، جایگاه‌شناسی علم اصول، ج ۱، ص ۴۱-۲۵۷؛ ابوالقاسم گرگی، تاریخ فقه و فقه‌ها، ضمیمه: ادوار علم اصول الفقه، ص ۲۰۷-۳۴۴؛ محمود شهابی، تقریرات اصول، مقدمه، ص ۴-۶۵.

مثابه علت صوری یک دانش دانست. از زاویه‌ای دیگر، ساختار همان تفصیل یافتن و باز شدن تعریف و چپستی یک دانش است. چیدمان و صورت‌بندی صحیح، موجب اندراج صحیح مسائل ذیل یک علم شده و پژوهش، آموزش و ترویج آن را آسان‌تر می‌سازد. اصول فقه نیز در تاریخ تطوّرش، ساختارها یا طرح‌های ساختاری مختلف و نسبتاً متکاملی به خود دیده است؛ به‌ویژه در دهه‌های اخیر که ساختارشناسی و نیل به ساختار مطلوب از دغدغه‌های مهم برخی اصولیان بوده و هنوز هم به درستی در طلب ساختار مطلوبی هستند که حداکثر جامعیت و مانعیت ممکن را داشته باشد، همه مسائل را با تریبی منطقی و طبیعی پوشش دهد، ظرفیت پذیرش مسائل جدید را داشته باشد، عاری از مطالب استطرادی (مانند گنجاندن مباحث تعارض یا اجتهاد و تقلید در خاتمه‌ها یا مندرج کردن برخی قواعد فقهی در اصول) یا زواید (و حتی مبادی مختلف تصوّری و تصدیقی) باشد، اجزاء و مسائلش هماهنگ، متلائم و متناسق (نه ناسازگار یا متهافت) باشند، مسائل همسنخ و همگن در حد امکان در یک موضع گردآوری و جاسازی شوند، در آن به اجزاء اصلی اصول [موضوع، غایت و روش] توجه جدی شده باشد و مهم‌تر از همه آنکه، ناظر به مراحل مختلف استنباط فقهی و کاربرد اصول در آنها باشد. در مجموع، ساختار مطلوب اصول باید موجب کارایی و تسهیل هرچه بیشتر در عرصه پژوهش، آموزش و ترویجش و به خصوص کاربست آن در عملیات استنباط گردد.

به لحاظ مصداقی، در خلال تاریخ اصول فقه، ده‌ها ساختار مختلف با ملاک‌های گوناگون برای این دانش مطرح شده است؛ مانند تقسیم مباحث بر پایه معیارهایی همچون: أدله (شیخ مفید، شیخ بهایی، شهید صدر)، خطاب شرعی (سید مرتضی، شیخ طوسی)، کیفیت استدلال (علامه حلی، صاحب معالم، فاضل‌تونی، میرزای قمی)، حالات معرفت‌شناختی مکلف نسبت به حکم شرعی (شیخ انصاری)، شناخت و استنباط حکم شرعی (خویی، مظفر، شهید مطهری)، حیثیت (آیت الله سیستانی)، اعتبار (آیت الله سیستانی)، حکم شرعی (صادق لاریجانی). بر پایه چنین

۲. به لحاظ منطقی، بحث از مبادی پیشینی یک علم و تنقیح آنها باید در دانش‌های پیشین‌تر مرتبط بدانها و نیز در فلسفه مضامین یا روش‌شناسی آن علم انجام شده و نتایجشان در آن علم سرریز شود. بدینگونه، از توّرم آن علم نیز جلوگیری می‌شود. ر.ش: علی صفائی حائری، درآمدی بر علم اصول، ص ۵۲-۸۱؛ بلال شاکری، هادی

ملاک‌های مختلفی، تیویب‌های گوناگونی شکل گرفته است؛ برای نمونه:

«مباحث الفاظ» و «قطع / ظن / شک»: شیخ انصاری؛

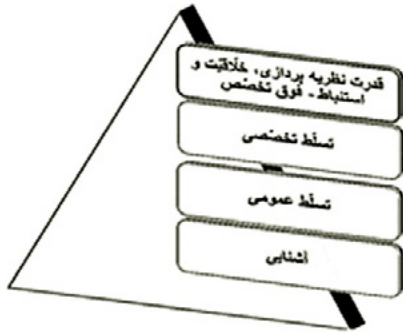
«مقدمه: مبادی تصویری و تصدیقی لغوی و احکامی»، «مسائل عقلی [نظری و عملی]»، «مسائل لفظی»، «حُجَج شرعیة [از جمله استصحاب]»، «تعارض حجتین»، «خاتمه: برائت، اشتغال، اجتهاد و تقلید»: محقق اصفهانی؛

«مقدمات: تعریف، موضوع و غرض، حکم شرعی»، «قطع»، «دلّه محرزه: شرعی (لفظی / غیرلفظی) و عقلی»، «اصول عملیه»، «خاتمه: تعارض ادله»: شهید صدر [حلقات]؛

«اکتشافات»، «احتجاجات (ادله و حجج)» و «تعارضات و ترجیحات»: علی عابدی شاهرودی.

ز سطوح و اهداف تحصیلی

اگر به درستی قائل به تفاوت خروجی‌های نظام آموزش باشیم، یکی از لوازم بدیهی، ضرورت سطح‌بندی آموزش است. اما همین امر روشن چنان که باید مورد توجه قرار نمی‌گیرد. به طور قطع همه طلاب به جهت وظایف صنفی خطیرشان در دین‌شناسی و دین‌گستری، به سطحی از تحصیل اصول فقه نیاز دارند. اما بدیهی‌ست که نیاز به اصول فقه و در نتیجه مقدار و سطح فراگیری‌اش برای طیف‌های مختلف طلاب یکسان نیست. جهت توضیح، ابتدا باید تصویر کلانی از حرکت تدریجی به سوی تخصص علمی ارائه کرد. سیر تحصیل و کسب علوم و مهارت‌های تخصصی، مانند ورود در هر می چند طبقه با قاعده‌ای بسیار گسترده است که با حرکت به سمت رأس، از تعداد دانش‌ها و مهارت‌ها کاسته و بر عمق و محتوایشان افزوده می‌شود، یعنی دایره دانش‌ها و فعالیت‌های پراکنده علمی و عملی، لایه به لایه محدودتر می‌شود تا آنکه تمام فعالیت‌ها بر موضوعات تخصصی متمرکز شوند.



نمایی از حرکت به سمت تخصص در یک دانش

لایه نخست (آشنایی)، بسیار گسترده و مشتمل بر اطلاعات و مهارت‌های متنوع و فراوانی است، ولی همگی در سطحی ابتدایی و در حد آشنایی هستند. در لایه دوم (تسلط عمومی)، از میان همان دانش‌ها و مهارت‌های گذشته، برخی انتخاب و با توجه بیشتر دنبال می‌گردند. از ملاک‌های تسلط بر یک دانش اینست که فراگیر بتواند با متون تخصصی‌اش ارتباط برقرار کرده و توانایی عرضه خدمات تخصصی مرتبط هر چند در سطح پایین را داشته باشد. لایه سوم (تسلط تخصصی) کاملاً تخصصی است. فراگیر در این لایه، آمادگی و قابلیت ارایه آثار و خدمات تخصصی تری را دارد. در رأس هرم، فعالیت‌های فوق تخصصی قرار گرفته که معمولاً تنها در یک یا چند موضوع از یک حوزه تخصصی امکان پذیرست و همراه نظریه‌پردازی و حرکت در مرزهای دانش است. در این حرکت رو به عمق، تنوع دانش‌ها و مهارت‌ها، پیش‌نیاز رسیدن به تخصص است. همین روند در علم اصول نیز جاریست. بدین جهت، هر طیف از طلاب بسته به هدف و مأموریتشان، به تحصیل سطح خاصی از آن نیاز دارند. طیف‌بندی طلاب و بیان سطح مورد نیاز هر دسته به اصول و چرایی‌اش، به نوشتار جداگانه‌ای نیاز دارد، لکن می‌توان دسته‌بندی کلی ترسیم‌شده در جدول ذیل را ارائه داد.

سطوح مورد نیاز تحصیل اصول برای دسته‌های گوناگون طلاب		
دوره	سطح مورد نیاز	فراگیران
عمومی	آشنایی و تسلط عمومی	همه طلاب
تخصصی	تسلط تخصصی	پروازندگان به عرصه‌هایی که مبانی، ابزارها، قواعد و مهارت‌های اصولی، تأثیرات چشمگیر و معناداری در آنها دارد؛ به‌ویژه هر عرصه‌ای که با فهم منابع دینی و استظهار از آنها و کاربردشان یا با حل تعارض‌های بدوی‌شان [یا حداقل، با محصولات علمی و نظریه‌های تخصصی اسلام‌شناسان نظریه‌پرداز] سروکار دارد؛ مانند: تفسیر، علوم عقلی اسلامی، کلام، اخلاق و عرفان اسلامی، علوم انسانی و اجتماعی، هنر، حقوق، فقه‌های تخصصی و...؛ مدرس‌ان سطح عمومی اصول و فقه؛ عهده‌داران مناصب اجتماعی یا اجرایی مرتبط با وظایف صنفی روحانیت که نیاز به حداقل مرتبه اجتهاد را دارند؛ مانند قضاوت و...؛
فوق تخصصی	فوق تخصص (با مراتب خود)	مدرس‌ان فقه و اصول سطوح عالی و خارج؛ محققان و نظریه‌پردازان برشمرده در دوره تخصصی [در مراتب بالاتر تحقیق و تخصص]؛ محققان عرصه اصول فقه یا علوم مرتبط؛ مانند فقه (فردی، اجتماعی، نظام‌های فقهی، فقه‌های تخصصی)، فلسفه اصول، فلسفه اجتهاد، فلسفه فقه، روش‌شناسی استنباط، و... .

به لحاظ مصداقی و تطبیقی می‌توان با قدری تسامح، دو مرحله آشنایی و تسلط عمومی را معادل «مقدمات و سطح ۱ (پایان پایه ۶)»، مرحله تخصصی را معادل «سطح ۲ و ۳ + یک دوره خارج فقه و اصول» و لایه فوق تخصص را معادل «اتمام سطح ۴ و بالاتر» گرفت. «هدف مرکزی» از تحصیل اصول در همه دوره‌های برشمرده، عبارتست از: «توانایی شناخت و به کارگیری مبانی، قواعد و ابزارهای اصولی در فرایند استنباط گزاره‌های فقهی» و به بیان دیگر: «دانش و مهارت به کارگیری اصول در فرایند کشف احکام [و قوانین] دین یا تشخیص وظیفه عملی در موارد عدم امکان برگرفتن حکم از متون [مانند موارد شک]». البته، این هدف دارای مراتب است و در

وحدیدی‌پور، «تطور تاریخی هندسه علم اصول»، <http://mag.ijtihadnet.ir/>؛ http://ftn1_#/2-19054/؛ علی اکبر رشاد، ساختارشناسی دانش اصول، الگوی شیخ انصاری، <http://rashad.ir/?p=1406>

هر یک از سطوح، متناسب با همان سطح، معنا شده و بسط می‌یابد. بدین ترتیب، می‌توان به بیان تفصیلی اهداف فراگیری اصول در هر یک از دوره‌های برشمرده پرداخت که به اجمال در جدول‌های مرتبط بیان شده‌اند.^۱

اهداف تفصیلی (ازبزرگ بر اهداف دوره تخصصی و عمومی)	اهداف آموزشی حداقلی اصول برای دوره فوق تخصصی
	<p>- تسلط بر مباحث درجه دوم و تحلیلی درباره علم اصول و علوم مرتبط و فلسفه‌های مضاف آنها؛ مانند فلسفه اصول، فلسفه فقه، فلسفه استنباط و... - بررسی تطبیقی و سنجش انواع تعاریف اصول و ارائه تعریف مطلوب؛ - شناخت دقیق ماهیت قضایای اصولی و توانایی تشخیص گزاره‌های حقیقی، اعتباری، عرفی، نقلی، عقلی، عقلایی و... و بیان ملاک این تشخیص؛ - توانایی سنجش مسائل و گزاره‌های مختلف اصولی و تشخیص روش‌های مناسب برای بررسی و استفاده از آنها؛ - شناخت دقیق تقسیمات و ترویج‌های مختلف دانش اصول و ملاک هر یک و توانایی ارائه (یا دفاع از) ساختار و ترویج پیشنهادی مطلوب و بیان استدلالی وجوه برتری و تمایز و تشابه آن؛ - شناخت روش‌های سنجش در اصول و سنجش‌های معرفت اصولی؛ - توانایی اصطلاحات دست‌بندی، ریشه‌یابی، میناشناسی، سنجش و نقد اقوال مختلف در یک مسأله و اختیار استدلالی دیدگاه برگزیده؛ - شناخت استنادها، تصرها و نکات جزئی، دقیق و عمیق درباره یک مسأله اصولی؛ - شناخت دقیق و عمیق تراش مسلمین در زمینه علم اصول و توان ترجمه آنها به ادبیات علمی معاصر و امتدادبخشی بدانها در عرصه‌های عینی؛ - تسلط بر تاریخچه و مبانی هر یک از مسائل اصولی (هرچند بالقوه) توانایی انجام در صورت نیاز؛ - شناخت تفصیلی هر یک از شخصیت‌های برجسته تأثیرگذار اصولی و نیز کتابشناسی توصیفی - تحلیلی هر کدام؛ - شناخت علوم مرتبط با اصول، مرز هر کدام با دیگری، و ملاک این مرزبندی (مانند زبان‌شناسی، هرمنوتیک، فلسفه تحلیلی، قواعد فقهی، لغت، رجال، و...) و توان تشخیص و تفکیک مسائل مورد بررسی در هر یک؛ - تسلط بر روش (یا روش‌های) تحقیق در اصول و توان انجام تحقیقات متناسب با موضوعات و گرایش‌های تخصصی مرتبط؛ - توانایی کشف پیشفرض‌ها و مبانی پنهان مباحث، لایه‌ها و سطوح هر بحث و امتدادهای علمی (در اصول یا دانش‌های دیگر) و غیرعلمی آن؛ - شناخت امکانات و محدودیت‌های فراروی پژوهشگر اصولی (به لحاظ روشی، منابع، معرفتی، عصری، و...) - تسلط بر شیوه یا شیوه‌های تفکر اصولی و مراحل هر یک از آنها؛ - احراز صحیح، دقیق و عمیق مبادی فلسفی، کلامی، لنوی و... لازم برای نظریه‌پردازی اصولی؛ - شناخت روش‌شناسی علم اصول و نسبت‌سنجی آن با روش‌های دیگر علوم؛ - شناخت مسائل و دغدغه‌های علمی محققان امروز اصول و دانش‌های مرتبط (مرزهای دانش و مسائل فرامرزی این علوم)؛ - آشنایی با نحوه استفاده از متون دینی در اصول و چگونگی آن و همچنین، شناخت ارتباط و تعاملات اصول با علوم نقلی، عقلی و... - توانایی ارائه گزارشی فنی از یک پیش‌فکر اصولی در قالب مفاهیم و قالب‌های اصولی؛ - توانایی بررسی آسیب‌شناسانه اصول و علوم مرتبط در ساختارهای مختلف (روش، آموزشی، پژوهشی، ترویجی، و...) و شناخت ایستار و مرفق فعلی اصول در عرصه‌های مختلف (در حوزه و بیرون آن، جهان اسلام، غرب، ارتباط با علوم اسلامی و غیراسلامی، پژوهش، ترویج، علوم انسانی، در حوزه و دانشگاه، علم دینی و...) و توانایی ارائه راهکارهایی برای حرکت به سمت وضیعت مطلوب؛ - شناخت جریان‌های گذشته و کنونی مخالف با اصول، علل مخالفت هر یک با آن، نقدهای محتوایی و روشی، و... - تسلط بر زبان‌های تخصصی مرتبط (در صورت نیاز) به حساب گرایش‌ها و موضوعات مرتبط؛ - توانایی ایجاد تحولاتی (هرچند اندک) در علم اصول (به لحاظ روشی، مسائل، ساختار، مبانی، توسعه، تطبیق، و...)</p>

اهداف تفصیلی (ازبزرگ بر اهداف دوره عمومی)	اهداف آموزشی حداقلی اصول برای دوره تخصصی
	<p>- شناخت نیمه-تفصیلی و تحلیلی دانش اصول و اموری مانند: سنخ و ماهیت اصول، چند تعریف مشهور و وجه تشابه و تمایز آنها، نقطه آغاز و نحوه بسط و جوشش مسائل اصولی از دل آن، غرض و کاربرد و فایده این علم در حیطه‌های مختلف (به‌ویژه در عرصه تخصصی موردعلاقه هر فرد)، منابع اصول و نحوه استفاده از هر یک، و... - شناخت ترویج‌های مختلف اصول و ملاک هر کدام، نحوه ترتیب مسائل بر یکدیگر (سیر و حکمت پیش مباحث) در هر ترویج؛ - ترویج مطلوب و وجه مطلوبیتش؛ - آشنایی با ماهیت قضایای اصولی و توان تشخیص گزاره‌های اصولی از دیگر گزاره‌ها (مثل قضایای فقهی)؛ - توانایی تشخیص اصطلاحات و مفاهیم مهم و اساسی اصولی از مفاهیم فرعی - توانایی تطبیق قواعد اصولی بر مصادیق و مجاری خود؛ - توانایی کشف مبادی تصویری و تصدیقی هر یک از مسائل یا قواعد اصولی؛ - شناخت مبانی، مبادی (تصوری و تصدیقی)، و پیشفرض‌های مهم و اساسی دانش اصول؛ - فهم نظام حاکم بر مسائل اصول (نگرش نظام‌مند بدین دانش)؛ - توانایی تفکیک ساختارهای کلان و یا محوری از زیرساختارهای فرعی؛ - شناخت جایگاه معرفتی اصول در طبقه‌بندی علوم و ارتباطش با علوم هم‌بسته یا هم‌راستا و علوم دیگر و مرز هر کدام با دیگری و ملاک این مرزبندی؛ مانند: لغت، دانش‌های زبانی، هرمنوتیک، فلسفه‌های تحلیلی، رجال و... - توانایی فهم آثار تخصصی اصولی؛ - توانایی حل و فصل تعارض‌هایی بدوی یا احساس تعارض‌ها (بین متون دینی مرتبط با یک مسأله)؛ - توانایی تشخیص وظیفه شرعی در موارد شک، فقدان نص، اجمال نص و...؛ - آشنایی با میزان و ارزش معرفت‌شناختی گزاره‌های حاصل از دانش اصول؛ - شناخت تاریخچه نیمه-تفصیلی اصول، انوار مهم، مکاتب اصلی و مبانی کلان هر یک، شخصیت‌های تأثیرگذار و کلیدی (گذشته و کنونی)، جایگاه تاریخی، نحوه و سیر تطور مباحث عمده اصول، ایستار فعلی؛ - شناخت ایستار فعلی اصول به لحاظ موضوعات، مسائل، روش، غایت، و... - شناخت روش (یا روش‌های) تحقیق در اصول و توان حل مسائل اصولی در حد اولی؛ - توانایی تبیین پیش‌فرض‌ها و مبانی و مبادی اصولی در دانش تخصصی خود (مثلاً فقه اجتماع، فقه تربیت، فقه اقتصاد، فقه هنر و...) و شناخت نحوه سرپان قواعد اصولی در آنها؛ - شناخت نقش اصول در فهم و ترویج دین؛ - شناخت نحوه بسط و امتدادبخشی به اصول در ساختارهای مختلف فردی و اجتماعی، فرهنگی و تمدنی؛ - توانایی پی‌بردن به (و حداقل، حسد زدن) نمرها و نتایج اصولی، فقهی و فراققهی هر یک از مسائل اصولی با تأثیر اختلاف مبانی و دیدگاهها درباره هر مسأله بر نتایج مختلف آن؛ - شناخت وضیعت کنونی علم اصول و علوم مرتبط، مرزها و نقاط نهایی، کاستی‌ها و چسبندگی مسائل آینده بر اساس رسالت‌های انقلاب اسلامی و نیازهای امروز جامعه.</p>

۱. سه واژه «آشنایی»، «شناخت» و «تسلط» بکار رفته در بیان این اهداف نیز دارای محتوای معنایی خاصی بوده و بیانگر مراتب رو به عمق معرفتی و مهارتی می‌باشند. به عنوان مثال، در «آشنایی» با یک علم، اموری مانند: آشنایی اجمالی با اصطلاحات و مفاهیم اساسی، مسائل و قواعد کلی، ساختار و هندسه کلان، توانایی بازگویی مباحث، تطبیق مفاهیم و قواعد مهم بر مصادیق و... مورد انتظار است. در مرحله «شناخت» نیز اموری مانند: فهم اصطلاحات و مفاهیم اساسی، مفاهیم فرعی و جزئی، فهم مسائل و قواعد اساسی و مسائل و قواعد فرعی پر کاربرد، فهم ساختار خرد و تفصیلی، تحلیل روابط، توانایی بیان مطالب به زبان خود، تلخیص با تشخیص عناصر اصلی از فرعی، ارائه نمونه‌ها و شواهد، بازگویی مسائل تخصصی با عبارات محسوس تر و بالعکس، تحلیل روابط بین عناصر، تطبیق قواعد جزئی بر موارد و... توقع می‌رود. در مرحله تسلط نیز اموری بسان فهم تعاریف مختلف مفاهیم اساسی، نقد تعاریف با هدف دستیابی به تعریف برتر، فهم کامل مفاهیم جزئی، فهم اقوال مختلف و آشنایی با مبانی آنها، فهم کامل قواعد فرعی و جزئی، فهم موارد

اهداف آموزشی حداقلی اصول برای دوره عمومی	
<p>– آشنایی کلان و کلی با دانش اصول و اموری مانند: سنخ و ماهیت این دانش، تعریف رسمی و مشهور، اسامی و وجه تسمیه، موضوع، غایت و اهداف، کارکردها (کاربردها، فایده‌ها) و ضرورت‌های فردی و اجتماعی از جهات مختلف (به‌ویژه از منظر تأثیر بر حیات فردی، اجتماعی، تمدنی، و اخروی در صورت نپرداختن بدان به شیوه صحیح)، منابع، روش‌ها، اهداف آموزشی و تربیتی – تحصیلی، آفات و آسیب‌های احتمالی، و... جهت کسب نگرشی صحیح و واقعی نسبت بدین دانش و پیدایش انگیزه‌های متعالی جهت تحصیل:</p> <p>– آشنایی با ساختار اصول و جغرافیای مسائل اصولی و تقسیمات و تبویب‌های مهم اصول:</p> <p>– آشنایی با جایگاه معرفتی اصول در طبقه‌بندی علوم و نیز در بین علوم هم‌سنخ و قریب‌الافق و وجوه تفاوت و تشابه آنها:</p> <p>– آشنایی با تاریخچه اصول، دوره‌های مهم، شخصیت‌های تأثیرگذار و کلیدی (گذشته و کنونی)، آثار مهم اصولی:</p> <p>– شناخت و تأمین پیشفرض‌ها، ابزارها، مقدمات، و شرایط موردنیاز برای فراگیری اصول و ورود بدان:</p> <p>– آشنایی با مسائل و قواعد اساسی اصول و نظام کلان آنها:</p> <p>– آشنایی با مفاهیم و مصطلحات کلیدی در اصول و نقش آنها در استنباط و توانایی بازگویی آنها (مثل: حکم شرعی [چیستی، انواع، مراتب و...])، حجیت، معذرت، منجزیت، جعل و تشریح، دلیل، منبع، وضع، دلالت، استظهار، حقیقت و مجاز، اصول لفظی، منطوق، مفهوم، تخصیص، تخصص، عام و خاص، مطلق و مقید، مجمل و مبین، اوامر، نواهی، قطع و ظن و شک، حجج و امارات، تخطئه و تصویب، ظواهر، شهرت، خبر، اجماع، قول لغوی، عقل، عرف، سیره، ارتکاز، اصول عملیه، تعارض، تزاحم، حکومت، ورود، تعادل و تراجم، و...):</p> <p>– توانایی تطبیق برخی از مفاهیم و قواعد مهم‌تر بر مواردشان (از جمله در فقه):</p> <p>– آشنایی با مهم‌ترین بینش‌ها و قواعد اصولی تأثیرگذار در حیثه فعالیت صنفی تخصصی (علمی و غیرعلمی) خود و نیز حیثه‌های دیگر (علمی و غیرعلمی):</p> <p>– آشنایی با مهم‌ترین متون دینی حاوی قواعد اصولی:</p> <p>– شناخت رابطه اصول و دین‌شناسی و دین‌پژوهی و نقش اصول در فهم و بسط گزاره‌های دینی:</p> <p>– آشنایی با مراکز عمومی یا تخصصی اصول و ویژگی‌ها و ظرفیت‌های هر یک:</p> <p>– آشنایی با ظرفیت‌های اجتماعی و فرهنگی و تمدنی علم اصول:</p> <p>– آشنایی با مطالبات و سخنان امام، رهبری (به‌عنوان ولی فقیه و سکاندار نهضت اسلامی و جریان تمدن‌سازی اسلامی) در زمینه اصول و علوم مرتبط:</p> <p>– شناخت امکانات و ظرفیت‌های پدیدآمده توسط نهضت انقلاب اسلامی برای تحول علوم: از جمله اصول:</p> <p>– آشنایی با نرم‌افزارهای موجود در زمینه اصول و نحوه استفاده بهینه از آنها:</p> <p>– تلاش برای امتدادبخشی به قواعد و مبانی اصول فراگرفته در عرصه‌های مختلف زندگی در طول دوران تحصیل و کاربردی‌سازی آنها در حیات علمی و عملی خود و اطرافیان.</p>	<p>اصول فقه</p>

مطالعات تکمیلی جبران کرد. تاکنون، کتاب دروس (حلقات سه‌گانه) شهید صدر، مناسب‌ترین متن درسی علم اصول است. مطالعات درجه دوم درباره اصول، باید در این مرحله توسعه و عمق بیشتری بیابند. این مرحله باید شامل حداقل یک دوره مختصر (ولی مفید و دقیق) درس خارج اصول نیز باشد.

دوره تخصصی (و نیز درس خارج آن) هم بسته به سطح و گرایش تخصصی مدّ نظر می‌توانند محتوا و شکل‌های متفاوتی داشته باشد که از محل بحث بیرون است. تنها باید اشاره کرد که بهترین درس خارج آنست که به سبک کارگاهی (مشهور به سامرایی) رخ بدهد.^۱ در این دوره (و دوره قبل)، به تدریج باید عنصر پژوهش جدّی‌تر شود و از متن محوری به سوی مسأله‌محوری حرکت شود تا بدانجا که عنصر پژوهش کاملاً چیره شود. مطالعه و نگارش مقالات تخصصی اصولی (یا تقریرنویسی دروس خارج) و تدریس کتاب‌های مقدماتی اصول نیز در این دو مرحله بسیار مفیدند. البته، توانایی پژوهش یا تدریس اصول به تنهایی کافی نیست، بلکه چنین اموری باید ناظر به نیازهای فقهی و اهداف نهضت تمدن‌سازی اسلامی و مأموریت‌های تعریف‌شده در این راستا باشند.

مسأله بسیار کلیدی و تحول‌آفرین در همه سطوح سه‌گانه، مهارت‌ورزی یا تطبیق و تمرین عملی اصول در فقه است.^۲ برای اینکار می‌توان از اساتید مناسب، مباحثه‌ها و کارگاه‌های تکمیلی و نیز کتاب‌های مرتبط مدد گرفت؛ مانند: «اصول فقه کاربردی: قافی شریعتی، سه مجلد»، «علم اصول در فقه و قوانین موضوعه: خلیل قبله‌ای»، «الدلیل الفقهي» تطبیقات فقهیه لمصطلحات علم الأصول، محمد الحسینی» و «الأصول فی الفقه: محسن

۱. برای تفصیل بیشتر درباره نکات روشی درس خارج، رش: درس خارج و گام‌های اجتهاد، اشراق حکمت، ۱۳۹۸ ه.ش.

۲. چرا که به تعبیر حضرت وصی علیه‌السلام: «العلم یرشدک و العمل یربّک الغایه»؛ غرالحکم، ص ۴۵.

اما درباره سیر تحصیل اصول، با توجه به مجال محدود، تنها باید توجه داشت که مهم‌تر از سیر آنست که «اهداف تحصیلی فراگیری اصول» با توجه به دوره و سطح مورد نظر برای هر فرد تأمین و احراز شوند. از این رو، سیرهای تحصیلی، بسته به اقتضائات علمی و شخصی (یا نوعی) هر فرد متفاوت خواهد بود و انتخاب یک سیر تحصیلی معین، باید در فرآیند مشاوره استمراری با اساتید خیره و آشنا با فرد و ویژگی‌های او صورت‌گیرد. البته، می‌توان در هر یک از دوره‌های یادشده به بیان کلیاتی نیز پرداخت. در دوره «عمومی»، ابتدا مطالعه یا درس گرفتن برخی کتاب‌ها درباره اصول ضروری است؛ مانند: آشنایی با اصول شهید مطهری، المعالم جدید شهید صدر و... گذراندن حداقل دو حلقه ابتدایی و تکمیلی اصول؛ مانند: «حلقه اول/الموجز» و سپس «حلقه دوم/اصول الفقه» نیز در این سطح لازم است. در خلال دوره عمومی، مطالعات تکمیلی درباره اصول؛ به‌ویژه تاریخ آن نیز باید صورت بگیرد. در مراحل ابتدایی تحصیل بسیار مهم است که فهم صحیحی از دانش اصول، موضوع، اهداف، روش، ساختار و تاریخش بدست آید، موضوع و محل هر بحث و مفاهیم و اصطلاحات مرتبط به خوبی درک و تصور شوند، فقط چند قول محدود در مسأله بیان و اجمالاً نقد شوند، کاربردهای علمی و عملی مسائل در حیثه‌های مختلف بررسی شوند، تطبیق قواعد اصولی به طور اجمالی تمرین گردد، اما بررسی تفصیلی دلایل متعدّد همه اقوال، بیان شبهات و پاسخ‌ها و ردود متکرّر، فراتر از اهداف سطح عمومی بوده و باید به سطح تکمیلی‌تر منتقل شوند.

در دوره «تخصصی» باید به فراگیری یا مطالعه کتاب‌های تکمیلی پرداخته شود؛ مانند: رسالت، کفایه/حلقه سوم (یا هر متن آموزشی مناسب دیگر در صورت تدوین). برخی نقایص متون درسی را باید با بهره‌گیری از اساتید توانمند و استثناء، فهم دیگر ساختارها و نقد هر یک و نیز ارائه استدلالی ساختار بهتر، فهم متون علمی هم‌تراز، توانایی تبیین دیدگاه‌های مختلف، توانایی نوشتن مقاله ترویجی و... مورد نظر می‌باشد.

قرار بگیرند. به لحاظ سنخ و هویت معرفتی نیز علم اصول یک دانش مرکب میان‌رشته‌ای است که بدان اشاره شد.

اما از حیث آموزشی، تحصیل اصول نیز مانند هر دانش دیگر مقدماتی دارد. مهم‌ترین دانش و فنی که تحصیل اصول بر آن توقف دارد، منطق است. به طور خلاصه، هدف مرکزی یا حداقل میزان فراگیری منطق برای طلاب، عبارتست از: «توانایی شناخت و ساخت قالب‌های تصویری و تصدیقی منطقی معتبر و نیز مهارت کشف مغالطات»^۲. افزون بر منطق، چون غالب متون آموزشی، منابع و متون تخصصی به عربی نگاشته شده‌اند، احراز حداقل اهداف تحصیل ادبیات عرب نیز جهت فراگیری اصول ضرورت دارد.^۳ به طور طبیعی، اصول فقه از پیش‌نیازهای تحصیل فقه نیز است.

با گسترش مباحث روشی و نگرش‌های درجه دوم و تحلیلی، نسبت اصول فقه با بسیاری از عرصه‌ها یا دانش‌های همگن یا قریب‌الأفق باید روشن شود که این مسأله از مباحث فرامرزی مرتبط بدانها است؛ مانند نسبت اصول فقه با اصول استنباط (به معنای عام)، فلسفه اصول، دانش‌های زبانی، فلسفه زبان، فلسفه تحلیلی، تفسیر، روش‌شناسی استنباط و...

ط (آسیب‌شناسی، مطلوبیت‌ها و افق‌های تحول)

مقتضیات عصری و نیازهای گسترده بشر معاصر به دین؛ به‌ویژه هجوم گسترده نیازهای فقهی در پرتو استقرار حکومت اسلامی، حجم عظیمی از مسائل کمی و کیفی مورد ابتلا را متوجه فقه کرده که بخش مهمی از پاسخگویی بدانها به علم اصول باز می‌گردد که عهده‌دار بررسی عناصر مشترک عملیات استنباط است، اما این دانش در وضعیت کنونی‌اش، توانایی پاسخگویی کافی را ندارد. بدین جهت، اصول در مسیر تکامل تاریخی‌اش، به تحولات گسترده‌ای نیاز دارد تا بر چالش‌های فرارو فائق آید. تحقق چنین تحولاتی، نیازمند ایجاد بسترها و زمینه‌های متعددی است که فهرستی از آنها که از بررسی آسیب‌شناسانه وضعیت اصول در عرصه‌های آموزش، پژوهش و ترویج اصطیاد شده‌اند، در جداول ذیل آمده است.^۴

عرصه	وضعیت موجود	راهبردهای رسیدن به وضعیت مطلوب
۱. ناظر نبودن به اهداف طبقه‌بندی شده متناسب با سطوح و لایه‌های اصول‌خوانی (و در نتیجه، بروز مشکلاتی مانند طرح برخی مباحث زاید برای سطوح پایین‌تر، اما ضروری برای سطوح بالاتر)	۲. ناظر نبودن جدی به فقه و مراحل فرایند استنباط فقهی	۱. طراحی دوره‌های متفاوت آموزشی و تحصیلی برای مخاطبان گوناگون دارای نیازهای اصولی متفاوت (حتی غیرحوزویان)
۳. بی‌توجهی به عناصر کلیدی «تطبیق» و «تصریح»	۴. عدم انتقال کافی «نگرش‌های درجه دوم به اصول» به فراگیران	۲. طراحی حلقات متدرج و تکامل آموزشی با توجه به اهداف شناختی، انگیزشی و مهارتی/فقراری سطح‌بندی‌شده
۵. منتقل نکردن «نگرش نظام‌مند» به اصول و نیز «نگرش‌های درجه دوم تحلیلی» به فراگیران	۶. انتقال یک‌طرفه و حافظه‌محور مطالب	۳. تدوین متون آموزشی کاربردی (ناظر به فقه و مباحث روش استنباط) و سطح‌بندی شده (در تناظر با اهداف اصول‌خوانی)
۷. شروع هم‌زمان فقه و اصول	۸. آمادگی طلبه برای «درس خارج»	۴. توجه به تمرین و تطبیق کافی در جریان آموزش
۹. آموزشی نبودن بسیاری از متون درسی و نیز ترتیب تاریخی مشوش آنها	۱۰. عدم رعایت برخی پیش‌نیازها (مانند آموزش مبانی کلامی، منطقی و... مرتبط با برخی مباحث اصولی)	۵. توجه به تدریس کارگامی و پژوهش‌محور [متناسب با سطح تحصیل اصول]
۱۱. تقیدهای لفظی یا اختصاری بی‌اجمال و ایجاز مخل یا تطویل و اطباق ممل و ناهجا در برخی متون درسی	۱۲. غلظت محتوایی تاریخی بین مطالب اصولی دو مقطع سطح و خارج و عدم انعکاس مفاهیم، مباحث و آراء جدید	۶. دانش‌افزایی همراه با مهارت‌محوری
۱۳. استفاده از متونی با محتوای مناسب درس خارج در مرحله سطح؛ مانند آموزش برخی متون تحقیقی سنگین	۱۴. یکسان نبودن سطح مباحث در برخی متون (حتی در یک کتاب)	۷. اهتمام به انتقال نگرش‌های درجه دوم متناسب با هر سطح؛ به‌ویژه مباحث تاریخی ضروری
		۸. گذراندن یک نوره مختصر آشنایی با اصول قبل از شروع فقه
		۹. انتقال نگرش نظام‌مند به اصول به فراگیران

۱. علامه محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۸۶، ص ۲۲۲.

۲. جهت مطالعه اهداف تفصیلی منطق آموزی، رش: سعید هلالیان، رهنامه پژوهش، شماره ۱۳ و ۱۴، ص ۵۸-۶۷.

۳. رک: همان، شماره ۱۱ و ۱۲، ص ۳۰-۴۵.

۴. جهت تفصیل، رش: سعید هلالیان، «بسترهای تحول دانش اصول»، فصلنامه علمی تخصصی محفل، معاونت پژوهش حوزه علمیه تهران، ش ۱۵، پاییز ۱۳۹۳، ش.

عرصه	وضعیت موجود	راهبردهای رسیدن به وضعیت مطلوب
تدوین (تاریخ)	<p>– محدود کردن اصول به فقه و استنباط فقهی (فهم) گزاره‌های فقهی و احکامی) – پرداختن به برخی مباحث غیرکاربردی در فقه یا استنباط و فریب‌شدن نسبی آنها</p> <p>– نپرداختن (کلی یا کافی) به برخی مباحث جدید مورد نیاز استنباط</p> <p>– عدم تدوین (یا ترویج و تثبیت) ساختار مطلوب</p> <p>– ناظر نبودن جدی به فقه و نیازهای استنباط فقهی و پرداختن به مباحث بدون اولویت، فرعی و گاه، انتزاعی</p>	<p>– گسترش و ارتقاء اصول از اصول فقه به اصول استنباط (بمعنای عام شامل کشف گزاره‌های معرفتی، اخلاقی و رفتاری: فردی، اجتماعی و...) (یا ارایه مباحث مرتبط با استنباط به معنای عام در علمی جداگانه)</p> <p>– ناظر بودن به فقه و نیازهای جاری عینی استنباط فقهی؛ به‌ویژه نیازهای فقهی جدید؛ بخصوص فقه‌های تخصصی و نظام‌های فقهی (تامل تبادلی با فقه و نیازهای عینی)</p> <p>– اهتمام جدی به فلسفه اصول و مباحث «روش‌شناسانه» اصول و اجتهاد</p> <p>– سنخ‌شناسی دقیق مسائل و استفاده از روش‌ها و ابزارهای روشی و زبانی متناسب با هر سنخ از مسائل</p> <p>– توجه به مسائل اصولی مرتبط با استخراج افعال و کنش‌های اجتماعی و حقوقی و... (نه فقط افعال فردی) و نیز کنش‌ها، روندها و فرایندهای فقهی (نه فقط تک‌مسائل ایستا)</p> <p>– تلاش برای تدوین ساختار (یا ساختارهای) مطلوب(تر) برای اصول</p> <p>– پاسخگویی جدی‌تر به گرایش‌های اخباری‌گری نادرست در حال شکل‌گیری</p> <p>– توجه به مکتب‌شناسی اصول [توصیفی، تاریخی، تحلیلی، انتقادی، پیشینی، پسینی، توصیه‌ای، تأسیسی]</p> <p>– اهتمام به دانش‌های پشتیبان اصول از حیطه نیازهای اصول بدانیها؛ مانند فلسفه، کلام، علوم‌زبانی، و...</p> <p>– توجه به ظرفیت‌های دانش‌های قریب‌الآفق و همگن یا هم‌راستا با اصول در راستای اهداف این علم؛ مانند: دانش‌های زبانی و هرمنوتیکی، فلسفه زبان، فلسفه تحلیلی، معناشناسی، نشانه‌شناسی و سمانتیک، فلسفه اخلاق، فلسفه حقوق، و...</p> <p>– ناظر نگری و تنقیح مبادی (هستی‌شناختی، کلامی، معرفت‌شناختی، زبان‌شناختی و...) دانش اصول</p> <p>– توجه به مباحث کلیدی‌تر؛ مثل: دلیل عقل و گستره و نحوه کاربردش در استنباط، ماهیت اعتبارات قانونی، شیوه وضع قانون، نحوه تطبیق قوانین بر مصادیق، چگونگی استخراج مواد قانونی و حقوقی از قالب‌های فقهی، نحوه فهم قوانین، هویت دلالتی متون دینی، سبتهای معصومان علیهم‌السلام در بیان گزاره‌های دینی و نحوه احراز هر یک، حکم و مباحث مرتبط، انواع و مراتب حجیت، ملازمات عقلی، گستره حجیت ظنون، بنا و سیره و ارتکازهای عقلا و مشرعه، عرف، نحوه حل تعارضات و تراحمات، مصلحت، مقاصد، و...</p>

عرصه	وضعیت موجود	راهبردهای رسیدن به وضعیت مطلوب
پژوهش (تاریخ)	<p>– عدم توجه کافی به مباحث روش‌شناختی مرتبط</p> <p>– عدم تعامل هدفمند با مجموعه‌های (علمی یا اجرایی) بیرون‌حوزوی مرتبط با علم اصول</p> <p>– کاستی‌ها و ضعف‌های راهبردی، برنامه‌های، ترویجی و اجرایی برای تحول در عرصه پژوهش اصول</p>	<p>– جایگاه‌شناسی، آسیب‌شناسی، سنجش و ارزیابی علوم مختلف؛ از جمله اصول</p> <p>– تدوین و اجرای چشم‌انداز، اهداف راهبردها و سیاست‌های کلان، میانی، و خرد پژوهش، آموزش، و توسعه علم اصول؛</p> <p>– تغییر برخی نگرش‌ها و ذهنیت‌ها نسبت به دانش اصول؛ برای مثال نفی «اصول برای اصول» و نه برای کاربرد در استنباط</p> <p>– مدیریت پژوهش در عرصه اصول و خروج آن از حالت منفصل و جزیره‌ای</p> <p>– نیازسنجی پژوهشی در عرصه اصول و هدایت پژوهش‌ها بسوی نیازهای واقعی و اولویتهای بالاتر (بها دادن بیشتر به مسائل دارای کاربرد بیشتر در عرصه فقه و استنباط)</p> <p>– رونق‌بخشی به پژوهش‌های بنیادین اصولی (به‌ویژه تحقیقات بنیادین جهت‌دار)</p> <p>– تقویت رویکرد تاریخی و احیاء و احراز تراث و توجه به پژوهشهای تاریخی اصولی و بررسی دقیق‌تر ادوار و مکاتب اصولی؛ به‌ویژه از منظر روش‌شناختی</p> <p>– بسط پژوهش‌های اصولی تطبیقی و مقارن</p> <p>– اهتمام به ابزارهای یاری‌رسان به آموزش، پژوهش، و ترویج اصول؛ مانند: نرم‌افزارهای مختلف، نشریات، پایگاه‌های اینترنتی، همایش‌های علمی و ترویجی، کتابخانه‌ها و مؤسسات تخصصی، موسوعه‌ها و فرهنگ‌های تخصصی، کتاب‌شناسی‌های اصول یا رویکردهای مختلف (توصیفی، تحلیلی، آموزشی، و...)</p> <p>– فراهم کردن زمینه ارائه دیدگاه‌های نو، نوآوری‌ها، ابتکارات علمی، نظریه‌پردازی، و نقد در زمینه علم اصول</p>

تهرانی، آغا بزرگ، الذریعة الی تصانیف الشیعه، مطبعة قضا، نجف اشرف، ۱۳۷۸ ه.ق.

حسنی، سید حمید رضا و علی‌پور، مهدی، جایگاه‌شناسی علم اصول، مرکز مدیریت حوزه، چاپ اول، قم، ۱۳۸۵ ه.ش.

حلی، حسن بن یوسف، تهذیب الوصول الی علم الأصول، مؤسسه امام علی (علیه السلام) چاپ اول، لندن، ۱۳۸۰ ه.ش.

خراسانی، محمد کاظم، کفایة الأصول، تعلیقه زارعی، مؤسسه النشر الإسلامی، چاپ ششم، قم، ۱۴۳۰ ه.ق.

خویی، ابوالقاسم، محاضرات فی أصول الفقه، تقریر فیاض، احیاء الآثار، چاپ اول، قم، ۱۴۲۲ ه.ق.

سبحانی، جعفر، الموجز فی أصول الفقه، مؤسسه الإمام الصادق علیه السلام، چاپ ۱۴، قم، ۱۳۸۷ ه.ش.

سیستانی، سید علی، الرافد فی علم الأصول، لیتوگرافی حمید، چاپ اول، قم، ۱۴۱۴ ه.ق.

صدر، سید محمد باقر، المعالم الجديدة للأصول، کنگره شهید صدر، چاپ دوم، قم، ۱۳۷۹ ه.ش.

صدر، سید محمد باقر، بحوث فی علم الأصول، مؤسسه دایرة المعارف فقه

سخن آخر آنکه، چنانکه اشاره شد، علم اصول اکنون در «دوره گذار» قرار دارد که در صورت گذر صحیح از آن در پرتو اهتمام جدی به امور تحول‌آفرین یادشده، اوج‌گیری و تکامل تصاعدی بی‌ظنیری برای این دانش رقم می‌خورد و در مقابل، بی‌توجهی بدانها آن را در معرض خطر رکودی دیگر قرار خواهد داد.^۱

منابع

اصفهانى، محمد حسین، الفصول الغرورية فی الأصول الفقهية، دار احیاء العلوم الإسلامیة، چاپ اول، قم، ۱۴۰۴ ه.ق.

اصفهانى، محمد تقی، هداية المسترشدين، مؤسسه النشر الإسلامی، چاپ دوم، قم، ۱۴۲۹ ه.ق.

امام خمینی، مناهج الوصول الی علم الأصول، تنظیم و نشر، چاپ اول، قم، ۱۴۱۵ ه.ق.

۱. به دلیل محدودیت حجمی، مباحثی مانند قلمرو و گستره اصول، منابع و مصادر علم اصول، اصول استنباط (به معنای عام)، بررسی کتاب‌های درسی (رایج و نیز مناسب هر سطح اصول خوانی)، مبادی پژوهشی و بحث از مبادی مختلف اصول، تحول اصول در عرصه‌های مختلف آموزشی، پژوهشی، ترویجی و... در این نوشتار بررسی نشد؛ لعل الله یخدد بعد ذلك أمراً.

- اسلامی، چاپ سوم، قم، ۱۴۱۷ ه.ق.
 صدر، سید محمد باقر، دروس فی علم الأصول، مجمع الفکر، چاپ اول، قم، ۱۴۲۳ ه.ق.
- صدر، سیدحسین، تأسیس الشیعه لعلوم الإسلام، اعلمی، تهران، بی تا.
 طباطبایی، محمد حسین، حاشیة الکفایه، بنیاد علمی و فکری، چاپ اول، قم، بی تا.
- عراقی، ضیاءالدین، مقالات الأصول، مجمع الفکر، چاپ اول، قم، ۱۴۲۰ ه.ق.
 عراقی، ضیاءالدین، نهاییة الأفكار، دفتر نشر اسلامی، چاپ سوم، قم، ۱۴۱۷ ه.ق.
 غروی، محمد حسین، نهاییة الدراية في شرح الکفایة، آل البيت (علیهم السلام)، چاپ دوم، بیروت، ۱۴۲۹ ه.ق.
- کاظمی، محمد علی، فوائد الأصول، تقریر درس میرزای نائینی، مؤسسه النشر الإسلامی، قم، ۱۴۱۷ ه.ق.
- مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، مؤسسه الطبع و النشر، بیروت، ۱۴۱۰ ه.ق.
 مظفر، محمد رضا، أصول الفقه، تعلیقه زارعی، بوستان کتاب، چاپ پنجم، قم، ۱۳۸۷ ه.ش.
- نجاشی، ابوالعباس، رجال نجاشی، تصحیح آیه الله زنجانی، انتشارات اسلامی، چاپ اول، قم، ۱۴۱۸ ه.ق.
- هاللیان، سعید، دانش تحصیل دانش، قم، ولاء منتظر، ۱۳۹۰ ه.ش.
 هاللیان، سعید، «کارکردهای تحصیل تاریخ در حیات صنفی طلاب و اهداف تحصیلی آن»، رهنامه پژوهش، ش ۲۰+۱۹، معاونت پژوهش حوزه، قم، ۱۳۹۴ ه.ش.



درآمدی بر روش آموزش و پژوهش در علم اصول

آیت الله سید محمد مهدی میرباقری

آیت الله سید محمد مهدی میرباقری از دانش آموختگان حوزوی می باشند از مهم ترین اساتید ایشان آیت الله جواد تبریزی، وحید خراسانی، زنجانی و سبحانی و آیت الله حسن زاده آملی، عبدالله جوادی آملی، محمدتقی مصباح یزدی و علامه سید منیرالدین حسینی الهاشمی می باشند. از ایشان آثاری نیز به چاپ رسیده است که می توان به کتاب های ۱- گفتارهایی پیرامون تحول در علوم انسانی. ۲- چگونگی ارتباط دین با تجدد ۳- کالبدشکافی فرهنگی فتنه ۸۸ و مقالاتی مانند ۱- تحول در علوم انسانی چیست، چرایی و چگونگی، ۲- مبانی و غایات علوم انسانی اسلامی، ۳- جنبش نرم افزاری و چیستی علم اسلامی و... اشاره نمود. ایشان هم اکنون به عنوان ریاست فرهنگستان علوم اسلامی قم مشغول به فعالیت می باشند.

خلاصه: در این مقاله به صورت اجمالی به تبیین ویژگی‌ها و اقتضائات دوره‌های سه‌گانه فراگیری دانش اصول در حوزه‌های علمیه یعنی مقدمات، سطح و خارج پرداخته است. در مرحله مقدماتی لازمه ورود طلبه را نگاه بیرونی به علم، کتاب‌شناسی، مطالعه تاریخی علم و شخصیت‌های آن و تبیین تعریف، موضوع و روش علم دانسته و لازم می‌داند که در این مقطع با نظام موضوع‌ها و مسأله‌های علم به طور اجمالی آشنا شود. در دوره «سطح»، که آموزش بر محور موضوع‌ها و مسأله‌ها و بر محور متن‌های خاص می‌باشد تا طلبه بتواند توان درک مطلب و متن‌شناسی پیدا کند. روش کار را در این مرحله، تجزیه و ترکیب متن و استحصال مبانی زیرساختی در متن است. سعی می‌شود طلبه در این مرحله با کار پژوهشی آشنا شود. در دوره «خارج»، پژوهش درباره «مسأله‌ها»، موضوع کار است؛ یعنی باید مسائل این علم را فارغ از متن خاص بررسی و پژوهش کرد تا اجتهاد درباره کلیت علم اصول و مسائلش ایجاد شود. روش کار در این دوره، تحلیل مسائل و دستیابی به فهرست جامع موضوعات علم اصول است.

رویکردهای رایج در آموزش و پژوهش علوم حوزوی از آسیب‌ها و خلأهای جدی رنج می‌برند که همین امر مانع پر بار شدن تحصیلات حوزوی می‌شود. نوشتار پیش رو در آمدی بر روش آموزش و پژوهش در علم اصول است که می‌کوشد به صورت اجمالی به تبیین ویژگی‌ها و اقتضائات دوره‌های سه‌گانه فراگیری دانش اصول در حوزه‌های علمیه یعنی مقدمات، سطح و خارج بپردازد. تصویر مطلوبی که این نوشتار از دوره‌های سه‌گانه‌ی پیشگفته ترسیم می‌کند، چنین است:

در مرحله مقدماتی علم اصول، نگاه بیرونی به علم، کتاب‌شناسی، مطالعه تاریخ علم و شخصیت‌های آن علم و تبیین تعریف، موضوع و روش علم از جمله موضوع‌هایی است که لازمه ورود دانش‌پژوه به فضای یک علم و پدید ساختن جسارت علمی در وی است. همچنین در این مقطع باید با نظام موضوع‌ها و مسأله‌های علم به طور اجمالی آشنا شود.

در دوره «سطح»، آموزش بر محور موضوع‌ها و مسأله‌های علم بر محور متن‌های خاصی بررسی می‌شود تا دانش‌پژوه سرانجام بتواند توان درک مطلب و متن‌شناسی پیدا کند. روش کار در این مرحله، تجزیه و ترکیب متن و استحصال مبانی زیرساختی در متن است. دانش‌پژوه باید در این مقطع به تدریج از آموزش فاصله گرفته و با کار پژوهشی آشنا شود.

در دوره «خارج»، پژوهش درباره «مسأله‌ها»، موضوع کار است؛ یعنی مسائل علم اصول فارغ از متن خاص بررسی و پژوهش شده و کوشش می‌شود تا دانش‌پژوه به قضاوت اجتهادی درباره کلیت علم اصول و مسائل آن نائل آید. روش کار در این مرحله، تحلیل مسائل و دستیابی به فهرست جامع موضوعات علم اصول است.

۱. استاد درس خارج حوزه علمیه قم، نوشتار پیش رو برگرفته از چند جلسه مشورتی عده‌ای از طلاب با استاد سید محمد مهدی میرباقری درباره شیوه آموزش و پژوهش در علم اصول است که به وسیله فاضل محترم جناب آقای یحیی عبداللہی به رشته نگارش در آمده و به تایید استاد میرباقری رسیده است.

دوره مقدماتی: آموزش کلیات و نظام موضوع‌های علم اصول

دانش‌پژوهی که در آغاز با علم اصول روبه‌رو می‌شود، کم و بیش هیچگونه آشنایی با این علم ندارد؛ نه جایگاه این علم را می‌داند، نه موضوع و نه چگونگی ترکیب موضوع‌هایش را می‌شناسد؛ بنابراین لازم است دانش‌پژوه مبتدی ابتدا با کلیات علم اصول با نگاه بیرونی آشنا شود تا در پایان این مرحله به اجمال بر موضوع‌ها و باب‌های علم و جغرافیای کلی آن مسلط شود.

موضوع‌هایی که در مرحله مقدماتی باید به آنها پرداخت، تعریف علم، موضوع و غایت علم، روش علم، ضرورت علم، پیشینه علم و جایگاه این علم در بین علوم دیگر است. همچنین لازم است پیش از ورود به بحث‌های اصلی، کتاب‌های معتبر علم و محققان این علم بیان شود و سرانجام دانش‌پژوه فهرست اجمالی از مسائل و موضوع‌های علم را فرا گیرد.

آشنایی مختصر با تاریخ علم ضروری است؛ چرا که تاریخ علم نشان می‌دهد که علم در چه دوره‌هایی رشد کرده و چه کسانی بر بحث‌ها و مسائل علم افزوده‌اند تا علم به این مرحله رسیده است. باید توجه داشت که در فرایند آموزش باید به پرورش دانش‌پژوه نیز توجه داشت؛ یعنی تقویت ذهنی و ارتقای هوشمندی با تکامل روحی همراه باشد و متناسب با آن اتفاق بیفتد.

همچنین پیش از ورود به هر علمی، کتاب‌شناسی نیز ضروری است تا مشخص شود نگارنده آن کتاب، چه کسی است و در چه دوره‌ای از تاریخ علم می‌زیسته و چه بحث‌های جدیدی را به آن علم اضافه کرده و نیز سطح علمی کتاب و روش نگارنده و باب‌های آن چگونه است؛ برای نمونه، شیخ طوسی (رحمه الله علیه) در هر یک از کتاب‌های فقهی خود سبک و رویکرد خاصی داشته و با غرض متفاوتی آن را نگاشته که آشنایی با آن پیش از مطالعه کتاب ضروری است.

دانش‌پژوه مبتدی افزون بر آشنایی با کلیات علم باید فهرست بحث‌ها و باب‌های علم را هم در ذهن داشته باشد و جایگاه هر بحث در سیر کلی علم را بداند؛ چرا که ممکن است فردی مسائل را جزء بداند؛ اما کلیت بحث - که از کجا شروع می‌شود، چه راهی را طی می‌کند و به کجا ختم می‌شود- را نداند، مانند

چکیده و عصاره مطلب را منعکس کند. پس از اتمام تجزیه متن با دست‌یابی به فهرست‌های متن، باید به ترکیب عناصر متن اقدام کرد.

ترکیب متن با دست‌یابی به نظام فهرست و نظام پرسش‌های متن

در این مرحله باید به طبقه‌بندی فهرست‌ها پرداخت؛ از اینرو لازم است فهرست‌ها جمع‌آوری شده و فهرست‌های کلی تری تدوین شود؛ به اینگونه که چند فهرست هم‌عرض زیر فهرست کلی‌تر جای گیرد تا اصلی‌ترین فهرست‌ها به دست آید. به عبارت دیگر مطالب تفکیک شده باید طبقه‌بندی شده و اصلی، فرعی و تبعی آنها از یکدیگر تمیز داده شود؛ یعنی تعریف‌های اصلی، استدلال‌های محوری و تقسیم‌های احکام بنیادی را که دیگر تعریف‌ها، استدلال‌ها، تقسیم‌ها و احکام به این‌ها وابسته‌اند را کشف می‌کنیم.

در یک مرحله کامل‌تر می‌توان تمام فقرات متن را به پرسش تبدیل کرد؛ سپس آنها را طبقه‌بندی کرده و به آنها نظام داد. تبدیل مطلبی به پرسش باعث می‌شود که اصلی‌ترین نکته مورد نظر نگارنده شناسایی و از آن پرسش شود؛ به عبارت دیگر مصب اصلی بحث نزد نگارنده کشف می‌شود؛ بنابراین در این مرحله باید به نظام پرسش‌های متن دست یافت.

تجزیه و ترکیب متن به روش پیشگفته بیشترین تسلط بر متن را پدید می‌آورد. انجام این مرحله‌ها هر کدام نیاز به مباحثه دارد که باید در گروه‌های بحثی بر روی آن کار شود.

استخراج مبانی عام و دست‌یابی به زیرساخت متن اصولی

پس از تجزیه و ترکیب متن باید زوایه‌های پنهان متن را نیز به دست آورد؛ بر این اساس در قدم اول استدلال‌ها را تکمیل کنیم؛ برای نمونه، اگر برهان مضمحل بوده و از چند برهان تشکیل شده است، آنها را بشکافیم و برهان‌های مخفی را آشکار کنیم و هر کدام را به پایان برسانیم و مقدمه‌های آن را تکمیل کنیم.

اگر از مفروض‌ها شروع شده، بررسی کنیم که آنها از کجا سرچشمه گرفته است؟ آیا بدیهی است یا به بدیهی باز می‌گردد؟ اگر از بدیهیات شروع نشده، بکشیم آنها را به بدیهیات ختم کنیم. با این روش به تدریج لایه‌های درونی بحث آشکار می‌شود و می‌توان به مبنای صاحب کتاب پی برد. برای نمونه، می‌گویید مبنای صاحب کفایه در معیار ثواب و عقاب، قرب و بُعد است؛ فعل مقرب، ثواب دارد و فعل مبعذ، عقاب دارد؛ یعنی استخراج مبنا می‌کنید.

در مرحله بعد باید در بررسی نزاع‌ها و اختلاف‌های بین دو اصولی به اختلاف مبنای آن دو رسید و اختلاف‌ها را از مبنای‌ترین سطح تحلیل کرد؛ برای نمونه، به طور عمده استدلال بر پایه تعریف واقع می‌شود. وقتی گفته می‌شود این موضوع، آن حکم را دارد به طور حتم به تعریفی تکیه شده و این همان جایی است که حد و برهان به هم گره می‌خورند. گاهی اتفاق می‌افتد که مبنا واحد است؛ اما در لوازم مبنا اختلاف دارند؛ برای نمونه، مرحوم آخوند (رحمه الله علیه) توجه می‌دهند که شما که این مبنا را انتخاب کرده‌اید باید به لوازم آن هم پای‌بند باشید و لازمه این مبنا، فلان مطلب است؛ بنابراین در نزاع‌ها مشخص می‌شود که اختلاف در چیست؟ در مبنا است یا لوازم مبنا؟ اختلاف و اشتراک بین آنها در چیست؟ بر این اساس باید نزاع‌ها را به اختلاف‌ها در کبریات برگرداند. این راه رسیدن به منظومه مبانی و قاعده‌های عام کتاب است.

البته این قاعده‌های عام در خود علم به صراحت حضور ندارند؛ بلکه باید با تجزیه و ترکیب و آنالیز متن به آنها رسید و آنها را استخراج کرد. برای نمونه، در بسیاری از بحث‌های اصولی به حجیت ظهور استناد می‌کنند؛ اما نمی‌گویند:

کسی که آدرس تکتک خانه‌ها را می‌داند اما نقشه شهر را نمی‌داند. در این مقطع، ورود به مسائل علم اصول باید در ساده‌ترین شکل ممکن و به صورت آموزشی و بدون توجه به بُعدها و لوازم عقلی آن گفته شود و در پایان، نظری سنجیده و فنی در مسأله بیان شود. همچنین باید ادله بحث هم کاهش یابد و به صورت نیمه استدلالی طرح بحث شود؛ یعنی بحث لایه‌بندی شده و از طرح لایه‌های عمیق پرهیز شود.

دوره سطح: متن‌شناسی و تمرین پژوهش

هدف از دوره سطح، توانمند کردن طلبه برای امر پژوهش است که مهم‌ترین ویژگی آن، قدرت رویارویی با متن‌هاست؛ یعنی طلبه باید در پایان دوره سطح، مسأله‌شناس شده و با سطوح مسأله آشنا باشد و قدرت برخورد با متن را تا مرحله زیرساخت‌های آن به دست آورد. اصلیت‌ترین روش کار در این مرحله، تجزیه و ترکیب متن است که پژوهشگر باید از این راه به لایه‌های عمیق‌تر متن راه پیدا کند و صغریات و کبریات بحث را از یکدیگر تشخیص داده و به قاعده‌های عامی که کتاب بر آنها تکیه می‌کند و تمام استدلال‌ها و نزاع‌ها از آنها سرچشمه می‌گیرند، دست یابد؛ چرا که همواره قاعده‌ها و مبانی عامی پشت دست مسائل مطرح شده در متن وجود دارد که در متن به آنها تصریح نمی‌شود.

بر این اساس متن‌شناسی هدف اصلی در این مرحله می‌باشد که قدم اول آن نیز متن‌خوانی و درک مطلب است؛ یعنی هر متنی از علم اصول را بتواند بفهمد و تجزیه و ترکیب کند و بر آن مسلط شود؛ این توانمندی‌ها باعث می‌شود تا طلبه جسارت پژوهشی پیدا کند؛ زیرا با قدرتی که در تجزیه و ترکیب به دست می‌آورد، می‌تواند دست‌پهنی صاحب کتاب را نقد کند و آرایش و نظم جدیدی به کتاب بدهد و به دست‌پهنی نگارنده مقید نباشد.

از دیگر مهارت‌هایی که باید در این مرحله به دست آید، آن است که طلبه بر ارجاع‌ها تسلط یابد؛ یعنی برای یافتن مطلب و نظر خاصی بداند که به کجای کتاب مراجعه کرده و ریشه‌های بحث را در کجا جست و جو کند؛ نه اینکه مجبور باشد هر بار از اول تا پایان کتاب را کنکاش کند.

تجزیه متن با تفکیک مطالب به تعریف، تقسیم، استدلال و حکم و فهرست زد

اینجا به منظور تجزیه و ترکیب متن مناسب است که ابتدا قسمتی از متن معین شده؛ سپس با کوشش مطالب مطرح‌شده در آن تفکیک شود؛ برای نمونه، مشخص شود که مرحوم آخوند (رحمه الله علیه) در قسمتی از کفایه چند مطلب را بیان کرده است.

نخستین مرحله در تفکیک مطالب متن، تجزیه متن به تعریف‌ها، استدلال‌ها، تقسیم‌ها و احکام است. باید تعریف‌ها از احکام جدا شود؛ سپس استدلال‌ها در بحث روشن شود؛ برای نمونه، گفته می‌شود: «وجوب غیری، استحقاق عقوبت ندارد». باید جست و جو شود که استدلال این حکم چیست؟ اول وجوب غیری را تعریف می‌کنند و بعد استدلال می‌آورند که استحقاق عقوبت ندارد. اگر دقت شود خواهید دید در اینجا همان تعریف در استدلال آمده است؛ یعنی تعریف را حد وسط قرار داده‌اند: «اگر وجوبی است که ملاک ندارد، پس استحقاق عقوبت ندارد»؛ بنابراین به طور معمول ابتدا تعریف را ارائه می‌دهند و محل نزاع را مشخص می‌کنند و بعد تقسیم‌های بحث را ذکر می‌کنند؛ سپس حکم را بیان کرده و بعد استدلال می‌آورند.

پس از جدا کردن مطالب از همدیگر برای هر مطلب فهرستی زده شود که

است.

تحلیل مسائل و استخراج فلسفه و فرهنگ حاکم بر بحث

در دوره درس خارج، افزون بر تجزیه و ترکیب متن؛ **اولاً**، دانشپژوه باید بتواند اصول موضوعه و پیشفرض‌های کتاب‌ها و قاعده‌های عمومی که باب‌های علم بر آنها تکیه دارند را استخراج کند؛ **ثانیاً**، به فرهنگ قواعد ارزشی و فلسفه ارتکازهای نظری حاکم بر نگارنده دست یابد؛ یعنی باید بتواند لایه‌های پنهانی و مفروض‌های مخفی که بر سرنوشت مسأله اثر دارند و گرایش‌های حاکم بر علم که در استدلال ظهور پیدا نمی‌کنند را استخراج کند.

علم اصول یک سری قاعده‌های زیرساختی دارد که در دوره سطح باید به آن رسید. افزون بر آن، فرهنگ و ارتکازهای فلسفی نگارنده، در بحث‌های وی نیز جاری است. مقصود از فرهنگ، ارتکازهای عقلایی و ارزشی - حسن و قبح - و مقصود از فلسفه مبانی و قواعد عقلی و فلسفی است که در علم اصول حضور پیدا می‌کند.

برای نمونه، اگر پرسیده شود که آیا مقدمات واجب، شامل مقدمات داخلی هم می‌شود یا نه؟ پاسخ می‌دهند که مقدمات داخلی، چیزی در عرض مرکب نیست؛ بلکه مرکب عبارت است از اجزاء؛ بنابراین دو چیز نداریم که یکی کل باشد و یکی جزء. این استدلال در ابتدا، اصولی به نظر می‌رسد؛ اما اگر تحلیل کنیم، مبانی فلسفی پیش فرض آن است که کل‌ها را اعتباری می‌داند؛ یعنی وحدت مجموعه، اعتباری است و اجزاء، اصل هستند که اجزاء لا بشرطه، همان کل می‌شود؛ بنابراین نماز یا حج و ... را یک واحد اعتباری می‌دانند. این گرایش فلسفی در خود بحث ذکر نمی‌شود؛ یعنی نمی‌گویند که ما دو گونه وحدت داریم: اعتباری و حقیقی و احکام هر کدام چیست؛ بلکه آن را مفروض می‌گیرند و جلو می‌روند؛ بنابراین باید در تحلیل مسائل، لوازم مطلبی را به دست آوریم و به مبنا برسیم و پیش‌فرض‌های فلسفی نگارنده را از کتاب اصولی وی استخراج کنیم؛ هر چند که مورد التفات خود صاحب متن نبوده باشد؛ برای نمونه، صدرالمألهین (رحمه الله علیه) در کتاب خود، قول بزرگان را می‌آورد و تحلیل می‌کند که گرایش آنها اصالت وجودی بوده یا ماهیتی؟ یعنی می‌گوید این حرفی که در بحث جعل زده‌اند با حرفی که در باب علیت زده‌اند، نشان می‌دهد بینش آنها اصالت وجودی یا ماهیتی بوده است. شبیه این کار را باید در مسائل اصولی انجام داد تا به مبانی فلسفی محقق اصولی دست یابیم.

نمونه دیگر از حضور فلسفه در اصول اینکه مرحوم نائینی (رحمه الله علیه) می‌گوید: «مقدمات و افعال نسبت به مصالح، علل معدّه هستند؛ بنابراین مصالح از اختیار عید خارج است. این امر بر می‌گردد به تعریف فلسفی خاصی که علل اقسامی دارد که یک قسم آن علل اعدادی است. علل اعدادی، علل تامه معدت نیستند؛ بنابراین کسی که بر معدت قادر می‌باشد ممکن است بر معدله قادر نباشد که این بحثی فلسفی است»^۱.

همچنین برای جریان فرهنگ خاص در مسائل اصولی می‌توان به جریان فرهنگ عید و مولای عرفی در برخی بحث‌ها مانند ظهور امر در وجوب اشاره کرد؛ اینکه امر، افاده وجوب می‌کند یا نه؟ گفته می‌شود اگر مولا به عید خود فرمان دهد «اذا امر مولا بعیده» اما عید از فرمانش سرپیچی کند، مستحق عقوبت است. این فرهنگی خاص است که از رابطه عید و مولای عرفی سرچشمه گرفته است. برخی گفته‌اند دلالت امر بر وجوب به حکم عقل است؛ اما خوب که دقت شود حکم عقلایی است؛ یعنی بنای عقلایی و ادراک

۲. أجود التقريرات، ج ۱، ص ۲۱۶.

«ظهور عرفی، حجت است»؛ اما در همه جا از آن استفاده می‌کنند. برای نمونه، می‌گویند ظهور جمله شرطیه، فلان مطلب است؛ این یعنی ظهور، حجت است؛ یا گفته می‌شود عقلاً فاعل این کار را مذمت کرده و بعد به این مذمت استدلال می‌کنند. از اینجا فهمیده می‌شود بنای عقلاً را در مدح و ذم حجت می‌داند. دست‌یابی به این مبانی عام در حقیقت راه یافتن به زیر ساخت اصولی متن است.

دوره خارج: پژوهش بر محور مسأله‌ها

در دوران سطح، کتاب و نظرهای صاحب کتاب موضوعیت دارد؛ یعنی دانشپژوه باید بکوشد مبانی نگارنده را بفهمد و جوانب مطلب را از نگاه ایشان بررسی کند؛ اما در درس خارج، متن موضوعیت ندارد؛ بلکه مسأله موضوعیت داشته و خود علم بدون تقید به کتاب یا شخص خاصی بررسی می‌شود؛ بنابراین هدف اصلی در این مرحله، مسأله‌پژوهی است. دانشپژوه در این مرحله باید بتواند افزون بر درک مطلب و تجزیه و ترکیب متن، آن را تحلیل کند. تحلیل متن یعنی لایه‌های پنهانی علم و مفروض‌های نگارنده که بر سرنوشت مسأله اثر دارند را استخراج کند و با کار پژوهشی به فرهنگ و فلسفه^۱ حاکم بر نگارنده برسد. باید بتوان قول‌ها، احکام و مسائل را از سر شاخه‌ها به مبانی آنها برگرداند. باید دانست روند پیدایش قول‌ها از بیرون علم به چه صورت بوده است؟ چرا این مسأله وارد علم اصول شده است؟ از چه علمی سرچشمه گرفته است؟ از کلام، فقه یا فلسفه؟ وی افزون بر شناخت مسأله باید بتواند عامل‌های پیدایش و تغییرهای یک مسأله را نیز تحلیل کند.

پژوهش‌بیودن روش کار در درس خارج

شیوه عملکرد در این مرحله باید به طور کامل پژوهشی باشد. در این مقام، نقش استاد، آموزش دادن نیست؛ بلکه وی به پژوهش کمک می‌کند. متأسفانه امروزه حتی روش پژوهش موجود، بسیار به آموزش نزدیک است؛ یعنی با روش پژوهشی و کارگاهی به تتبع و اندیشیدن پرداخته نمی‌شود؛ بلکه این کار با القا و آموزش پی‌جویی می‌شود و چون آموزش با متن گره خورده است، متن هم موضوعیت پیدا می‌کند. در حقیقت، متن‌هایی که در آموزش به کار گرفته می‌شود، پژوهشی است و روشی که در پژوهش استفاده می‌شود، آموزشی می‌باشد!

بر این اساس روش مطلوب برگزاری کلاس در درس خارج، روش کارگاهی است که استاد نقش ناظر پژوهش را داشته باشد. در این صورت ذهن خود دانشپژوه فعال می‌شود تا عمق بحث را بفهمد؛ هر چند فهم اجمالی مطلب از استاد، برای ورود به مسأله لازم می‌باشد؛ بنابراین مناسب است که ابتدا اجمال بحث به وسیله استاد گفته شود و بعد هر گروه روی یک متن کار خواهند کرد؛ به این ترتیب که ابتدا متن فهمیده و بعد تجزیه و ترکیب شود؛ سپس تحلیل متن صورت گیرد. سرانجام باید نتیجه‌های نظام فهرست‌های هر یک از گروه‌های مباحثاتی در کلاس ارائه شود و این فهرست‌ها در کلاس درس با حضور استاد مقایسه و فهرستی جامع استخراج شود که این مرحله از کار، جمع‌بندی بحث

۱. پیشفرض‌ها و ارتکازهای دخیل در یک علم را می‌توان به دو دسته فرهنگ و فلسفه دسته‌بندی کرد:

فرهنگ عبارت است از ارتکازهایی که از عقل عملی سرچشمه گرفته است و صیغه ارزشی دارد.

فلسفه عبارت است از ارتکازهایی که از عقل نظری برآمده و صیغه بینشی دارد.

شده است و آن اینکه به طور عمده کارآمدی آن در فقه لحاظ نمی‌شود و خود مسأله، جدای از فقه تحلیل می‌شود که در بسیاری از موارد هنگامی که در فقه می‌آید ملاحظه می‌شود که بیفایده است و ثمره عملی ندارد! به عبارت دیگر استقلال علم اصول از فقه آن را گرفتار این آسیب کرده است که با بسیاری از مسائل بیگانه از فقه رو به رو شده است و اکنون مسائلی در علم اصول مطرح شده که تفننی است و هیچ ارزش عملی ندارد؛ بلکه کارآمدی آن در مقام ذهن بوده و بسیاری از فضای علم اصول را هم اشغال کرده است. متورم شدن علم اصول در مواضع غیر کاربردی، موضوعی است که بسیاری از محققان نسبت به آن هشدار داده‌اند.

با این وجود، استقلال یک علم می‌تواند بستر رشد و توسعه متوازن و بالنده یک علم را فراهم سازد تا جایی که به توسعه علم فقه نیز بیانجامد؛ برای نمونه، منطق علمی است که باید فلسفه را سامان بدهد. می‌توان منطق را از فلسفه شروع کرده و تک تک مسائل فلسفه را تحلیل کنید و بگویید روش‌های منطقی که در فلسفه به کار رفته کدام است؛ برای نمونه انواع قیاس عبارت است از: قیاس اقترانی، قیاس استثنایی، قیاس شکل اول، قیاس شکل دوم و ...؛ در این صورت، منطق تابع فلسفه می‌شود؛ اما هنگامی که منطق رو به استقلال می‌رود، روش‌های جدیدی پیدا می‌کند و دامنه آن گسترش می‌یابد تا آن جایی که این روش‌ها، خود فلسفه را هم تغییر می‌دهد.

علم اصول نیز همین‌گونه است. اگر شما دامنه اصول را در فقه آوردید، هیچ‌گاه علم اصول نمی‌تواند فقه را تغییر بدهد و به سبط و توسعه آن کمک کند بلکه از آنجا که نگاه استقلالی به روش‌های آن صورت پذیرد، می‌توان شاهد تحول در علم فقه پیرو تحول در علم اصول باشیم؛ بنابراین باید گونه‌ای از تعامل طرفینی بین این دو علم برقرار باشد که نه به گسست فعلی بیانجامد و نه علم اصول در فقه ادغام شده و هیچ‌گونه لحاظ استقلالی به قاعده‌های آن نشود؛ بنابراین باید به طور دائم نسبت بین اصول و فقه لحاظ شود.

نتیجه‌گیری:

فراگیری علم اصول در حوزه در سه مقطع «مقدمات»، «سطح» و «خارج» هر کدام ویژگی‌ها و اقتضاهای خاصی دارد. در مرحله مقدماتی علم اصول، نگاه بیرونی به علم، کتاب‌شناسی، مطالعه تاریخ علم و شخصیت‌های آن علم و تبیین تعریف، موضوع و روش علم از جمله موضوع‌هایی است که لازمه ورود دانش‌پژوه به فضای یک علم و پدید ساختن جسارت علمی در وی است. همچنین در این مقطع باید با نظام موضوع‌ها و مسأله‌های علم به طور اجمالی آشنا شود.

در دوره «سطح»، آموزش بر محور موضوع‌ها و مسأله‌های علم بر محور متن‌های خاصی بررسی می‌شود تا دانش‌پژوه سرانجام بتواند درک مطلب و متن‌شناسی پیدا کند. روش کار در این مرحله، تجزیه و ترکیب متن و استحصالی مبانی زیرساختی در متن است. دانش‌پژوه باید در این مقطع به تدریج از آموزش فاصله گرفته و با کار پژوهشی آشنا شود.

در دوره «خارج»، پژوهش درباره «مسأله‌ها»، موضوع کار است؛ یعنی مسائل علم اصول فارغ از متن خاص بررسی و پژوهش شده و کوشیده می‌شود تا دانش‌پژوه به قضاوت اجتهادی درباره کلیت علم اصول و مسائل آن نائل آید. روش کار در این مرحله، تحلیل مسائل و دست‌یابی به فهرست جامع موضوعات علم اصول است.

عقلایی است که مینا قرار گرفته است؛ چنان که شهید صدر رحمه الله علیه با تحلیل متفاوت از رابطه «عبد و مولا» به نظریه «حق الطاعه» می‌رسند و برائت عقلی را منکر می‌شوند.

همچنین در بحث طلب و اراده که در دلالت امر بحث می‌شود می‌توان فهمید که برای نمونه، مشرب آقای خوبی (رحمه الله علیه) کلامی است و مشرب آخوند (رحمه الله علیه) صدرصد فلسفی است یا حضرت امام (رحمه الله علیه) به صورت عرفانی مشی کرده‌اند.

ممکن است نگارنده به این پیشفرض خود واقف بوده و نسبت به آن ملتفت باشد و بتواند پیشفرض را دنبال کند؛ برای نمونه مرحوم آخوند (رحمه الله علیه) در بحث تجزی و طلب و اراده به مبنای فلسفی واحدی پای‌بند است که سرانجام می‌گوید: «قلم اینجا رسید سر بشکست».^۱ در حقیقت ملتفت است که از دید فلسفی مشکل حل نمی‌شود؛ یعنی به لوازم حرف خودش عنایت دارد. در برابر ممکن است شخصی، سخنی را بگوید که متأثر از دیگران باشد و نداند که مبانی این حرف چیست یا اینکه مبنایی را در نظر بگیرد؛ اما به لوازم آن ملتفت نباشد. این سطح از مبانی نگارنده در متن حضور مستقیم ندارند؛ بلکه حضور ترکیبی دارند؛ از این رو تحلیل دقیق متن لازم است تا استخراج شود.

تدوین فهرست جامع علم اصول

روش کار باید این گونه باشد که در هر دوره پژوهشی، موضوعی انتخاب شود؛ سپس قول‌های گوناگون زیر آن در چند متن، تجزیه، ترکیب و تحلیل شود؛ برای نمونه، آن موضوع در کلام مرحوم آخوند، مرحوم شیخ انصاری، کلام مرحوم میرزای نائینی، مرحوم آقاضیاء و کلام محقق اصفهانی دیده شده و سرانجام متن شهید صدر (رحمه الله) بررسی شود.

پس از تجزیه و ترکیب و تحلیل متن در گروه‌های مباحثاتی، هر یک از گروه‌ها برای متن انتخابی خود فهرست جدیدی بزنند؛ به گونه‌ای که به این فهرست در بحث کارگاهی تأمل و دقت شده و مورد توافق تمام اعضا واقع شود.

در مرحله بعد در جلسهای با حضور استاد هر کدام از گروه‌های بحثی فهرست خود را در موضوع از پیش تعیین شده ارائه کنند و هر گروه از فهرست تدوینی خود دفاع کند؛ سپس فهرست جامع برای تمام متن‌ها تدوین شود. این فهرست باید بتواند تمام حلقه‌های بحث نزد اصولیون گوناگونی را منسجم کند. در گام بعدی باید پژوهشگران بتوانند به فهرست مختار از علم در آن مسأله دست یابند. پیشنهاد می‌شود در واپسین مرحله، فهرست مختار با فهرست شهید صدر رحمه الله علیه در کتاب حلقات مقایسه شود؛ چرا که وی به طور معمول فهرست قوم را به هم می‌زند و با فهرست ابداعی خود وارد بحث می‌شود و بعد نزاع را بر سر موضوع‌های اصلی می‌برد و از همان جا نزاع را تحلیل می‌کند. همچنین می‌کوشد حرف دیگران مانند مرحوم نائینی و آخوند (رحمه الله علیه) را در متن خود جای دهد و در بسیاری از بحث‌ها حذف و اضافه‌ای انجام می‌دهد؛ البته فهرست کلی درس خارج وی متعلق به کفایه است؛ اما در کتاب حلقات ترتیب کلی علم را هم عوض کرده است؛ بنابراین مناسب می‌باشد فهرست جامع و نهایی خود را با فهرست وی مقایسه کنیم.

ملاحظه رابطه علم اصول با علم فقه

یکی از محورهای پژوهش در علم اصول، سنجش کارآمدی قاعده‌های اصولی در فقه است. زمانی علم اصول از دامن فقه بیرون آمده؛ اما بعدها به مرور زمان به علم مستقلی تبدیل شده است؛ از آنجایی که مستقل شده دچار آفتی

۱. کفایه الأصول (با تعلیقه زارعی سبزواری)، ج ۱، ص ۱۳۰.



اهمیت و جایگاه علم اصول در تحصیلات حوزوی

در گفت و گو با حجت الاسلام والمسلمین سیف ا... صرامی

حجت الاسلام والمسلمین سیف ا... صرامی از اساتید حوزه می‌باشند. ایشان مدیر گروه فقهی - حقوقی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی می‌باشند. از آثار ایشان می‌توان به کتاب‌های: احکام حکومتی و مصلحت (برگزیده کتاب سال)، حسبه یک نهاد حکومتی (برگزیده کتاب سال)، مستند تحریرالوسیله و مقالاتی چون عوامل ناپایدار حکومت علوی، مبانی احکام حکومتی از دیدگاه امام خمینی رحمته و... اشاره نمود.

خلاصه: با توجه به اهمیت تحصیل اصول فقه و سوال از این ضرورت، استاد گرامی ضمن جدا نمودن ضرورت تحصیل در فقه - اصول و ضرورت آن برای طلاب، میزان این اهمیت و ضرورت را بسته به اهداف و نگاه طلاب به آینده‌شان متفاوت می‌داند. در ادامه ایشان اصول فقه را دانشی کافی برای فهم همه معارف اسلامی مانند تفسیر، کلام و فهم هر متنی ندانسته، که نیاز است در زمینه اصول آنها نیز کارهایی صورت پذیرد، هرچند برای فهم این علوم و حتی علوم جدید مانند هرمنوتیک، علم اصول فقه بسیار موثر است. در پایان ایشان ضمن اشاره به عدم وجود نظام تعریف شده برای سایر نیازها و حوزه‌های دیگر، کاستی‌های که در آموزش اصول فقه وجود دارد را در سه جهت ۱- کاستی‌های کمی و کیفی ۲- نشان دادن کاربردهای عینی این علم ۳- عدم ممارست طلاب. برمی‌شمرند.

و راه و روشی است که براساس منابع بیان شده می‌توان با آن، احکام فقهی و رفتارهای انسانی را به دست آورد. ضرورتش در بحث‌های کلامی و کلی است. (ب) ضرورت تحصیل فقه و اصول برای طلاب: فکر می‌کنم فضای سوالات شما مربوط به اینست. طلابی که وارد حوزه علمیه می‌شوند، دنبال کسب معارف اسلامی هستند تا به آن عمل کنند. چرا تحصیل فقه و اصول برای این طلاب ضرورت دارد؟ پاسخ به این سؤال بستگی دارد که چه طلبه‌ای باشد و در کدام مرکز آموزشی و تحقیقاتی و با چه هدفی وارد شده است. گاهی طلبه فقط دنبال کسب معارف و تبلیغ در شهرها و کشورهای دیگر است و گاهی هدفش این است که مجتهد بشود. مجتهد با آن ضوابط و ملاک‌هایی که هست، احکام شرع را استنباط می‌کند. اهمیت تحصیل در فقه و اصول برای این دو گروه عمده، زیرمجموعه‌هایی دارد؛ یعنی خود اجتهاد درجانی دارد. در نتیجه، ضرورت تحصیل در فقه و اصول برای طلبه‌ای که وارد حوزه علمیه می‌شود به هدف او بستگی دارد؛ اگر دنبال این باشد که می‌خواهد مجتهد کاملی باشد و استنباط احکام بکند تا مردم از او تقلید بکنند، اهمیتش در درجه اول است. بنابراین، باید از ابتدا سطح را عمیق بخواند، درس خارج را محققانه پیش ببرد، بنویسد، تقریر کند و خودش اظهار نظر نماید. همچنین در زمینه‌های مختلف فقهی اصولی تحقیق داشته باشد تا دوره اصول فقه خارجش کامل باشد. درباره ایجاد انگیزه که اشاره کردید، به هدف آن طلبه بستگی دارد که دنبال فقه و اصول است تا انگیزه تحقیق و تعمیق اصول فقه ایجاد بشود یا اینکه می‌خواهد کلیاتی از

رهنامه: اهمیت تحصیل در علم اصول را تبیین کنید. شبهاتی درباره متورم شدن یا زواید داشتن علم اصول وجود دارد، پاسخ چیست؟ از این جهت بفرمایید برای طلابی که الان هستند، چه ضرورتی دارد در علم اصول توانایی بیابند؟

استاد: ضرورت «تحصیل در فقه و اصول» با «تحصیل فقه و اصول برای طلاب» دو بحث جداست:

الف) اهمیت تحصیل در فقه و اصول: خود فقه و اصول یا اصول فقه چه ضرورتی دارد؟ در این جا وارد بحث‌های کلامی و اعتقادی می‌شود که فقه به عنوان نمایش‌دهنده و نمود شریعت است. البته «فقه» با «شریعت» تفاوت دارد. شریعت، یعنی آن چیزی که خداوند متعال تشریح کرده است، درحالی که فقه، نمایش‌دهنده حجت آن شریعت است. یا اصول فقه به‌طور کلی چه اهمیتی دارد. فکر کنم منظور شما این نباشد. اینها به بحث‌های سعادت و شقاوت انسان برمی‌گردد که عقل انسان در تأمین سعادت و شقاوت و تشخیص رفتار صحیح از غیر صحیح کامل نیست و نیازمند شریعت است. در واقع، اصول فقه، منطق فقه است و از آنجا که در واقع منطق استنباط از منابع اصلی شریعت است، خداوند متعال تشریح کرده و برای شناخت آن راه‌هایی گذاشته که در رأس آنها قرآن کریم، ارسال رسل و پیامبران است، به‌ویژه در دین اسلام که پیامبر اکرم و جانشینان پس از ایشان، شریعت و احکام را بیان کردند. دین، منابع را مشخص کرده است. در نتیجه، اصول فقه پس از ضرورتی که درباره فقه است، منطق

خدای متعال است؛ درحالی که دیدگاه‌های غربی و شرقی درباره انسان با دیدگاه‌های اسلامی متفاوت است. بنابراین، کسی که کار جامعه‌شناسی می‌کند، این کلیات را می‌خواهد؛ اما فقه جواهری به معنای خود فقه جواهری ممکن است نیازی نداشته باشد.

همچنین اگر منظورتان از روش، روش علمی باشد؛ یعنی چیزی را بدون حجت به شارع نسبت ندهد، این درست است.

البته این بحث محل تردید و مشکل است. اگر در حوزه‌هایی که شریعت مستقیماً وارد نشده است، ما نیازمند بحث‌های اسلامی باشیم، دقیقاً همان مسائل و روش‌هایی که در فقه برای ماست و کفایت می‌کند، ممکن است روش‌های دیگری باشد. مثلاً در روش فقهی دنبال این هستیم سند و دلالت روایت را به دست بیاوریم تا بگوییم تمام شد؛ ولی در روش جامعه‌شناسی ممکن است از طریق تجمیع قرائن مطلب را به دست بیاوریم؛ یعنی از زوایای مختلف بررسی کنیم تا یک اطمینان حاصل شود. مثلاً حجت به آن معنا که در فقه و اصول برای ما مطرح است، ممکن است در جامعه‌شناسی کارایی نداشته باشد. پرسش شما این است چقدر فقه بخواند؟ فقه به معنای مصطلح برای استنباط احکام رفتار انسان است، پس اصول همین فقه برای جامعه‌شناس چه نیازی است؟ می‌گوییم این به اندازه تعمیق برای کسی که می‌خواهد فقیه باشد، نیاز نیست، بلکه باید چیزهای دیگر را بخواند و روش‌های دیگر را به دست بیاورد.

در ذهنم بود که در سوالات بعدی بگویم گاهی اوقات خیال می‌کنیم وقتی اصول فقه می‌گوییم، یعنی اصول فهم همه معارف اسلامی را بیان می‌کنیم؛ درحالی که این را نمی‌پذیریم. البته این سؤال بعدی بود و نمی‌خواستیم الان واردش بشوم، ولی چون مهم است، همین‌جا می‌گویم. افراد بسیاری می‌گویند بحث هرمنوتیک را داریم ولی چرا بحث هرمنوتیک، فلسفه زبان و فلسفه تقلیدی را در اصول نداریم و اصول فقه ما ناقص است؛ در پاسخ باید گفت دلیلش این است که جایگاه اصول فقه را فراموش کرده‌ایم. این‌طور نیست که اصول فقه از ابتدای تولد و تطور و هدف‌گذاری دنبال این باشد که فهم همه معارف اسلامی و حتی هر متن را بر عهده بگیرد. بنای کار اصول فقه «حجیت» است. حجیت هم اصطلاحاً معنای خودش را دارد؛ یعنی به ارتباط بنده با خدا و تأمین از عقاب خدا برمی‌گردد. محور اصول فقه این است. محور اصول فقه این نیست که هر متنی را آزاد بفهمیم. گاهی یک چنین خلط مبحث می‌شود و می‌گوییم اصول فقه کم دارد. حالا شما جامعه‌شناس را در نظر بگیرید. چه مقدار باید فقه و اصول بخواند؛ یعنی فقه و اصول مصطلح که در حوزه‌ها تدریس می‌شود؛ نه آن فقهی که معنای تفقه و لغوی دارد و اصول را به معنای اصول فهم هر متنی در نظر دارد. تفاوتی نمی‌کند، جامعه‌شناس نیز باید همه این‌ها را خوب لحاظ بکند؛ زیرا فقه و اصول یک دانشی تخصصی است. یک دانشی است که بخشی از معارف اسلامی را پوشش می‌دهد. فقه یک بخش را پوشش می‌دهد و اصول فقه هم برای همین بخش خاص است. اصول فقه، اصول فهم کلیه معارف اسلامی نیست. کسی که فقط اصول فقه خوانده است، دانشش به‌تنهایی برای تفسیر، فهم مطالب کلامی روایات و فهم مطالب کلامی قرآن کفایت نمی‌کند.

فقه و اصول فقه را بسیار کار کرده‌ایم؛ اما اصول کلام را نداریم. گاهی اصول فهم متن کلامی و تاریخی را در قرآن و روایات کار کرده‌ایم، اما نه آن اندازه که باید کار می‌شد. در تاریخ و کلام نیز به اندازه‌ای که در فقه کار کرده‌ایم، کار نکرده‌ایم؛ ولی در فقه بنا به دلایل تاریخی یا شاید روان‌شناسانه انسانی که به عین رفتار خارجی و ثواب و عقاب اخروی برمی‌گردد، ذهن هر انسانی را درگیر کرده است. مثل علم پزشکی که از ابتدای زندگی انسان بوده و انسان

فقه و اصول را فقه بدانند و سپس وارد بحث‌های جامعه‌شناسی از نظر معارف اسلامی بشود یا دنبال تبلیغ برود. اگر هدفش تبلیغ است، پس باید اصول فقه را در حدی بداند که برای مردم بعنوان مبلغ مسئله، روایت‌های اخلاقی و تفسیر قرآن بگوید و روایت‌های اخلاقی را بدست بیاورد و حدی در تفسیر قرآن کمکش بکنند. چون به هر حال، فقه و اصول در تفسیر جایگاه خودشان را دارند.

رهنامه: یعنی می‌فرمایید متناسب با هدف طلبه، میزان تعمیق در علم اصول تفاوت می‌کند؟

استاد: اهمیت اصول فقه برایش متفاوت می‌شود. متناسب با هدف، درجه اهمیت فقه و اصول برای طلبه متفاوت می‌شود. یک مشکلی که الان داریم این است که طلبه‌ها از ابتدا براساس تصمیم دیگران پیش می‌روند؛ یعنی ممکن است کسی بگوید ادبیات را باید همه بخواند یا سطح را در یک حدی پیش ببرند - ولی از سطح عالی به بعد ضروری است این تفکیک صورت بگیرد؛ اگرچه الان این تفکیک وجود ندارد. در نتیجه، طلبه‌ای که هدفش تبلیغ است، در درس خارج می‌نشیند و دنبال تحقیق نیست. اگر طلبه خوش‌فکر باشد، همیشه تبلیغ می‌رود و مطالب را می‌نویسد و می‌فهمد؛ اما دنبال نمی‌کند و ممکن است استفاده خاصی از آن نکند.

آن کسی که می‌خواهد جامعه‌شناسی اسلامی اگر تعبیر درست باشد، بخواند با کسی که می‌خواهد در مسائل فقهی اجتهاد کند، دو نوع فقه اصول می‌خوانند. بنابراین، کسی که جامعه‌شناسی اسلام را در یک دوره ده‌ساله فقه عمومی بخواند، فقهی که در این ده سال می‌خواند با فقهی که می‌خواهد مسائل فقهی را استنباط بکند، آن اجتهاد را نخواهد داشت. اگر این ده سال است، باید آن سی سال باشد. یکی می‌خواهد منابع اسلامی را به لحاظ دلالت، سند، اقوال و هر بحث رفتاری که موضوع فقه است، اجتهاداً استنباط بکند که حکم شرعی است، ولی دیگری می‌خواهد جامعه‌شناسی بخواند و حکم جامعه‌شناسی بدهد، نه حکم فقهی. درحقیقت، جامعه‌شناس می‌خواهد دیدگاه‌های جامعه‌شناسانه ارائه بدهد. آن دیدگاه‌ها نیز ممکن است مربوط به تفسیر، اخلاق، انسان‌شناسی، کلام و غیره باشد. پس باید در همه این علوم حد نصابی از دانش آن علوم را داشته باشد تا درباره فلان نظریه جامعه‌شناسی در چارچوب معارف اسلامی که مطرح می‌شود اظهار نظر کند. این اجتهاد فقهی به معنای مصطلح نیست.

رهنامه: کسی که می‌خواهد درباره موضوعات جامعه‌شناسی براساس اسلام نظریه بدهد، باید چه مقداری از حد نصاب دانش از هر علمی را داشته باشد؟

استاد: باید با نظریه‌های جامعه‌شناسانه در نظر گرفت، نه به لحاظ فقه جواهری؛ زیرا فقه جواهری مسائل جامعه‌شناسی را استنباط نکرده است.

رهنامه: می‌تواند روشش آن روش علمی باشد؟

استاد: اگر منظورتان از «روش» این است که به صورت علمی وارد بحث بشود و اگر یک چیزی را به شارع نسبت بدهد، بتواند بگوید این حجت است البته در حوزه خودش، این در میدان عمل بیشتر معلوم می‌شود که منظورش چیست. برای مثال، دیدگاه‌های جامعه‌شناسانه این‌طور نیست که از یک روایت به‌دست بیاید، بلکه ممکن است پنج شش روایت و آیه را کنار هم بگذارد تا یک دیدگاه به دست بیاورد که ممکن است آن روایات نیز بررسی سندی نخواهد، چون یک دیدگاهی کلی است. مثلاً فرض کنید انسان وابسته به

کمک می‌کند. کسی که می‌خواهد تفسیر بکند یا تاریخ اسلام را بخواند و متن تاریخی را بفهمد، بحث‌های اصول فقه می‌تواند به او کمک بکند؛ اما نباید به قول معروف سوراخ دعا را گم بکند و خیال کند که اگر اصول فقه خوانده است، اصول فقه پاسخ‌گوی روش تاریخی است. این اشتباه را خیلی‌ها می‌کنند. او باید روش تاریخی را بخواند. البته اصول فقه تداخلاتی با روش متون تاریخی دارد که این تداخلات می‌تواند کمک بکند. در هرمنوتیک و همه علوم دیگر می‌توانیم از اصول فقه کمک بگیریم؛ اما کمک گرفتن غیر از این است که همان را کافی بدانیم و آن وقت بگوییم چرا اصول فقه جواب‌گوی کلام و تفسیر و تاریخ نیست! نباید اصلاً جواب‌گو باشد؛ زیرا اصول فقه برای فقه ساخته شده است و محور حجت است؛ حجت، یعنی ثواب و عقاب، یعنی مولا و بنده. تاریخ و هرمنوتیک دنبال این چیزها نیست. در آن‌ها می‌خواهیم متن را بفهمیم، چه از مولا باشد، چه از یک عالم دیگری باشد که ممکن است حتی مؤمن نباشد و می‌خواهیم متنش را بفهمیم، چه شعر حافظ باشد. حوزه هر کدام باید از یکدیگر تفکیک بشود.

رهنامه: آیا حوزه کنونی که الان در آن هستیم، برای این اهداف متفاوت اصول فقه برنامه‌ای دارد؟ آیا کسی که در مسیر اجتهاد است، این کتاب‌های اصول فقه کفایت می‌کند یا بنظر شما باید تغییراتی صورت بگیرد؟

استاد: سازمان سنتی حوزه، عمدتاً دنبال اینست که مجتهد به معنای اصطلاح خاصش بسازد، یعنی کسی که از کتاب و سنت و منابع دیگر بتواند حکم کلی شرعی را به صورت حجت استنباط بکند. در نتیجه، برنامه‌ها برای این هدف طراحی شده است. ابتدا کاستی‌های در زمان را برای پیاده‌سازی این نظام مطرح می‌کنیم؛ اما متأسفانه نظام تعریف‌شده‌ای برای نیازهای دیگری که اشاره کردم، در حوزه نمی‌شناسم. مثلاً نظام تعریف‌شده‌ای برای آموزش و تحقیق در کلام یا آموزش و تحقیق برای مبلغ نداریم؛ یعنی یک مرکز مبلغ‌پرور، نظام‌مند و مشخصی نداریم که بیاید در واقع الگوهای تبلیغی را مخصوصاً با توجه به زمان حاضر و فضای مجازی برای امروز تربیت بکند. به صورت مرتب و نظام‌مند شاید باشد اما من سراغ ندارم. من با اصول فقه مقایسه می‌کنم، آنجوری که اصول فقه در نظام سنتی ما به صورت راسخ و قوی پایه‌های قوی و اصلی دارد؛ اما برای حوزه‌های دیگر معارف اسلامی چنین چیزی نیست. شاید یکی از کمبودهای مهم ما باشد که تجربه و سرمایه‌های بیشتری می‌خواهد. باید نیاز بشر به حوزه‌های دیگر خودش را نشان دهد و علما و نخبگان را وادار بکند که بروند آن قسمت را تقویت کنند. چرا اصول فقه تقویت شده است؟ زیرا نیاز به آن راسخ شده است، پس دنبالش رفتند، علما پرورش یافتند، نهادهایی به وجود آمده است و کتاب‌های زیادی نوشته شده و مباحثات علمی شده است. چرا در حدیث این سرمایه عظیم را داریم؟ برای اینکه نیازش احساس شده است؛ در نتیجه براساس این نیاز، افرادی پرورش پیدا کردند و الان ثمراتش است.

رهنامه: در خود اصول فقه عمومی حوزه کاستی‌هایی است؟

استاد: اینکه عرض کردم اختصاصی به اصول فقه ندارد و برای فقه و اصول است. به اصطلاح در همان نظام مرسوم و سنتی که الان است. در وضعیت حاضر، همانطور که پیش فرض سوال شما است کمبود و ضعف‌هایی است که سه جهت دارد تا این کمبودها برطرف و جبران بشود:

الف) تقویت کمی و کیفی سطح

با سلامتی خودش درگیر بوده است؛ اما لزوماً اینچنین نبوده که نسبت به فلسفه باشد. بسیاری از علوم بعداً به وجود آمدند و لزوماً این‌گونه نبوده است که فلسفه خاصی داشته باشند؛ اما پایه‌هایشان قبلاً بوده است. در حقیقت، هر علمی که بشر به دنبالش می‌رود، یک پایه و نیازی برای آن وجود داشته است. منظورم این است الان فقه پیشرفت خوبی کرده است؛ اگرچه نسبی است. نمی‌گویم امروزه در فقه کاری نداریم. کار بسیار زیاد است. اصول فقه نوشته شده است؛ اما اصول فقه است و نه اصول تفسیر، نه اصول فهم روانشناسی قرآن، نه اصول فهم مطالب تاریخی قرآن و نه اصول فهم مسائل پزشکی روایات و قرآن. این جهت، جهت مهمی است که البته می‌خواستیم در سؤالات بعدی به آن بپردازم. بحث در اینجا بود که اصول فقه کامل است یا نیست؟ به همین دلیل به آن پرداختم و گفتم تحصیل در فقه و اصول چه اندازه اهمیت دارد. می‌خواهم مطالب این سؤال را جمع کنم. پرسیدید بستگی دارد که چه هدفی داشته باشید، سپس گفتیم اگر هدفتان اجتهاد در فقه و اصول است، اهمیتش این است که از اول، تعمیق باشد و همه مراتب فقهی و اصولی را دنبال بکنید؛ وگرنه اگر کسی برای تبلیغ، جامعه‌شناسی اسلامی، تربیت اسلامی و اخلاق اسلامی کار بکند، لزوماً آن اهمیت و ضرورتی که باید یک فقیه در مورد فقه و اصول بکند، برای او نیست. همچنین نباید هم خود شخص و هم مراکز، چون به هر حال عمر انسان محدود است، بیایند همان برنامه تعمیق فقهی و اصولی مشترک را برای علوم تربیتی و کلام و فقه و غیره و آن طلبه‌ای که می‌خواهد فقه را تا نهایت برود، یک نوع بچینند و در مراکز تعریف کنند، چون عمر آدمی محدود است.

رهنامه: به رابطه علم اصول با تفسیر و کلام و اخلاق یا حتی علوم جدید مثل هرمنوتیک اشاره کردید، این را کمی بیشتر تبیین کنید که آثار تسلط بر علم اصول فقه در این علوم چگونه است؟

استاد: بیان کردم که اصول فقه برای پاسخ‌دهی به این صحنه‌ها و حوزه‌ها بنا نشده است؛ یعنی از ابتدا اصول فقه برای حوزه هرمنوتیک، هرمنوتیک به معنای فهم متن نه هرمنوتیک فلسفی، هدف‌گذاری و رسالت‌گذاری نشده است، چون آن چیزی که بیشتر به پیکر اصول فقه قرابت دارد و ذهن انسان به سوی آن می‌رود، هرمنوتیک متن است. هرمنوتیک فلسفی فاصله‌اش بیشتر است. پیش‌تر گفتم که اصول فقه برای همه حوزه‌های معارف بشری و اسلامی هدف‌گذاری نشده است؛ اما اینکه می‌رسید، این‌گونه دریافتیم که ارتباط دارد یا خیر؟ ارتباط دارد؛ یعنی با تمامی این حوزه‌ها می‌تواند ارتباط داشته باشند. همانطور که آنطرفش را گفتم اینطرفش را هم می‌خواهم بگویم. یعنی اگر می‌خواهید مفسر خوبی باشید، باید اصول فقه را دست‌کم تا حد خوبی بفهمید. چرا، برای اینکه در اصول تفسیر به شما کمک می‌کند. باید هرمنوتیک بماهو هرمنوتیک محل بحثش باشد و دیدگاه‌های کلامی و فلسفی و هر دیدگاه دیگر معارف اسلامی را بداند. اصول فقه ارتباط دارد؛ یعنی این تداخل مثلاً بین هرمنوتیک و اصول فقه است؛ همان‌طور که در هرمنوتیکی که فهم متن دارد، می‌خواهد متن را بفهمد و با الفاظ روبه‌رو است؛ از این رو بحث می‌کند چطور از این الفاظ باید به معنای رسید، زمانمند است یا غیر زمانمند است؟ در همه این‌ها از بخش مباحث الفاظ اصول فقه می‌تواند کمک بگیرد، چون در اصول فقه ما هم این بحث است که آیا ظواهر الفاظ «اعتباری» دارند یا ندارند؟ اگر اعتبار دارند، صغریات ما در مباحث الفاظ چگونه است نه کبریات که بحث حجت اوست؟ ظاهر امر چیست؟ لغت، اطلاق، عموم، مفهوم، استثنا و غیره در مباحث الفاظ است. اینها چیزهایی است که ممکن است و قطعاً تداخل دارد و

بکند که کتاب درسی بشود؛ همان طور که قوانین ارتباطش را با علامه حفظ کرده است. علامه هم ارتباطش را با شیخ طوسی و سید مرتضی در اصول فقه حفظ کرده است. اگر این ارتباطات سلسلهوار حفظ بشود و محور بشود، خوب است.

براساس تجربه و بررسی من، طلاب آن گونه که باید و شاید، از نظر کمی و کیفی درس نمی‌خوانند و آموزش نمی‌بینند. بسیاری از کتاب‌های سطح، کتاب مهمی نیستند، بلکه فقط به خاطر تبلیغات است که در ذهن طلبه مانده. از نظر کمی، همه کتاب خوانده نمی‌شود و کمیت‌ها رعایت نمی‌شود. به شما می‌گویند مکاسب را خواندید؛ ولی اگر مکاسب را بی‌آوری در واقع حداکثر یک‌دوم یا سه‌چهارم را خواندید و یک‌چهارم کتاب «البيع»، «خيارات» یا «رسائل» را نخواندید. دلیلش نیز این سطح‌بندی‌هاست. از نظر کیفی نیز مانند کمی است که هم به اساتید و هم به خود طلاب برمی‌گردد. یک دلیل مهمی که در درس خواندن تأثیر منفی گذاشته، این است که طلاب به دلیل مدرک‌گرایی، وضعیت زندگی یا نداشتن کلاس می‌خواهند زودتر به سطح و کلاس بعدی بروند. کسی که پنج تا ده سال شرح لمعه بگوید، احساس می‌کند زودتر مکاسب را بگوید تا به درس خارج برسد. یا طلبه زودتر می‌خواهد شرح لمعه را خلاصه بکند و مکاسبش را بخواند. این‌ها واقعیت دارند و نمی‌توانیم منکرش بشویم.

ب) کاربردهای عینی اصول و فقه

استاد برای طلبه‌ای که فقه و معاملات می‌خواند، باید کاربردهای عینی مخصوص آن را در جامعه بگوید تا معلوم بشود کار مفیدی انجام می‌دهد. زمانی که در اصول فقه، استصحاب کلی را درس می‌دهد، به گونه‌ای نباشد که طلبه بعد یکی دو جلسه خیال کند در خواب و خیال تلاش می‌کند و هیچ ارتباطی با خارج ندارد. نمی‌خواهم بگویم بی‌فایده است، فایده دارد، اما فقط استاد خیبر و خبره است که می‌تواند این‌ها را تطبیق بدهد و برای طلبه عینی بکند تا طلبه، مفیدبودنش را دریابد. کاربردی کردن آن درس، یعنی استاد کاربردهایش را در کلاس درس سطح و خارج برای طلبه روشن بکند تا طلبه بفهمد یک تلاش عینی به خرج می‌دهد و برایش فایده دارد. گاهی پیشنهاد می‌داند و می‌گفتند کتاب‌های تمرینی برای این منظور طراحی بکنیم و یا طلاب را مثل دانشگاه‌ها ببریم در جلسات استفتای مراجع.

ج) ممارست مراجعه به منابع

طلبه بایستی در مراجعه به منابع ممارست پیدا بکند. یکی از مشکلات ما در سطح و حتی در خارج این است که طلبه ما می‌خواهد روایتی را در رسائل پیدا بکند که نمی‌تواند پیدا بکند یا این مطلب مرحوم آخوند را که به فلان مطلب وحید بهبهانی اشاره دارد، پیدا کند که نمی‌تواند پیدا بکند. البته نرم‌افزارهای کامپیوتری کمک می‌کنند؛ اما فرق می‌کند، چون مرحوم آخوند ممکن است عین عبارت وحید را نیاورده باشد که شما سرچ بکنید و با جستجوی ماشینی و کلیدواژه به دست بیاورید. باید مطلب را بفهمید و فرض کنید چگونه از کتاب وحید بهبهانی یا رسائل می‌شود مطلب را به دست آورد. ممارست مراجعه به منابع، از مسائل مهمی است که برای تقویت آموزش‌ها و تحقیقات به آن نیاز داریم؛ اما متأسفانه این را خیلی از طلاب ندارند.

اگر متن کفایه را مفهومی نخوانید، حرف مرحوم اصفهانی و نائینی را نمی‌توانید بفهمید. در نتیجه، نظام به هم می‌خورد. بنابراین، نباید همین‌طور کتاب‌های درسی را بی‌برنامه کنار بگذاریم، بلکه باید اینها سر جایش باشد و ما به علم را تکامل بخشیم تا کتاب‌های درسی دیگری تولد پیدا بکند. اگر به قول شما فردی به صورت جوششی متنی بنویسد که این متن با متن‌های قبلی هماهنگ باشد و بتواند متن درسی بشود و آن ارتباط و نظام را به هم نزند، چنین اتفاقی خودبه‌خود افتاده است. فرض کنید یک زمانی متن درسی کتاب قوانین بوده است؛ اما رسائل با حفظ ارتباطش با قوانین توانسته است جایگاهی پیدا



موضوع شناسی به مثابه دانشی نو

در گفت‌وگو با حجت الاسلام والمسلمین عباس ظهیری

حجت الاسلام عباس ظهیری از دانش‌آموختگان و اساتید حوزه علمیه می‌باشند. از ایشان آثاری از کتب و مقالات متعدد به ثبت رسیده که می‌توان به معتمد تحریر الوسيله للامام خمینی: المسائل المستحدثه، المعبر فی شرح المختصر و مقالاتی چون حدود آزادی از نگاه کلام و فقه و عرفان، تقلید در بوته تحقیق، حقوق زن از دیدگاه فقه جواهری، نفس زمان و مکان در فقه جواهری و... اشاره نمود.

خلاصه: این مصاحبه در بیان اهمیت موضوع‌شناسی در فقه، دو شیوه در پاسخ به احکام شرعی (۱- مانند گذشته و واگذاری شناخت موضوع بر عهده مکلف ۲- پاسخگویی به همراه موضوع شناسی) را شرح داده و سعی نمودند که دلایل و مبانی خود را برای اثبات موضوع‌شناسی به عنوان علم جدید تبیین نمایند. به طوری که ایشان در محور اول که بیان ماهیت موضوع‌شناسی باشد مواردی چون ۱- مفهوم ۲- مصداق ۳- متعلق ۴- موضوع را در اصطلاح دانش‌های مختلف شرح می‌دهند در محور دوم دلایل خود را برای علم بودن موضوع‌شناسی و برابری ارکان علوم و اثبات آن همچون ۱- تعریف ۲- موضوع ۳- غایت و غیره در مورد موضوع‌شناسی به عنوان یک علم می‌پردازند و....

رهنامه: لطفا اهمیت و جایگاه موضوع‌شناسی را تبیین بفرمایید.

استاد: پیشرفت چشم‌گیر و حیرت‌انگیز علوم مادی و تجربی، گزاره‌ها و موضوع‌های نویی را در زمینه‌های گوناگون: پزشکی، اقتصادی، سیاسی و... فراروی فقیهان معاصر، قرار داده است؛ این از یک سوی، و از دیگر سوی مکلفان نیز، در چرخه این پیشرفت با موضوع‌های جدیدی در زندگی روزمره خود سروکار می‌یابند که پاسخ شفاف جهت تعیین احکام و حد و مرزهای شرعی آنها را خواستارند.

فقیهان معاصر در برابر این خواسته، ممکن است به یکی از این دو شیوه زیر، در مقام پاسخ‌گویی برخیزند:

شیوه اول: همان شیوه فقهی رایج است که پاسخ پرسش‌های فقهی به سبیل قضیه شرطیه: «اگر موضوع مورد سؤال چنین است، حکم آن چنان است» ارائه شود.

این شیوه، گرچه در خصوص آن دسته از مسائل مورد نیاز که بازشناخت درست آنها برای نوع مکلفان آسان است شیوه‌ای پذیرفته شده است و مشکلی را به همراه ندارد، ولی به کار بردن این شیوه در شرایط کنونی، نسبت به آن دسته از موضوع‌هایی که آمیخته با یک نوع پیچیدگی و یا ظرافتی است که شناخت آنها به آسانی برای نوع مکلفان ممکن نیست، بی‌گمان، مشکل‌گشا و برآورنده خواسته پرسش‌گران فقهی نخواهد بود، بلکه در پاره‌ای موارد، موجب تردید و ابهام بیش‌تر است.

از باب نمونه: امروزه سر بریدن حیوان با استیل از مسائل مورد نیاز و پرسش است که گروهی از فقیهان، همچون امام خمینی رحمته، با تکیه بر این که ابزار ذبح باید از جنس حدید باشد، سر بریدن حیوان را با ابزار استیلی درست نمی‌دانند.

نمونه دیگر، استفاده مردان از طلای سفید است که گروهی از فقیهان در بیان حکم آن به سبیل تعلیق پاسخ داده‌اند: «اگر در عرف طلا شمرده شود، استفاده از آن حرام است و گرنه اشکال ندارد». یا در بیان حکم فقهی انواع «زله» که

از اجزای مردار و یا حیوان حرام گوشت ساخته شده، باز به سبیل تعلیق، پاسخ می‌دهند: «چنانچه از اجزاء حیوان حرام گوشت و یا مردار تهیه شده باشد، حرام است، مگر اطمینان به دست بیاید که در فرایند تبدیل این اجزاء به زله، استحاله صورت گرفته است» و دهها نمونه دیگر از این دست که فقیهان معاصر بر اثر روشن نبودن موضوع خارجی، حکم شرعی آن را به سبیل تعلیق و فرض بیان می‌کنند.

کوتاه سخن اینکه: به کارگیری این شیوه در بیان احکام الهی و پاسخ به پرسش‌های فقهی، از نگاه عملی و کاربردی برای نوع مکلفان، نه تنها روشن‌گر و آگاهی‌بخش نبوده، بلکه در بسیاری از مسائل بر اثر ناشناخته بودن موضوع، مایه ابهام و یا تردید بیش‌تر آنان می‌گردد.

شیوه دوم: فقیهان، پیش از بیان حکم، موضوع مورد نیاز و پرسش مکلفان را دقیق به بوته بررسی نهند و پس از شناخت ماهیت موضوع و درک آن، حکم شرعی را به دور از هرگونه ابهام و تردید بیان کنند.

این شیوه، بی‌گمان از دو اثر بسیار خوب برخوردار است:

۱. فقیه را در برابری قواعد کلی فقهی بر نمونه‌ها و ارائه نظر دقیق درباره آن موضوع یاری می‌کند؛ چرا که در فرض نبود درک دقیق از موضوع، ممکن است فقیه نظریه‌ای ناسازگار با آن موضوع ارائه دهد و بی‌گمان موضوع‌شناسی دقیق، او را از این نظریه نادرست، در امان می‌دارد که گاهی به تبدل رأی ناشی از نگاه دقیق به موضوع می‌انجامد.

۲. مخاطبان و پرسش‌گران مسائل مورد نیاز، به خواسته خود می‌رسند و وظیفه الهی خویش را به صورت شفاف و پیراسته از ابهام و تردید دریافت می‌کنند.

با این مقدمه کوتاه، جایگاه موضوع‌شناسی و اهمیت و ضرورت آن در زمانه ما روشن می‌گردد.

در اینجا، بناست تا با بررسی دقیق زوایای این رشته «موضوع‌شناسی» برای نخستین بار در عرصه علوم، در جایگاه دانشی نو و مستقل شناسانده شود، البته، با برابری اصول و معیارهایی که در علم بودن هر رشته و فنی، ضروری

است، برای این رشته و اثبات برخورداری آن از تمام این اصول و معیارها. ناگفته نماند که موضوع شناسی و جایگاه دقیق آن، در مقایسه و نسبت یابی با دانش فقه، در حقیقت از مبادی تصویری آن است و در پاره‌ای از احکام جزئیة از مبادی تصدیقیه آن به شمار می‌آید، ولی با نظر به گستره علوم و فنون مادی و راه یافتن گزاره‌های جدید به عرصه موضوع‌ها و گزاره‌های عرفی احکام الهی، باید رشته مستقلی عهده‌دار شناخت دقیق موضوعات عرفی پیوسته به احکام فقهی شود. در این مقال اثبات خواهد شد که تمام ارکانی که در علم بودن هر رشته و فنی لازم است، موضوع شناسی نیز از آنها برخوردار است و هیچ گونه کاستی در آن وجود ندارد.

لذا برای شناساندن زوایای موضوع شناسی باید در دانشی مستقل به محورهای زیر پرداخت:

محور اول. بیان دقیق ماهیت موضوع شناسی.

محور دوم. موضوع شناسی، دانشی مستقل.

محور سوم. واژه شناسی عرف و اصطلاحات آن.

ماهیت موضوع شناسی

۱. مفهوم

۲. مصداق

۳. متعلق

۴. موضوع در اصطلاح دانش‌های گوناگون: منطق، حکمت، اصول و حدیث

۱. مفهوم:

بر این اساس، وقتی در مباحث آتیة از موضوعات عرفی، که به گونه‌ای در لسان ادله، یا فتوای فقیهان بازتاب یافته، سخن به میان می‌آوریم با دو نوع شناخت روبه‌رو هستیم: یکی شناخت مفهومی و دیگری شناخت مصداق. مقصود از شناخت مفهومی، همان شناخت معانی عرفی الفاظ است که مرجع روشن‌سازی و بیان حد و اندازه آن، عرف عام است.

برای واژه مفهوم در اصطلاح اصولیان، تعریف‌های چندی ارائه شده که به نظر می‌رسد تعریف محقق خراسانی، از اشکال‌هایی که دیگر تعریف‌ها دارند پیراسته است. در این تعریف، مفهوم، از نگاه اصولی عبارت است از:

«حکم انشائی أو إخباری تستتبعه خصوصية المعنى الذي ارید من اللفظ بتلك الخصوصية، و لو بقرينة الحكمة...» [۱]

آن حکم انشائی و یا اخباری که لازمه خصوصیتی است که در معناست. مقصود از این خصوصیت، همان علیت منحصره است، اعم از اینکه آنچه حاکی از این خصوصیت علیت منحصره است، دلالت وضعی لفظ باشد، یا اطلاق جمله که برگرفته از مقدمات حکمت است.

در هر صورت دلالت مفهومی، در برابر دلالت منطقی است که چون از دایره بحث خارج است، به همین اشاره بسنده می‌شود.

اقسام مفاهیم

اشاره شد از محورهای موضوع شناسی، شناخت مفاهیم است، ولی نه هر مفهومی، بلکه آن دسته از مفاهیمی که در لسان ادله شرعی، اعم از کتاب و سنت و روایات اهل بیت (علیهم السلام) و یا ادله لثیه، همچون اجماع و سیره عقلائیة و یا سیره متشرعه، در موضوع حکمی از احکام شرع قرار گرفته است. از این روی، بایسته است با اقسام مفاهیم آشنا شویم و به‌طور دقیق روشن سازیم، کدام قسم از آنها مربوط به موضوع شناسی است.

دسته اول. مفاهیم عرفی خاص: این دسته، در عرف خاص مصطلح شده‌اند، مانند: مفهوم اصالة الوجود، ماهیت، جوهر، عرض، هیولا، در عرف فلاسفه و مفهوم حجیت، مشتق، ترتب، تنجیز، استصحاب، در اصطلاح اصولیان و مفهوم رکن، قاعده حیلوله، بدل حیلوله، قاعده جب، قاعده فراغ و تجاوز، در اصطلاح فقیهان و...

دسته دوم. مفاهیم عرفی عام: این دسته، از آن مبانی و مفاهیمی‌اند که عرف عام و توده مردم در گفت‌وگوی عمومی خویش، با به‌کارگیری واژگان خاص از آنها تعبیر می‌کنند، همچون مفهوم ماء، خل، خمر، سمک، فلس، فجاج، خبیث، خیابث و...

دسته سوم. مفاهیم شرعی: این دسته، از مفاهیمی‌اند که شارع مقدس، جعل و اعتبار، و حد و مرز خاص آنها را آشکار فرموده است، مانند مفهوم صلات، صوم، حج، زکات، تیمم و...

از این سه دسته مفاهیم، دسته اول از دایره موضوع شناسی، خارج است.

اما دسته دوم، سراسر، در موضوع شناسی مندرج است، با این قید که به‌گونه‌ای در حکم شرعی اخذ شده باشد. به این معنی که در عین حال که از مفاهیم عرفی عام است، یا متعلق حکم شرعی و یا یکی از قیده‌های موضوع حکم شرعی است. در مثل، عنوان احسان که مفهومی است عرفی، در چندین آیه متعلق حکم شرعی واقع شده است، از جمله:

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ» [۲]

خدا به عدالت و نیکی فرمان می‌دهد.

«وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» [۳]

و با پدر و مادر نیکی کنید.

و در آیه شریفه دیگر، تأکید بر معاشرت پسندیده در آیین همسراری شده است:

«وَبِعَشْرَتِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ» [۴]

و مفهوم مینه و دم و لحم خنزیر در کریمه:

«حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ الْمَيْتَةُ وَالْدَّمُ وَ لَحْمُ الْخِنْزِيرِ» [۵]

در موضوع حرمت شرعی اخذ شده است، البته واژه مینه شرعی، اخص از مینه عرفی است؛ چرا که قیدهایی در حلال بودن ذبیحه اخذ کرده که با نبود یکی از آنها، در شرع حکم مینه را دارد و گرچه در عرف مینه شمرده نشود و نیز مفهوم خیابث که از مفاهیم عرفی است در آیه شریفه: «يَحْرَمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثُ» [۶] به عنوان موضوع حرمت اخذ شده است.

اما دسته سوم: از آن رو که از بر ساخته‌های شرع و از دایره بر ساخته‌های عرف و عقلاء خارج است، به‌طور طبیعی از حوزه موضوع شناسی، بیرون است و یا به سخن دقیق‌تر، موضوع شناسی مورد بحث در آن راه ندارد.

۲. واژه شناسی مصداق: واژه «مصداق» هم از معنای لغوی و هم از معنای

اصطلاحی منطقی، برخوردار است.

واژه مصداق، اسم شده برای آن موجود خارجی که مفهوم بر آن صدق می‌کند، مثل زید و عمرو موجود در خارج، که مفهوم انسان، بر آنان صدق می‌کند و در وجود خارجی با آنان اتحاد دارد. این معنی، چندان فاصله‌ای با معنای عام لغوی ندارد و در حقیقت برگرفته از همان است.

یادآوری: واژه موضوع در بحث «موضوع شناسی» برخلاف نظر بسیاری، مساوی با مصداق نیست و تفسیر لفظ موضوع به مصداق، تفسیر درستی نیست، بلکه با تحقیقی که در پیش داریم، یکی از دو محور موضوع شناسی است؛ زیرا با تعریف دقیقی که از آن ارائه خواهیم داد، مقصود از موضوع در این بحث، آن دسته از عنوان‌های عرفی است که در متعلق، یا موضوع حکم شرعی، اخذ شده و این

عنوان‌ها از دو نوع شناخت برخوردارند:

الف. شناخت مفهومی

ب. شناخت مصداقی

جهت روشن شدن مطلب، آن را بر چند نمونه فقهی که در متن سخنان فقیهان و نصوص و روایات، بازتاب یافته است، برابری می‌کنیم.

در متون فقهی هم در باب «صید و ذباحت» و هم در باب «اطعمه و اشربه» ماهیان دریایی به دو قسم دسته‌بندی شده‌اند:

– ما کان له فلس و قشور (ماهی بپولک)

– ما لیس له فلس (ماهی بی‌پولک)

فقیهان، اتفاق دارند، قسم اول حلال و قسم دوم حرام است.

امام خمینی می‌نویسد:

«لایأکل من السمک الا ما کان له فلس و قشور بالاصل و ان لم یتبق و زالت بالعارض» [۷]

از ماهی خورده نمی‌شود، مگر این که دارای فلس و پوست باشد، اگر چه فلس و پوست آن، باقی نمانده و به سبب عارضی از بین رفته باشد.

ریشه این اتفاق فقهی، بی‌شک نصوص و روایات معتبر است همچون: صحیحہ مُحَمَّد بنِ مُسْلِم که در آن آمده است:

«عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع فِي حَدِيثٍ قَالَ: قُلْتُ لَهُ رَحِمَكَ اللَّهُ إِنَّا نَوْتِي بِالسَّمَكِ لَيْسَ لَهُ قَشْرٌ فَقَالَ كُلُّ مَا لَهُ قَشْرٌ مِنَ السَّمَكِ وَ مَا لَيْسَ لَهُ قَشْرٌ فَلَا تَأْكُلُهُ» [۸]

من به ابو عبدالله گفتم: یا ابن رسول الله. خداوند تو را بیامرزد، صیادان ماهیانی می‌آورند که فلس و پولک ندارد. آیا حلال است؟

ابو عبدالله گفت: هر ماهی که فلس و پولک دارد، حلال است، تناول کن و هر ماهی که فلس ندارد تناول مکن.

جمله: «کل ما له قشور» ارشاد است به حلال بودن ماهی پولک‌دار و جمله: «و ما لیس له قشور فلا تأکله» ارشاد است به حرام بودن ماهی بدون پولک.

و در صحیحہ عبدالله بن سنان آمده است: امام صادق ع فرمود:

«كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع بِالْكُوفَةِ يَرْكَبُ بَعْلَةَ رَسُولِ اللَّهِ ص ثُمَّ يَمُرُّ بِسُوقِ الْحَيْثَانِ فَيَقُولُ لَا تَأْكُلُوا وَ لَا تَبِيعُوا مِنَ السَّمَكِ مَا لَمْ يَكُنْ لَهُ قَشْرٌ» [۹]

جدم امیرالمؤمنین ع در کوفه بر استر رسول خدا ص سوار می‌شد و در بازار ماهی فروشان جار می‌زد: هر آن ماهی که پولک ندارد، خرید و فروش نکنید. در این دو صحیحہ و نیز متون فقهی، موضوع حلال بودن ماهی، عنوان «ما له قشور من السمک» معرفی شده است. جهت شناخت این عنوان، با دو عنصر روبه‌رویی: یکی مفهوم و معنای عرفی این عنوان و دیگری مصداق آن. در موضوع‌شناسی، هر دو نوع شناخت منظور است، نه خصوص شناخت مصداق و اینکه کدام ماهی پولک‌دار و کدام ماهی پولک ندارد.

با درنگ روی این مطلب، بر این نکته ظریف دست می‌یازیم که تفسیر واژه موضوع در «موضوع‌شناسی» به مصداق و مصداق‌شناسی، تفسیری است، نادرست؛ چرا که موضوع در اینجا در برابر حکم است که هم از مفهوم برخوردار است و هم از مصداق و شناخت هر دو از سنخ موضوع‌شناسی است. تحقیق بیش‌تر در همین مقال خواهد آمد.

۳. واژه‌شناسی موضوع:

موضوع در اصطلاح دانش اصول: در اصطلاح دانش اصول، موضوع در برابر متعلق است، متعلق، فعلی است که حکم بدان تعلق گرفته است. برای موضوع چند تعریف ارائه شده است:

تعریف اول. موضوع آن چیزی است که در به حقیقت پیوستن حکم نقش دارد. بر این اساس، اصل وجود انسان عاقل بالغ، موضوع حکم است، فرا

رسیدن وقت نسبت به وجوب صلوات، جزء موضوع است و ...

علامه شهید صدر می‌نویسد: «و موضوع الحکم مصطلح اصولی نرید به مجموع الأشياء التي تتوقف عليها فعلية الحکم (المجموع) بمعناها الذی شرحناه، ففی مثال وجوب الحج یکون وجود المکلف المستطیع موضوعاً لهذا الوجوب لأن فعلية هذا الوجوب تتوقف علی وجود مکلف مستطیع.» [۱۰]

اصولیان، در اصطلاح خود، به چیزهایی «موضوع حکم» می‌گویند که عملی شدن حکم جعل شده، بستگی به آنها دارد، به همان معنایی که شرح دادیم. چنانکه واجب شدن حج، آنگاه به عهده فرد قرار می‌گیرد که آن فرد، به پایه توانایی رسیده باشد. پس وجود فرد توانا، در خارج برای حکم وجوب، «موضوع» است. تا توانایی در خارج وجود نداشته باشد، این واجب شرعی، از قوه به فعل در نمی‌آید، در همان عالم اعتبار، جعل و تشریح باقی می‌ماند.

تعریف دوم: محقق نائینی می‌نویسد: «موضوع، متعلق المتعلق است» [۱۱] در مثل در اقم الصلاة، حکم، وجوب است، متعلق آن اقامه صلوات و موضوع آن مکلف بالغ عاقل، بعد از فرارسیدن وقت است.

همچنین در «بحر عمیق الخبائث»، متعلق، حرمت اکل و شرب است، متعلق این متعلق، مکلف است. موضوعی که در دانش موضوع‌شناسی، مطرح است این موضوع هم نیست.

۴. موضوع در اصطلاح اجزاء العلوم:

یکی از اجزاء العلوم، موضوع علم است که در کتاب‌های اصولی، فلسفی، ادبی و منطقی به پیروی از بوعلی در شفا چنین تعریف شده است: «ما یبحث فیه عن عوارضه الذاتیه» [۱۲]

موضوع به این معنی، آن عنصری است که در هر علمی محور مباحث باشد و از عوارض ذاتی آن بحث شود.

محقق خراسانی، جمله «عوارضه الذاتیه» را تفسیر کرده به «ای بلا واسطه فی العروض» راز این تفسیر، پیش‌گیری از اشکالی است که تعریف مشهور با آن روبه‌روست؛ زیرا در بسیاری از مسائل علوم، محمولات آنها از سنخ عوارض ذاتی برای موضوع علم نیست؛ بلکه از سنخ عرض غریب است، در مثل، در مسأله اصولیه «خبر الواحد الثقة حجة» یا مسأله «ظواهر کتاب حجة» یا مسأله اصولیه «صیغه افعال ظاهرة فی الوجوب» هرگز حجت، ذاتی خبر ثقه و ظاهر کتاب نیست، همچنین ظهور، در وجوب ذاتی صیغه افعال نیست، به طور طبیعی، لازمه تعریف مشهور این است که، بیش‌تر مسائل علم اصول، از علم اصول خارج شوند؛ از این رو محقق خراسانی، برای از میان برداشتن این اشکال، جمله «عوارضه الذاتیه» را تفسیر کرده است به «ای بلا واسطه فی العروض» [۱۳]

رهنامه: با توجه به اصطلاحات گوناگون کدام یک از موارد در موضوع‌شناسی مورد نظر است؟

استاد: حقیقت و واقعیت معنای موضوع در «دانش موضوع‌شناسی» اعم از این است، و موضوع در برابر حکم است که در برگیرنده تمام عنوان‌های عرفی است که به‌گونه‌ای در متعلق حکم، یا موضوع آن اخذ شده است و شناخت این عنوان‌های مهم هم از شناخت مصداقی برخوردار است و هم از شناخت مفهومی.

موضوع در اصطلاح «موضوع‌شناسی»: با گذری کوتاه بر سیر بحث، به این

نتیجه رسیدیم که واژه موضوع در «موضوع شناسی» به معنای هیچ یک از اصطلاحات علوم مختلف نیست:

- نه به معنای عنصری است که در قضایا محور حکم است، در برابر محمول، که اصطلاح منطق است.
 - نه به معنای محلی است که عرض بدان قائم است و جوهر از آن بی نیاز، که اصطلاح فلسفه است.
 - نه به معنای متعلق المتعلق، یا آنچه در عملی شدن حکم، نقش دارد، که اصطلاح اصول است.
 - نه به معنای محوری که در تمام علوم «بیبحث فیه عن عوارضه الذاتیه» که اصطلاح اجزاء العلوم است.
 - نه به معنای لفظ و یا علامتی که برای معنایی وضع شده که اصطلاح باب وضع است.
 - نه به معنای حدیث ساختگی و دروغین که اصطلاح علم حدیث است.
 - نه به معنای مصداق که در باب شبهات موضوعیه، مصطلح است.
- بلکه واژه موضوع در «موضوع شناسی» به معنای: «عنصری است که در قضایای بیان گر احکام شرعیه، در مقابل حکم است، اعم از موضوع اصولی و متعلق حکم، با این قید که از مفاهیم عرفیه اند.»
- با این قاعده برای نخستین بار در این پژوهش آشنا می شویم، پژوهشی که در پی اثبات این نظریه است: موضوع شناسی، دانشی مستقل.

رهنامه: اگر ممکن است آنچه توضیح دادید را در قالب چند مثال توضیح دهید.

برای مثال ابتدا توضیحی لازم است: قضایای حاوی احکام شرعیه، سه قسم است:

قسم اول: قضایای بیان گر احکام وضعیه: ملکیت، زوجیت، حریت، رقیقت، ولایت، نفوذ، محجوریت و ...

در این قسم، تشکیلهنده حکم شرعی، عبارت است از دو عنصر: ۱. حکم وضعی ۲. موضوع آن

در این قسم، عنصر سومی به نام متعلق وجود ندارد و آنچه موضوع حکم وضعی است، با توجه به ضابطه‌ای که ارائه شد، مندرج در موضوع شناسی است، هم شناخت مفهومی دارد و هم مصداقی. اکنون جهت روشن شدن مطلب، بایسته است آن را با چند نمونه روشن فقهی، شرح کنیم:

نمونه اول. مفهوم «صلح»: از عقود عقلائی که شرع بر آن مهر تأیید نهاده، عقد صلح است، صحت و نفوذ آن مورد وفاق همه فقیهان — شیعه و سنی — است و در روایات اهل بیت (علیهم السلام) بر آن تصریح شده است، چنانکه در معتبره حفص بن البختری آمده است: امام صادق (علیه السلام) فرمود: «الْصُّلْحُ جَائِزٌ بَيْنَ النَّاسِ» [۱۵] صلح و سازش در میان جامعه، نافذ و الزامی است.

در این روایات معتبر، موضوع عنوان صلح است و حکم آن «جائز» است که به معنای نفوذ و از احکام وضعیه است. از آن روی که صلح از مفاهیم و عنوان‌های عرفی است، در دانش موضوع شناسی درج شده است که در دو محور در خور موضوع شناسی است، هم در محور شناخت مفهوم و هم مصداق، به ویژه مصداقی نوظهور آن، در سطح کلان و خرد.

نمونه دوم. ضمانت‌های رایج: ضمان مصطلح، از نگاه فقیهان شیعی، عبارت است از: «نقل ذمه الی ذمه اخری»؛ یعنی حقیقت ضمان این است که با عهده‌گیری ضمانت‌کننده، آنچه بر ذمه بدهکار است، به ذمه او منتقل شود، ولی در اصطلاح عامه، عبارت است از «صَمَّ ذِمَّةَ الی ذِمَّةَ اخری»؛ ولی

ضمانت‌های رایج در بانک‌ها و مؤسسه‌های قرض الحسنه، هیچ یک از این دو قسم نیست؛ زیرا که با ضمانت، هرگز مال مورد ضمان به عهده و ذمه شخص ضامن نمی‌آید، بلکه او بر عهده می‌گیرد که در فرض وفا نکردن شخص مضمون عنه، دین او را اداء کند. در هر صورت، «ضمانت» حکمی است وضعی، که آثار تکلیفی در پی دارد و از عقود عقلائی است و از مفاهیم عرفیه؛ از این روی، در باب موضوع شناسی، درج می‌شود و بی‌گمان قاعده‌ای که برای موضوع در «موضوع شناسی» ارائه شد، بر آن برابر است؛ و لذا در دو محور موضوع شناسی دارد: در محور شناخت مفهوم و در محور شناخت مصداق آن. و این که آیا ضمانت‌های رایج از باب ضمان مصطلح، قابل تصحیح و تنفیذ است، یا این که به عنوان عقد و قرارداد مستقل دیگری قابل تنفیذ است.

نمونه سوم. عنوان بیع: از مفاهیم عرفی است که هم از آثار وضعی، همچون صحت و نفوذ، برخوردار است که در کریمه: «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» [۱۶] بدان اشاره شده و هم از آثار تکلیفی، همچون: وجوب وفا و پای بند بودن به آثار آن، که در کریمه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» [۱۷] از آن سخن به میان آمده است.

از این روی موضوعی است که در دو محور موضوع شناسی دارد:

۱. در محور شناخت مفهومی و این که آیا از نگاه عرف و عقلاء، حقیقت بیع «مبادله مال به مال» است که در مصباح اللغه فیومی آمده و محقق اصفهانی و امام خمینی پذیرفته‌اند یا «انشاء تملیک عین بعوض» که جمعی چون: شیخ اعظم بر آن نظرند.

۲. در محور مصداق شناسی. در این محور، گرچه بیش تر مصداق بیع روشن است و بی‌شبهه، ولی مصداق نویی دارد که بایسته است در مورد آنها بحث و گفت‌وگو شود، همچون: بیع فصلی که مالک ویلایی، فصل بهار آن را برای همیشه به شخصی می‌فروشد و فصل تابستان آن را به دیگری و فصل پاییز و یا زمستان آن را به فرد سومی. آیا این نوع معامله، از سنخ بیع است و آیا در مفهوم بیع، تملیک، در خور بخش‌بخش شدن است و یا خیر؟ و یا در قراردادهای بورسی، با مفاهیمی نو همچون آشن، روبرویم. آیا از نگاه مفهومی، این موضوع، که از مفاهیم عرفی است و از قانون‌ها و قاعده‌های عقلائی خاصی برخوردار است، از سنخ بیع به شمار می‌آید و یا مصالحه و سازش و توافق دو طرف قرارداد و یا معامله مستقلی است و رای تمام عنوان‌های عقدهای شناخته شده و جاری.

قسم دوم. قضایای بیان گر احکام تکلیفیه: این قسم باز دو گونه است:

گونه اول، قضایایی که بیان گر احکام تکلیفیه‌ای هستند که متعلق آنها شرعی و از برساخته‌های شرع است و خارج از دائره موضوع شناسی.

گونه دوم، قضایایی است که محتوای آنها، احکام تکلیفی است، ولی متعلق این احکام، از سنخ مفاهیم عرفی و عقلائی که شرع در مورد آنها، جعل و تأسیس خاصی ندارد. این گونه متعلقات احکام شرعی، در «موضوع شناسی» درج گردیده است که هم از نگاه مفهوم باید موضوع شناسی شود و هم از نگاه مصداق، در این بخش نیز، جهت روشن شدن مطلب، ناگزیر بایستی به نمونه‌های بارز فقهی تمسک شود.

نمونه اول. مفهوم نفقه الزوجه، عنوانی است فقهی - عرفی که متعلق تکلیف، وجوب است، ولی شرع در مورد آن، جعل و اعتبار خاصی ندارد و مرجع باز شناخت و بیان حد و اندازه آن، هم از نگاه مفهومی و هم مصداقی، عرف است. و یا در چگونگی معاشرت و زندگی با همسر، خداوند متعال فرموده است: «وَ عَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ» حکم وجوب، و متعلق آن، معاشرت به معروف و موضوع آن، زوجه، که به حکم نصوص و روایات اهل بیت (علیهم السلام) مقید شده به ناشزه بودن، پس ناگزیر، موضوع وجوب، معاشرت «زوجه غیر ناشزه» است. درباره

صوم و صلوات از برساخته‌های شرعی است و خارج از دایره حد و اندازه‌شناسی‌ها و بازشناسی‌های عرفی و عقلایی. ولی با این حال، عنوان «دلوک الشمس» که از قیده‌های موضوع حکم است و در عملی شدن وجوب صلوات ظهر و عصر نقش آفرین، مربوط به موضوع‌شناسی است؛ زیرا که از مفاهیم عرفی به شمار می‌آید و مرجع بازشناخت و روشن‌کننده حد و مرز آن، عرف عام اهل لسان است، از این روی، موضوع‌شناس هم باید مفهوم این موضوع را شناسایی کند و هم مصداق آن را. مفهوم: «دلوک-الشمس» چنانکه واژه‌شناسان فرهنگ عرب گفته‌اند، به معنای زوال و گذر خورشید است از دایره نصف النهار - نشانه به حقیقت پیوستن وقت ظهر - همان‌گونه که در مصباح المنیر فیومی آمده است: «ذَلِكِ الشَّمْسُ وَ النَّجْمُ (دَلُوكًا) مِنْ بَابِ قَعَدَ زَالَتْ عَنِ الْاَسْتَوَاءِ وَ يُسْتَعْمَلُ فِي الْعُرُوبِ اَيْضًا» [۲۲]

و اما مصداق این مفهوم، در سرزمین‌هایی که روز و شب آنها معتدل است، روشن است، ولی در سرزمین‌هایی که روزهای آن بسیار کوتاه است، بسان پاره‌ای از شهرهای اروپایی که در فصل‌هایی از سال، روزها چهار - پنج ساعت و گاه کم‌تر است، تعیین مصداق: «دلوک الشمس»، دشوار است و نیاز به تحقیق و کندوکاو در مصداق‌شناسی دارد.

و یا سعی بین صفا و مروه، که از واجبات عمره و حج است: «إِنَّ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطُوفَ بِهِمَا» [۲۳]

صفا و مروه از مراسم خداست. هر که حج خانه کند یا عمره گزارد، رواست که بر آن طواف برد.

در این کریمه، حکم، وجوب است، متعلق آن، سعی بین صفا و مروه چگونگی سعی و شرائط و ویژگی‌های آن - که باید به مقدار هفت بار باشد، نه کم‌تر و نه بیش‌تر، آن هم به صورت عادی، نه واپس حرکت کردن و ... - از برساخته‌های شرعی است و از دایره بازشناسی و نظردهی عرف و عقلاء خارج. ولی از این جهت که باید سعی بین صفا و مروه صدق کند و این که آیا مسعای جدید، مصداق سعی بین دو کوه است، موضوع عرفی است؛ از این روی، تقلید در آن راه ندارد و مربوط به حوزه موضوع‌شناسی است.

رهنامه: اگر ممکن است عناوین بیشتری از موضوع‌شناسی را مثال بزنید.

استاد: از بررسی که در محور اول ارائه گردید، روشن شد، دایره موضوع‌شناسی، مختص به شناخت موضوع به اصطلاح اصولی نیست، بلکه فراگیرتر از آن بوده است و آن دسته از متعلقات احکام را که از سنخ مفاهیم عرفیه است نیز در بر می‌گیرد، بسان عناوین‌هایی همچون:

معاشرت به معروف، حِداد، جهر، اخفات، قیام، انفاق، امر بالمعروف و نهی عن المنکر، قطع هیئت اتصالیه، سب، شتم، قذف، هتک، احیاء موات، فسخ، تهییج شهوت، اعانه علی الاثم، تعاون علی الخیر، تعاون علی الاثم، تأیید باطل، تضعیف حق یا باطل، تجسس، تظاهر، نفاق، عیادت، تشییع، تشجیع، تعلیم، تعلم، قبض، اقباض، حبس، عتق، نکول، رد امانت، خیانت، تفسیق، توثیق، تعدیل، تکذیب، استقبال القبله، استدبار القبله، اطعام، تنجیم، تمییز، تضمین، مضاجعه، اکل، شرب، استمناء، تلقیح، اقراض، احتکار، غیبت، بهتان، ایذاء، تحنیت و ...

در این مسائل و مانند آن، متعلق حکم شرعی، وجوب یا حرمت یا استحباب و یا کراهت، افعالی است که شرع درباره آنها جعل و اعتبار خاصی ندارد، بلکه از سنخ عناوین‌های عرفیه است که تنها مرجع روشن‌کننده حد و اندازه مفهوم و نیز بازشناخت مصداق آنها، عرف است. با دقت و درنگ می‌توان «موضوع‌شناسی»

حقیقت نشوز و حد و مرز آن خود شرع، تعریف و تحدید خاصی دارد: «تمکین نکردن در آمیزش و خارج شدن از منزل، بیاجازه شوهر» ولی متعلق وجوب: «معاشرت به معروف» از مفاهیم عرفی است. از این روی، ضابطه‌ای که برای موضوع در «موضوع‌شناسی» ارائه شد، با آن برابر است؛ زیرا همان‌گونه که بیان شد، موضوع در اینجا در برابر حکم است، نه در برابر متعلق، که اصطلاح خاص اصولی است و روشن است که موضوع به این معنی، در برگیرنده آن دسته از متعلقات احکام نیز می‌شود که از مفاهیم عرفی، به‌شمار است، و معاشرت به معروف و همزیستی متعارف با همسر، گرچه در آیه یاد شده، به اصطلاح اصولی، متعلق حکم است، ولی از آن‌رو که مفهومی است عرفی و شرع در مورد آن تأسیس و جعل خاصی ندارد، با توجه به قاعده یاد شده مندرج است در موضوع «موضوع‌شناسی» و چون هر موضوعی دو بُعد دارد: یکی مفهوم و دیگری مصداق، ناگزیر شناخت آن نیز دو گونه است: شناخت مفهومی و مصداقی و مرجع هر دو شناخت نیز، عرف عام است.

نمونه دیگر، در فتوای فقیهان آمده است: حِداد بر بانویی که همسر او مرده، واجب است. امام خمینی، می‌نویسد:

«يجب على المرأة في وفاة زوجها الحداد ما دامت في العدة. والمراد به ترک الزينة في البدن بمثل التکحیل و التلطیب و الخضاب» [۱۸]

بر زنی که شوی او مرده است، واجب است در مدت عدّه - چهار ماه و ده روز - حِداد کند به این معنی که از آن چه در عرف زینت شمرده می‌شود، همچون استفاده از سرمه و مواد خوشبو کننده، بپرهیزد. مستند این حکم مورد وفاق فقیهان، روایات بسیار است که در این باره وارد شده است، از جمله: صحیح‌ه زراره از امام باقر (علیه السلام):

«إِنَّ الْأَمَةَ وَ الْحُرَّةَ كَلْتَيْهِمَا إِذَا مَاتَ عَنْهُمَا زَوْجُهُمَا سَوَاءٌ فِي الْعِدَّةِ إِلَّا أَنْ الْحُرَّةَ تُحَدُّ وَ الْأَمَةَ لَا تُحَدُّ» [۱۹]

کنیز و زن آزاد، هرگاه شوهران‌شان از دنیا بروند، در زمان عدّه یک‌سانند، جز این که زن آزاد، ناپیوستگی آرایش و زینت کند، اما کنیز می‌تواند خود را بیاراید. در این مسأله، حکم شرع وجوب است، موضوع آن زن شوهر مرده و متعلق وجوب، عنوان حِداد است که از مفاهیم عرفی است و در مورد آن دو نوع، شناخت وجود دارد: شناخت مفهوم و شناخت مصداق. آن که بی‌شک به حسب عرف‌ها، مختلف است و هر دو از سنخ موضوع‌شناسی است؛ چرا که از عنوان‌های عرفی است که مرجع بازشناخت مفهوم و روشن کردن حد و مرز آن و نیز مرجع بازشناخت مصداق آن، عرف است و از این روی، قاعده‌ای که در شناساندن و روشن کردن حد و مرز موضوع‌شناسی ارائه شده با آن برابری دارد. قسم سوم، قضایایی است که بیان‌گر احکام تکلیفیه است، ولی متعلق آنها، از سنخ مفاهیم عرفیه نیست، بلکه شرع آنها را جعل کرده، و بنیان گذارده است، مثل آیه کریمه:

«أَقِمِ الصَّلَاةَ لِلدُّلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَ قُرْءَانَ الْفَجْرِ إِنْ قُرْءَانَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا» [۲۰]

نماز گزار از زوال خورشید تا ظلمت شب، با قرائت صبحدم، که قراءت صبحدم مشهود [فرشتگان] است.

و نیز آیه کریمه: «كُلُوا وَ اشْرَبُوا حَتَّى يَبْتَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ» [۲۱]

بخورید و بیاشامید تا از آغاز صبحدم رشته سپید از رشته سیاه بر شما نمایان شود.

در این قسم قضایا، که متعلق حکم - که در آیه اول اقامه صلوات است و در آیه دوم صوم من الفجر، به طور قطع از دایره موضوع‌شناسی خارج است؛ چرا که

را چنین تعریف کرد.

«شناخت آن دسته از عنوان‌های عرفی که در موضوع احکام شرعی، یا متعلق آنها، اخذ شده، اعم از شناخت مفهوم یا مصداق آنها».

رهنامه: بر چه اساسی شما موضوع شناسی را دانش مستقلی میدانید؟

استاد: برای ثابت کردن این ادعا، تحقیق در دو مطلب را پی می‌گیریم.

۱. واژه‌شناسی «علم» در موضوع شناسی

۲. قاعده علم بودن فنون و رشته‌های گوناگون

واژه‌شناسی «علم»

علم به معنای مجموعه قضایایی که جامع واحدی دارد، حال این جامع واحد، یا محور واحدی است که در این قضایا، درباره آن بحث می‌شود و یا غرض واحدی است که برای رسیدن و دست یازیدن به آن، بحث می‌شود. راز این دو گونه تعبیر در مورد جامع‌القضایا، اختلافی است که اهل نظر درباره مسأله تمایز علوم دارند که مشهور، تمایز علوم را به تمایز موضوعات علوم می‌دانند، در مثل تمایز علم فقه و اصول به این است که موضوع علم فقه، افعال مکلفین است، ولی موضوع علم اصول، ذات ادله اربعه است، یا ادله اربعه با وصف دلیل بودن و یا به تعبیر دقیق‌تر «آنچه شایستگی دارد حجت بر حکم شرعی شود» ولی در برابر این دیدگاه، گروهی بر این نظرند که تمایز علوم به اغراض است.

قاعده علم بودن فنون و دانش‌های گوناگون

در همه دانش‌ها، سلسله عناصری وجود دارد که تشکیل‌دهنده ارکان و پایه‌های بنیادین بشمارند و شکل‌گیری آن دانش‌ها، بدون این عناصر پایه‌ای و بنیادین، ممکن نیست. این عناصر به «اجزاء العلوم» نامبردارند.

ما در این پژوهش، بر این مدعاییم که موضوع شناسی، به معنای دقیقی که از آن ارائه شده، از تمام این ارکان برخوردار است و می‌سزد که در قامت یک دانش مستقل شناخته شود، بیکم و کاست.

برای ثابت کردن این ادعا، بحث را از دو زاویه پی می‌گیریم:

۱. نگاهی باریک‌اندیشانه و دقیق بر عناصر ششگانه‌ای که از پایه و ارکان علوم به شمار می‌آیند.
۲. برابری یکایک آنها بر دانش «موضوع شناسی»، با نگهداشت ترازها و حد و مرزهای اصطلاحات مربوط.

ارکان علوم

عناصری که به اجزاء العلوم شناخته شده‌اند و در علم بودن تمام علوم و فنون نقش بنیادین دارند، عبارت‌اند از:

۱. تعریف علم ۲. موضوع علم ۳. غایت و فایده علم ۴. مسائل علم ۵. مبادی تصویری ۶. مبادی تصدیقیه.

ناگفته نماند که اصل این مطلب، که برای هر علمی، موضوع لازم است، جای سخن دارد و اختلافی است. شماری از اصولیان بر این نظرند که گرچه بیش‌تر علوم از عنصر موضوع برخوردارند، ولی لزوم برخورداری هر علمی از عنصر موضوع، مدعایی است بی‌پشتوانه برهانی. به نظر می‌رسد این نظریه، قرین تحقیق باشد.

برابری ارکان علم بر دانش موضوع شناسی

رکن اول، برخورداری از تعریف: نخستین عنصر و رکن هر علمی این بود که از تعریف برخوردار باشد، آن هم تعریفی که جامع و مانع است، به این معنی که تعریف، دربردارنده قیدهایی باشد که هم مصادیق خود را فرا بگیرد و هم از اغیار باز بدارد و بر آنچه بیرون از این دایره است، دست رد بزند.

با توجه به این نکته، دانش موضوع شناسی را می‌توان چنین تعریف کرد: «علم یعنی به موضوعات الاحکام و متعلقاتها عرفیه مفهوماً و مصداقاً» موضوع شناسی، دانشی است که در آن گزاره‌های عرفی احکام شرع و نیز وابسته‌های عرفی آن از نظر مفهوم و مصداق شناخته می‌شود.

توضیح: در این تعریف، تلاش ما بر این بوده قیدهایی را بیاوریم و به کار بندیم که هم جامع افراد باشند و هم مانع اغیار.

قید اول: جمله «موضوعات الاحکام» است، به همان معنای مصطلح اصولی که پیش از این، به شرح، تعریف شد. از آن تعریف به دست آمد که موضوع، از نگاه اصولی عبارت است از: «هر آنچه در عملی شدن حکم نقش آفرین است» و در بیان محقق نائینی، موضوع، با شاخصه «متعلق المتعلق» معرفی شد.

قید دوم: «متعلقاتها» که باز به همان معنای مصطلح اصولی آن است: «عمل و فعلی که حکم شرعی بدان تعلق می‌گیرد» که شرح این واژه اصولی نیز در بخش آغازین آمد.

قید سوم: «عرفیه» هم صفت و قید است برای «موضوعات الاحکام» و هم برای «متعلقاتها». این قید، آن دسته از موضوعات احکام و نیز آن دسته از متعلقات احکام را که عرفی نیستند و از برساخته‌های شرع، بشمارند، خارج می‌کند؛ زیرا همان‌طور که مصدر تشریح خود احکام، شرع است، تنها مرجع باز شناخت و بیان‌کننده حد و اندازه این گونه موضوعات: استطاعت، محدوده سرزمین عرفات، منی، مشعر الحرام و نیز روشن‌کننده حد و اندازه این گونه متعلقات: صلوات، صوم، حج، زکات و... خود شرع است و از افق باز شناسی و حد و اندازه‌گیری عرف فراتر. با توجه به شرحی که ارائه شد، تمام قیدها و عنوان‌هایی که در موضوعات احکام شرعی و نیز در متعلقات آنها به کار گرفته شده و شرع اقدس، در مورد آنها جعل و اعتبار خاصی ندارد؛ بلکه از مفاهیم عرفیه است و به همان معنایی که در نزد عرف دارد، در لسان ادله شرعیه به کار گرفته شده، در دانش موضوع شناسی درج شده و مرجع شناخت آنها عرف است. هم در بیان حد و اندازه آنها، هم در شناخت مفهوم و حد و مرز آن و هم در شناخت مصداق آن، عرف نقش می‌آفریند.

اکنون، جهت روشن شدن تعریف، تعریف یاد شده را روی چند نمونه پیاده می‌کنیم:

نمونه اول. از احکام شرعیه، وجوب قصر نماز است. موضوع این حکم، مسافری است که قصد دارد هشت فرسخ راه را بپیماید و این موضوع، در دایره عنوان‌های عرفی است، مفهومی دارد و مصداقی و در حقیقت، از دو نوع شناخت برخوردار است: شناخت مفهومی و دیگری شناخت مصداقی. البته اصل مشروط بودن وجوب قصر نماز، به قصد سفر هشت فرسخی، بی‌شک از برساخته‌های شرع است و از دایره موضوع شناسی، بیرون؛ ولی عنوان فرسخ که در موضوع این حکم، به کار گرفته شده، از مفاهیم عرفیه است و شرع در حد و اندازه آن، بیان خاصی ندارد، از اینرو، مرجع حد و اندازه و نیز شناخت حد و مرز آن، عرف است.

روشنی در پاسخ خواهد آمد: «طلای سفید، گونه‌ای از طلاست و حکم طلای زرد را دارد» در نتیجه، مکلف در عمل، احکام طلا را بر طلای سفید، در حرام بودن استفاده و ناروا بودن گزاردن نماز با آن، بار خواهد کرد.

رکن چهارم، برخورداری از مسائل: در دانش موضوع‌شناسی نیز، به طور دقیق، قاعده‌ای که برای «مسائل» تعریف شد، در خور برابری است.

مسائل موضوع‌شناسی را می‌توان چنین تعریف کرد:

«هی القضا یا التبیح فیها عن موضوعات الأحکام و متعلقاتها العرفیه مفهومًا و مصداقًا»

مسائل علم موضوع‌شناسی، عبارت است از قضایایی که در آنها، از مفهوم و مصداق آن دسته از موضوعات و متعلقات احکام فقهی، که از سنخ عنوان‌های عرفی است، بحث می‌شود.

روشن است که مرجع شناخت مفهومی و مصداقی این‌گونه عنوان‌ها، عرف است. در مثل در حکم شرعی حلیت ذبح بالحدید، در موضوع این حکم، قید «حدید» آمده، که عنوانی است عرفی.

در دانش موضوع‌شناسی دو گونه بحث و پژوهش درباره حدید انجام می‌شود:

۱. مفهوم‌شناسی و این که آیا حدید به معنای وصفی است؛ یعنی «ماله الحدّه» هر چیزی که حدت و تیزی دارد، حدید است. بر این تقدیر، معنای فراگیری دارد و شیشه تیز و استخوان تیز را هم در برمی‌گیرد و یا به معنای اسمی است و اسم است برای فلز خاص (آهن)

۲. مصداق‌شناسی که بر تقدیر معنای دوم، آیا استیل مصداق آهن است، یا فلز دیگری است، مغایر با آن.

نتیجه اینکه در مفهوم‌شناسی حدید، دو قضیه «الحدید ما له الحدّه» و «الحدید اسم لعنصر خاص ما له الحدّه» از مسائل علم موضوع‌شناسی است و تعریف یاد شده، به طور دقیق بر آن سازگار است. همچنین، در مصداق‌شناسی حدید، قضیه «الاستیل نوع من الحدید» از مسائل موضوع‌شناسی است. حتی اگر موضوع‌شناسی به نتیجه عکس آن رسید (الاستیل لیس من الحدید) باز از این قبیل است.

رکن پنجم، برخورداری از مبادی تصویری: دانش موضوع‌شناسی، از مبادی تصویری، بسان دیگر اجزاء العلوم، برخوردار است.

مبادی تصویری آن، همانا مجموعه قضایایی است که در ضمن آنها موضوع حکم، متعلق حکم، عنوان‌های عرفیه، عرف و اقسام آن، مصداق، مفهوم، و... تعریف می‌شود.

رکن ششم، برخورداری از مبادی تصدیقیه

دانش موضوع‌شناسی نیز، از مبادی تصدیقیه برخوردار است که عبارت باشد از آن ابزاری که در مسائل موضوع‌شناسی، به وسیله آنها، تصدیق می‌کنیم ثبوت محمول‌ها را برای موضوع‌ها. این ابزار، که در موضوع‌شناسی، به آنها چنگ می‌زنیم و خمیر مایه تمام تصدیق‌هایی است که در شناخت موضوع‌ها، چه در بعد مفهوم‌شناسی و چه مصداق‌شناسی، به دست می‌آید، منحصر است در عرف و لغت، اعم از عرف عام و عرف خاص (در پاره‌ای موارد).

به دیگر سخن، ما در موضوع‌شناسی همواره به دو ابزار تکیه داریم:

۱. لغت که در مفهوم‌شناسی موضوع‌هایی که در ادله شرعیه اخذ شده و از سنخ عنوان‌های عرفیه است (اعم از این که موضوع اصولی باشد که در عملی شدن حکم نقش‌آفرین است یا این که متعلق اصولی باشد) نقش دارد.

۲. عرف که هم در شناخت مفهومی موضوع حکم شرعی مرجع است و هم در شناخت مصداق آن. از باب نمونه، وقتی ما حشره کارمین را موضوع‌شناسی می‌کنیم که آیا از خبائث به شمار می‌رود، تا مصداق کریمه «یحرم علیهم

و همان‌طور که اشارت رفت، این مسأله بسان دیگر مسائل عرفی، از مفهوم و مصداق، یا مصداق‌هایی برخوردار است، با برخورداری از دو نوع شناخت: شناخت مفهومی و شناخت مصداقی. هر دو شناخت در دانش موضوع‌شناسی درج شده است. بر این اساس، در «دانش موضوع‌شناسی» باید هم مفهوم موضوع فرسخ را بشناسیم و با کندوکاو، حد و مرز آن را آشکار سازیم که آیا عنوان «ثماني فراسخ» که در روایات آمده، برابر است با ۴۵ کیلومتر یا ۴۴ و یا ۴۰ کیلومتر؟ و هم در عرصه مصداق‌شناسی، باید مصداق‌های آن روشن شود.

روشن است که باز شناخت مصداق‌ها، با مکلف است. ولی از آن‌جا که تعیین مصداق در جاهایی، در عمل، با دشواری‌هایی روبه‌روست، ممکن است مرکزی، با برخورداری از ابزار و سازوبرگ روز و آشنایی کامل با ترازهای اندازه‌گیری، زحمت این کار را به عهده گیرد و مکلفان با اعتماد وثیقی که بدان دارند، نتیجه کار آن را بپذیرند.

نمونه دوم. آغاز روزه، بر اساس کریمه: «كُلُوا وَ اشْرَبُوا حَتَّى يَبَيِّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ»

طلوع فجر است. وجوب، حکم است و متعلق آن، صوم که در موضوع آن، عنوان «طلوع فجر» به کار گرفته شده که در آیه شریفه از آن تعبیر شده به: «تَبَيَّنَ خَيْطُ الْبَيْضِ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ» این موضوع، مفهومی دارد و مصداقی و چون مسأله‌ای است عرفی که تنها مرجع روشن‌کننده حد و مرز آن، عرف است، از این روی در علم موضوع‌شناسی مندرج است و از هر دو باید بحث شود، هم از مفهوم «تَبَيَّنَ خَيْطُ الْبَيْضِ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ» و هم از مصداق آن و اینکه «تَبَيَّنَ خَيْطُ الْبَيْضِ» در فلان منطقه در چه ساعت و دقیقه‌ای پدیدار می‌شود و اینکه آیا در شب‌های مهتابی، طلوع فجر با شب‌های غیر مهتابی فرق می‌کند یا نه. نتیجه اینکه: تعریفی که برای «دانش موضوع‌شناسی» ارائه دادیم، تنها در حد فرضیه و یا انگاره ذهنی نیست، بلکه با واقعیت کار فقیه در مقام تعیین حکم فقهی از نظر موضوع، برابر است.

رکن دوم، برخورداری از موضوع بود، جهت تصدیق این مطلب، کافی است توجه دوباره به این حقیقت داشته باشیم که رسالت موضوع‌شناسی که در تعریف دقیق آن بیان شد، شناخت مفهومی و مصداقی آن دسته از عنوان‌های عرفی است که در موضوعات احکام شرعیه (موضوع به اصطلاح اصولی، یعنی تمام قیدهایی که در عملی شدن حکم نقش‌آفرین است) یا در متعلقات آنها اخذ شده است.

با توجه به این نکته به این باور خواهیم رسید که تمام پژوهش‌های موضوع‌شناسی، بر محور «موضوعات و متعلقات عرفی احکام شرعیه است».

رکن سوم، برخورداری از غایت: اما غایت و غرض علم موضوع‌شناسی را می‌توان چنین معرفی کرد: با شناخت موضوع‌ها و گزاره‌های عرفی احکام شرعی - به معنای عام آن که در برگزیده موضوع و متعلق، به اصطلاح اصولی می‌شود - احکام شرعی، چه کلی و چه جزئی به گونه شفاف، روشن خواهد شد و در نتیجه، در عرصه پاسخ‌گویی مسائل شرعی، از بیان حکم، به سبیل قضیه شرطیه و فرضی پرهیز می‌شود و بی‌گمان از آثار موضوع‌شناسی این است که در پاسخ استفتاءات، از کلی‌گویی، آن هم به سبیل تعلیقی و فرضی، که اگر چنین است حکم آن، چنان است که سرگردانی استفتاء‌کننده و پرسش‌گر را در پی دارد، پرهیز خواهد شد و پاسخ پرسش‌گر، به گونه قطعی و شفاف ارائه خواهد شد. از باب نمونه، در پاسخ این پرسش که آیا استفاده مرد از انگشتری که از طلای سفید ساخته شده، جایز است، یا خیر؟ پس از موضوع‌شناسی، پاسخ به این گونه نخواهد بود که: «اگر در بین مردم و در عرف طلا بر آن صدق می‌کند، جایز نیست و گرنه اشکال ندارد»، بلکه به طور قطع و به

ناگفته نماند که این اشکال، تنها متوجه نظریه موضوع شناسی، دانش مستقل، نمی‌شود بلکه فارغ از این نظریه، اصل حجیت نظر عرف را در بازشناخت مصادیق و برابری مفاهیم را بر آنها، هدف گرفته و نفی می‌کند.

پاسخ: نخست آن که، اصل این نسبت به همه صاحب نظران، مبنی بر این که معیار و میزان برابری مفاهیم بر مصادیق، نظر دقی است و نظر عرف، در این جا اعتباری ندارد، اول کلام است و ادعایی بیش نیست. تحقیق در این باره در مقالی دیگر، زیر عنوان «مرجعیت عرف عام در برابری بر مصادیق» خواهد آمد و در آن بحث، ثابت خواهد شد که از اصولیان و فقیهان، همچون: حاج آقا رضا همدانی، فقیه جواهری، محقق حائری، مؤسس حوزه مقدسه، و امام خمینی و... مرجعیت عرف را در برابری مفاهیم بر مصادیق، پذیرفته‌اند، بلکه بر آن اصرار دارند، بلکه تسامح‌ها و آسان‌گیری‌های عرفی را نسبت به مواردی که عقلاً پذیرفته‌اند، معتبر شمرده‌اند.

اصل این مبنی که نظر عرف در بازشناخت مصادیق، بی اعتبار است، مبنای استواری نیست و نقدپذیر است.

اشکال دیگری که شاید به ذهن ناقدان بیاید، این است که: آن چه بین فقیهان، پیشینیان و پسینیان، روشن و گزیرناپذیر بوده و هست، این که شأن فقیه، ورود در موضوعات نیست، راز فقهی اصولی آن هم، این است که احکام شرعی، به سبیل قضیه حقیقیه، جعل شده که موضوع آن مفروض الوجود است. چرا شما، فقیه را در دائره موضوع شناسی وارد می‌کنید و بر آن اصرار می‌ورزید، کاری که شأن او نیست. کار اصلی فقیه، استنباط احکام شرعی است و احراز موضوع، نه در استنباط نقش دارد و نه در افتاء.

در پاسخ میتوان گفت درست است که دخالت در موضوع شناسی، شأن فقیه در مرحله استنباط احکام نیست و در مرحله افتاء هم می‌تواند موضوع را به سبیل فرضی و تقدیری پاسخ گوید، ولی تمام نکته اینجاست که پاسخ‌گویی، به سبیل قضیه شرطیه و تقدیری برای پرسش‌کننده، حل مشکل فقهی نمی‌کند و به پاسخ شفاف دست نمی‌یابد، بلکه گاه به سرگردانی او افزوده می‌شود، بویژه در شرایط کنونی که بسیاری از موضوعات، بازشناخت ماهیت و ویژگی‌های آن، به آسانی در دسترس نیست.

به دیگر سخن، فضای موجود از فقیه پاسخ شفاف و پیراسته از هر گونه تقدیر و فرض و تردید را می‌طلبد و این خود، اقتضای ورود فقیه را در موضوع شناسی می‌کند که با توجه به گستردگی دامنه آن، برای او چندان ممکن نیست که اگر ممکن باشد بسیار اثرگذار و مفید است و تنها چیزی که این کاستی را جبران می‌کند، همان «دانش مستقل موضوع شناسی» است.

الخبائث» باشد؟ در مفهوم شناسی «خبائث» به عرف و لغت رجوع کرده و نتیجه می‌گیریم «خبیث» به معنای چیزی است که طبع بشری از خوردن آن بیزاری می‌جوید و با مراجعه به عرف، به روشنی در می‌یابیم که حشره کارمین، از مصادیق آن نیست. مبدء تصدیق ما در این قضیه، عرف و لغت است و از این روی، از مبادی تصدیقیه دانش موضوع شناسی شمرده می‌شود.

از آن چه در این بخش ارائه شد، به این نتیجه رسیدیم که موضوع، به معنای دقیق آن: «شناخت عنوان‌های عرفی، که در لسان ادله و نصوص شرعی، موضوع، یا متعلق حکم شرعی، گرفته شده»، از نظر مفهوم، یا مصداق، گرچه در وهله نخست و به طور ذاتی، از مبادی تصویری علم فقه و در موردی‌هایی از مبادی تصدیقیه آن است، به ویژه نسبت به احکام جزئی؛ ولی در روزگار ما که در پرتو پیشرفت‌های شگفت مسائل جدید فراوانی فراروی دینداران و پای‌بندان به احکام شرعی قرار گرفته، بایسته می‌نماید که رشته‌ای مستقل عهددهار شناخت موضوعات شود و در چهارچوب دانش مستقلی به نام «دانش موضوع شناسی» پا به عرصه بگذارد. دانشی که به گونه‌ای منطقی - برهانی، در این پژوهش ثابت شد که از همه عناصر لازم و ضرور علم بودن برخوردار است.

رهنامه: موضوع شناسی، نسبت به بیش تر موارد آن، جزئی است. موضوع در تمام مسائل آن، از امور خارجی و شخصی است، در حالیکه علم مباحث کلی و قواعد کلی است

استاد: نخست آنکه، در مباحث پیشین، به شرح بیان شد، موضوع شناسی، دو محور دارد: محور شناخت مفهوم موضوعی که در لسان ادله شرعی، موضوع قرار گرفته و عنوانی است عرفی. دیگری شناخت مصداق این موضوع. و آن چه از این دو ممکن است، جزئی باشد، شناخت مصداق موضوع است؛ و اما شناخت مفهوم آن، هرگز جزئی نیست. ولی بسیاری از برابری‌های موضوعات، از سنخ برابری مفاهیم گسترده‌ای است بر عنوانی که از مصادیق آن، به‌شمار می‌رود و این، مفید قاعده کلی موضوع شناسانه است.

همچنین ما هیچ دلیل و برهانی نداریم که دانش مستقل باید، تمام، یا بیش تر مسائل آن، کلی و در بردارنده قواعد کلی باشد، بلکه به عکس، پاره‌ای از دانش‌ها را می‌توان نام برد که سراسر موضوعات مسائل آن، جزئی و روشن است، مانند: علم رجال؛ زیرا علم رجال، علمی است که در آن، احوال رجال، از نظر عدالت و وثاقت، فسق و اعتبار و عدم اعتبار بحث می‌شود. روشن است که موضوع در تمام این حالت‌ها و ویژگی‌ها، شخصی است، نه کلی.

و نیز بسان تاریخ، علمی که در آن از احوال ملوک، قهرمانان، اثرگذاران و نقش‌آفرینان در میان ملت‌ها و جامعه‌های گوناگون بحث می‌شود. که بی‌گمان، بسان موضوعات، مسائل آن جزئی و شخصی است. و یا علم جغرافیا که موضوع، در تمام مسائل، یا بیش تر آنها جزئی و شخصی است؛ زیرا در علم جغرافیا، از احوال اقالیم و بلاد و روستاها بحث می‌شود و روشن است که موضوع، در تمام این موارد، جزئی و شخصی است.

در مباحث پیشین اشاره شد که همانندترین دانش‌ها به دانش موضوع شناسی، از این نظر، دانش رجال، تاریخ و جغرافیاست.

اشکال دیگری که شاید به ذهن ناقدان، درباره مستقل بودن موضوع شناسی بیاید، این است که مبدء تصدیقی در تمام موارد موضوع شناسی، اعم از مفهوم شناسی و مصداق شناسی آن، عرف است، با این که عرف از نگاه همه صاحب نظران، تنها در خصوص روشن سازی حد و اندازه مفاهیم اعتبار دارد، و اما نسبت به بازشناخت و باز نمود مصادیق، اعتباری ندارد و ضابطه برابری مفاهیم بر مصادیق، تنها نظر دقی پیراسته از تسامح است.



روند استنباط و کاستی‌های علم اصول

در گفت‌وگو با حجت الاسلام والمسلمین عباسعلی زارعی سبزواری

حجت الاسلام والمسلمین عباسعلی زارعی سبزواری متولد ۱۳۴۸ از اساتید حوزه و از جمله محققان و نویسندگان حوزوی می‌باشد که سابقه تدریس در سطوح مختلف و درس خارج را دارند. کتاب‌ها و تالیفات متعددی چون ۱- تعلیقات نهاییه الحکمه (۲جلد) ۲- تعلیقه کفایه الاصول (۳جلد) ۳- القواعد الفقہیہ فی فقہ الامامیہ (بیش از ۱۵ جلد) و بسیاری از تالیفات دیگر از آثار ایشان می‌باشد.

خلاصه: در مقدمه این مصاحبه، استاد گرامی به بیان اهداف علوم و تقسیم علوم به علوم نیازمند به دانش های دیگر و بی نیاز به دانش های پرداخته و هدف علم اصول را شناخت قواعد دخیل در فهم مراد شارع و علم اصول را جزء علوم نیازمند به علوم دیگر برای نتیجه گیری می دانند. ایشان در بیان جایگاه علم اصول، نقش علم اصول، رجال و درایه را در فقه بسیار پررنگ تر از علوم دیگر بر می شمارند و صاحب نظر بودن در این دو را شرط اجتهاد می دانند و آنگاه مثال هایی را برای روشن شدن بیشتر می آورند. سپس در بیان نحوه استنباط پس از یادگیری علوم مورد نیاز یعنی شیوه عملیات استنباط، در گام اول: توجه به موضوع شناسی و شناخت حقیقت موضوع را چه از مسائل مستحدثه باشد یا نه و بعد از آن پیدا کردن حکم موضوع از طریق امارات خاصه و عامه و در نهایت در صورت عدم وجود امارات، مراجعه به اصول عملیه را بر شمرده و نقش اصول فقه را در این بین با مثال ارائه می نمایند. ایشان زاید و متورم بودن مباحث اصول فقه را رد کرده و به بیان موارد و مباحث مورد نیاز و کار نشده در اصول فقه می پردازند و همچنین شیوه چینش و طرحشان را با توجه به سبک خود در تدریس و مباحث درس خارج اصول شرح می دهند و در نهایت هم پیرامون اشکالات و نواقص علم اصول رایج عدم توجه به ۱- تاریخ مسائل مورد نظر و ۲- عدم ارائه ثمرات فقهی علمی و کاربردی را بر می شمارند.

محفوظ ماندن فکر از خطا، آشنا شدن با برهان و آشنا شدن با قیاسات است طوری که بتواند فکر را از خطا محفوظ بدارد. برای رسیدن به این هدف کافی است که فرد مسائل منطقی را فرا بگیرد و نیازی به علم ادبیات، علم اصول فقه یا علم فقه نیست. علم ادبیات نیز چنین است و برای رسیدن به هدف آن کافی است که شخص با ادبیات عرب آشنا شود. اگر کسی با مسائل مربوط به ادبیات عرب آشنا شود می تواند به هدف از تدوین این علم برسد، بدون اینکه نیازی به علمی مانند فقه، منطق و فلسفه داشته باشد. بنابراین گروه اول عبارتند از علمی که برای رسیدن به غایتی که در تدوین آن علوم دنبال می شود فراگیری مسائل خود آن علوم کفایت می کند.

گروه دوم عبارتند از علمی که برای رسیدن به هدف از تدوین آنها، فراگیری آن علم و مسائل آن کفایت نمی کند، بلکه نیاز به یک ضمیمه یعنی فراگیری علوم دیگر هم دارند. البته شکی در این نیست که مهم ترین رکن برای رسیدن به هدف آن علم، فراگیری مسائل خود آن علم است؛ ولی صرف فراگیری مسائل آن علم برای رسیدن به هدف از تدوین آن، کافی نیست و رسیدن به آن هدف نیاز به فراگیری علوم دیگری دارد؛ مثلاً باید از علم منطق استفاده کند و با ادبیات عرب و فلسفه هم آشنا باشد. در بین علوم انسانی یکی از علمی که برای رسیدن به هدف از تدوینش نیاز به ضمیمه سایر علوم دارد، علم اصول است. علم اصول فقه در حقیقت یک سری قواعد عقلاییه است که گاهی نتیجه گیری و ترتیب مباحث موجود در آن نیاز به این دارد که یک مسئله فلسفی، یک مسئله منطقی یا یک مسئله ادیبانی به آن ضمیمه شود.

رهنامه: این ضمیمه شدن برای فهم علم است یا بکارگیری آن

رهنامه: عناصر و ابزار و وسایل لازم برای استنباط احکام کدام اند و نقش علم اصول چیست؟ جایگاه علم اصول در کارگاه استنباط و اجتهاد چیست؟

استاد: در خصوص سؤالی که مطرح کردید لازم است به دو نکته اشاره کنم. بعد از توضیح این دو نکته نقش علم اصول و جایگاه آن در استنباط و کارگاه اجتهاد روشن خواهد شد. نکته اول این است که بی شک در تدوین هر علمی از علوم، از جمله علوم انسانی، یک غایت و یک هدف معین دنبال می شود؛ مثلاً هدف از تدوین علم منطق را محفوظ ماندن فکر از خطا معرفی کرده اند، علم ادبیات علمی است که هدف از تبیین آن محفوظ ماندن لسان از خطا و به تعبیر دقیق تر صیانت و محفوظ ماندن بیان از خطا در لسان عرب معرفی شده است، علم فلسفه را از جمله علمی می دانند که هدف آن را شناخت وجود و موجودات دانسته اند، هدف علم اصول فقه را شناخت قواعدی می دانند که در فهم مرادات شارع مقدس در کتاب و سنت و به تعبیری فهم مرادات قانونگذار دخیل است، همچنین هدف از علم فقه را آشنایی با احکام شرعی در جهت عمل به آن احکام شرعی می دانند. بر اساس این، هر علمی از علوم، به خصوص علوم انسانی، یک هدف و یک غایتی دارد که تدوین آن علم برای رسیدن به آن هدف و غایت انجام گرفته است.

نکته دوم این است که علوم انسانی با هر هدفی که تدوین شده باشد به دو گروه قابل تقسیم است؛ گروه اول علمی هستند که برای رسیدن به هدفشان نیازی به ضمیمه علوم دیگر و فراگیری علوم دیگر نیست. اگر کسی خود آن علم و مسائل مربوط به آن علم را فرا بگیرد می تواند به هدفی که تدوین آن علم در آن جهت صورت گرفته است برسد. برای نمونه هدف علم منطق

در علم فقه آگاهی به علم رجال و درایه و علم اصول فقه باید در سطح بالایی باشد. آگاهی در سطح بالا به معنای این است که شخص باید صاحب نظر در این دو علم باشد.

اگر شخص، آگاهی کافی در این دو علم نداشته باشد نمی تواند در کارگاه اجتهاد به عنوان یک مجتهد، یک فقیه شناخته شود. برای نمونه اگر شخص راجع به مدالیل الفاظ مفرده‌ای که در لسان شارع مقدس، چه در کتاب و چه در سنت، استعمال شده است مثل امر و نهی و مشتق، صاحب نظر نباشد، نمی تواند در علم فقه به نتیجه مطلوب برسد. همچنین اگر درباره مدالیل الفاظ ترکیبیه‌ای که در لسان شارع وارد شده است، مثل جمله مفهومی، مثل جمله عامه و جمله مطلقه، صاحب نظر نباشد یا در خصوص طرق و راه‌های وصول این مدالیل الفاظ مفرده و یا الفاظ ترکیبیه و حجیت و اعتبار آنها صاحب نظر نباشد، در علم فقه هیچ کاری نمی تواند بکند. شخص باید بداند امر و نهی چیست؟ و بر چه چیزی در لسان شارع دلالت دارد؟ و مدلولش چیست؟. او باید بداند مشتق چیست؟ و چنانچه در لسان شارع آمد مدلول آن، به خصوص مدلول تصدیقی آن که همان مراد شارع باشد، چه چیزی است، چون دانستن این امور ابزار مورد نیاز برای فقیه در فقه است و اگر در خصوص اینها صاحب نظر نباشد، چنانچه با امر و نهی شارع مواجه شود، نمی تواند راجع به مدلول و مفهوم و مقصود از آنها اظهار نظر داشته باشد.

علاوه بر امر و نهی، الفاظ مفرده دیگری را در لسان شارع داریم که فقیه درباره مفاد این الفاظ مفرده باید بحث کند و بداند مدلول اینها و مراد شارع مقدس در صورتی که اینها را در کتاب و سنت استعمال کند چیست؟. همینطور الفاظ ترکیبیه وجود دارد که فقیه باید بداند الفاظ ترکیبیه چیست؟ فقیه باید بداند جمله شرطیه و وصفیه و جمله استثنائیه، و جمله عام و خاص، مطلق و مقید، مجمل و مبین، بر چه چیزی دلالت دارند؟ باید بداند یک جمله استثنائیه یا شرطیه یا وصفیه علاوه بر دلالت منطوقی، دلالت مفهومی دارد یا خیر؟

علاوه بر اینها شخص باید راجع به احوال مدالیل الفاظ مفرده و احوال مدالیل الفاظ ترکیبیه نیز صاحب نظر باشد؛ مثلاً وقتی معنای امر و مدلول امر را در لسان شارع فهمیدیم، یکی از مباحث مربوط به احوال امر این است که اگر این امر با نهی اجتماع کردند، چه باید کرد؟ این بعد از این است که خود مدلول این الفاظ مشخص شده باشد. همچنین در بحث عام و خاص، بعد از اینکه مدلول عام و خاص مشخص شد، باید بحث کنید که اگر جمله خاصه اجمال داشت سرایت به جمله عامه می کند یا نه؟ این بحث از احوال مدالیل این جملات است، نه از مدالیل خود این جملات. خلاصه اینکه شخصی که می خواهد در فقه کار کند و در کارگاه فقه و اجتهاد و استنباط تأثیر گذار باشد و به نتیجه برسد، راهی ندارد جز اینکه در مسائل اصولی صاحب رأی باشد نه اینکه با آنها آشنا باشد. علم رجال هم همین قدر مهم است؛ چون در علم رجال مباحث مهمی وجود دارد. علم درایه نیز همین طور است؛ مثلاً ما حدود پانزده توثیق عام داریم که از آنها به توثیقات عامه تعبیر می شود. اگر شخصی که در کارگاه اجتهاد مشغول اجتهاد است در خصوص این توثیقات عامه اثباتاً یا نفیاً صاحب نظر نباشد، امکان ندارد بتواند در علم فقه به نتیجه برسد. مباحث فراوانی در علم رجال هست که از حوصله بحث ما خارج است، اما برای نتیجه رسیدن در فقه لازم است. بر اساس این، می توانیم به این نتیجه برسیم که استنباط احکام که هدف علم فقهاست، ممکن نیست، مگر آنکه شخص در مباحث و مسائل علم اصول و رجال و درایه صاحب نظر باشد.

رهنامه: اگر شخصی علوم مورد نیاز برای استنباط را فرا گرفته

یا برای رسیدن به نتیجه؟

استاد: برای نتیجه گیری مسائل خودش است؛ برای مثال و برای فهم بهتر مطلب، یکی از مباحث در علم اصول در باب اوامر این است که آیا متعلق اوامر، فرد است یا طبیعت. اینکه طبیعت چیست و طبیعت لایشرط قسمی است یا منظور از طبیعت ماهیت لایشرط مقسمی است و اینکه فرد چیست و امتیاز فرد از ماهیت چیست و مسائلی از این دست در فلسفه روشن می شود؛ بنابراین تا در فلسفه فرد را شناسید و ماهیت را شناسید، نمی توانید درباره متعلق اوامر که فرد یا ماهیت است، به نتیجه برسید. در بحث مفاهیم، یکی از مفاهیم مفهوم شرط است. اگر کسی با شرط در ادبیات عرب آشنا نباشد، نمی تواند در بحث مفاهیم، به خصوص در مفهوم شرط، به نتیجه برسد. لذا علم اصول از جمله علمی است که برای رسیدن به غایت و هدفش باید دانشی فراتر از علم اصول به آن ضمیمه شود و در کنار آن وجود داشته باشد.

علم فقه در میان علوم انسانی از نظر غایت اشرف علوم است؛ چون هدف از این علم آشنایی با احکام شارع مقدس است که عمل به آنها سعادت انسان را تضمین می کند. این علم نیز از جمله علمی است که دسترسی به هدف و غایت آن، نیاز به ضمیمه چندین علم دیگر دارد. در حقیقت می توانیم بگوییم علم فقه یک کارگاهی است که نیاز به چند کارگاه دارد که به چند علم آگاهاند؛ ادبیات عرب، تفسیر، رجال و درایه، فلسفه و منطق، بلاغت و علم اصول فقه. البته سطح آگاهی مورد نیاز برای رسیدن به نتیجه و هدف از علم فقه در هر یک از این علوم مختلف است. بنابراین علم فقه از علمی است که برای رسیدن به هدفش نیاز به علوم متعدد دیگری دارد که یکی از آنها علم اصول است. البته خود علم اصول فقه نیز نیاز به ضمیمه علوم دیگر دارد. اگر کسی آگاهی به آن علوم نداشته باشد نمی تواند آن طور که باید و شاید در علم اصول فقه صاحب نظر باشد و نتیجه بگیرد.

رهنامه: نقش اصول فقه در رسیدن به نتیجه علم فقه و استنباط احکام چقدر است؟

استاد: در میان همه علمی که علم فقه برای نتیجه گرفتن به آنها نیاز دارد، دو علم نقش اساسی دارند؛ ۱. علم رجال و درایه، ۲. علم اصول فقه. البته در این شکی نیست که ادبیات عرب نیز نقش دارد و اگر کسی به ادبیات عرب آشنا نباشد نمی تواند به نتیجه برسد؛ چراکه لسان قرآن و روایات عربی است و بدون آگاهی از ادبیات عرب، نتیجه گیری حاصل نمی شود. اما در بین علمی که کمک کار علم فقه برای رسیدن به هدفش هستند علم رجال و درایه و علم اصول فقه نقشی اساسی دارند. هر شخصی که بخواهد در علم فقه ورود کند و از این علم استفاده بهینه ببرد و به غایتی که در این علم مطرح شده است، برسد، علاوه بر آن علوم دیگر، به این دو علم نیاز اساسی دارد. سطح آگاهی در این دو علم باید فراتر از سطح آگاهی نسبت به سایر علوم باشد. در حقیقت می خواهیم بگوییم نقش این دو علم فراتر از همه علمی است که مطرح کردیم؛ علمی مثل ادبیات و منطق. لذا سطح آگاهی نسبت به این دو علم هم باید در سطح بالاتری از آن علوم دیگر باشد.

برای ورود به فقه شخص باید در علم رجال و درایه و علم اصول فقه صاحب نظر باشد، نه اینکه فقط آگاه به مسائل این دو علم باشد. برای ورود به فقه اگر کسی ادبیات را بداند کافی است و لازم نیست ادیب باشد. اگر شخص با مباحث ادبیاتی آشنا باشد و نظر مشهور در ادبیات عرب را بداند، کفایت می کند و لازم نیست صاحب نظر باشد که نظر کوفیون یا بصریون را ترجیح دهد. در علم منطق و فلسفه نیز تقریباً همین طور است. اما برای نقش آفرینی

باشد برای شروع استنباط باید از کجا شروع کند؟ یعنی شیوه عملیاتی استنباط چیست؟

استاد: در علم فقه، اشخاص برای استنباط احکام باید به چند عنصر توجه کنند. اولین عنصر موضوع شناسی است. هر موضوعی از موضوعات خارجی را که شخص با آن مواجه شود و بخواهد حکم شرعی آنرا مشخص کند باید در ابتدا خود آن موضوع را از نگاه توسعه‌ای یا تضيیقی بررسی کند و کشف کند که حقیقت آن موضوع چیست؟ یکی از مسائلی که گاهی به طور شایسته در بحث استنباط به آن توجه نمی‌شود، موضوع شناسی موضوعات است. برای شناخت موضوعات شخص باید با لغت عرب و ارتکازات عرفیه و مفاهیم شرعی موجود در لسان آیات و روایات آشنا باشد و کتب اصیل لغوی بداند؛ چون تمام موضوعاتی که با آن مواجه هستیم و حکم شرعی در شرع مقدس اسلام برای آنها صادر شده، موضوعاتی است که یا مراد از آنها مفهومی است که در لسان عرب بیان شده است و یا مفاهیمی عرفی بوده و یا حقیقتی شرعی هستند. بنابراین موضوع شناسی عنصر اول است.

رهنامه: لطفاً عنصر موضوع شناسی را بیشتر توضیح دهید.

استاد: موضوع شناسی با تشخیص مصداق موضوع فرق دارد. گاهی می‌خواهیم مفهوم موضوع را بشناسیم و گاهی به دنبال مصداق موضوع در خارج هستیم. تعیین موضوع از حیث مفهومی کار فقیه محقق و متبّع است. او بررسی می‌کند که مفهوم کلمه در لسان عرب چیست و عرف از این کلمه چه می‌فهمد و آیا حقیقت شرعی دارد یا خیر؟ این فقیه است که باید حدود مفهومی موضوع را بفهمد و تشخیص دهد. برای نمونه به عبارت فرسخ یا فرسنگ که حدی برای قصر نماز محسوب می‌شود، توجه کنید. فرسخ در لغت عرب «بریدین» آمده است؛ یعنی دو برید. فقیه باید لفظ «برید» را بررسی کند و ببیند در لسان عرب به چه معناست و چه محدودهای از مسافت را شامل می‌شود. اما مصداق خارجی این مفهوم و اینکه در خارج هشت فرسخ تحقق پیدا کرده یا نکرده، به دست مکلف است. فقیه نمی‌آید بگوید تو هشت فرسخ آمدی یا خیر. مفاهیم و موضوعات دیگر نیز همین گونه‌اند، مثلاً: مفهوم «حد ترخص» باید بررسی شود که منظور چیست؟ یا «عدم رؤیت جدار» یا «عدم سماع و شنیدن آذان» باید بررسی شود که آیا مفهومی نشیندن با گوش عادی است یا نشیندن با گوشی است که از آلات و وسایل شنوایی بسیار قوی استفاده می‌کند؟ توجه به این نکته نیز ضروری است که در بسیاری از موارد فقیه برای کشف مفاهیم به عرف و لغت رجوع می‌کند و گاهی برای کشف بعضی موضوعات به آیات و روایات رجوع می‌کند.

رهنامه: اگر مفاهیم جزو مسائل مستحدثه باشد و در روایات نباشد، فقیه برای تشخیص مفاهیم آنها چه میکند؟

استاد: هر موضوع نوپیدا و مستحدثی در یک جامعه و عرفی خاص، حادث و محقق می‌شود؛ لذا بطور طبیعی جامعه و عرفی که پدیدآور آن هست باید مراد از آن یا خود موضوع را بیان نماید. امروزه موضوعات پزشکی، بانکی، شهری، بورس، سیاست، مدیریت و موضوعات مختلف دیگری وجود دارد که برای آنها الفاظ جدیدی اختراع می‌شود. به این الفاظ، الفاظ اختراعی می‌گوییم. این الفاظ مفاهیمی نوپیدا دارد که برای تشخیص آنها باید مخترعان و خبرگان مربوط به هر کدام را مرجع قرار داد.

رهنامه: گام بعد از موضوع شناسی در استنباط چیست؟

استاد: بعد از اینکه شخص موضوع را بطور تام شناخت باید به دنبال حکم موضوع باشد. حکم را از کجا می‌خواهد پیدا کند؟ از کتاب و سنت. در قدم اول، باید به دنبال ادله‌ای برای حکم این مسئله برود که کاشف از حکم مسئله است؛ یعنی به دنبال امارات باشد و ببیند آیا اماره‌ای از امارات که دلالت کند بر حکم این مسئله وجود دارد یا خیر. اماره آیات قرآن، خبر واحد، خبر متواتر و امثال آن است. چرا اینها اماره‌اند؟ چون حیث امارات و خصوصیت آنها این است که آینه واقع‌نما هستند؛ یعنی کاشف حکم واقعی برای موضوعاتند و تا امکان دسترسی به حکم واقعی وجود دارد، رفتن به سراغ حکم غیر واقعی و ظاهری بی‌معناست.

گفتنی است که اماره دو صورت دارد: اماره خاص و اماره عام. اماره خاص یا دلیل خاص یعنی اینکه روایتی یا آیه‌ای وارد شده است که حکم را در خصوص مسئله اثبات می‌کند. اگر چنین چیزی پیدا کردیم و در بین روایات یا آیات دلیلی در خصوص حکم یک مسئله وارد شده باشد، ما از طریق آن دلیل حکم مسئله را اثبات می‌کنیم. اما اگر شخص اماره‌ای پیدا نکرد یعنی در بین امارات دلیلی برای حکم این موضوع بطور خاص پیدا نکرد باید به عمومات و اطلاعات مراجعه کند و ببیند عمومات و اطلاعاتی که در کتاب و سنت وجود دارد، شامل این موضوع خاص می‌شود یا نه.

رهنامه: برای موضوعاتی که در ابواب فقهی آمده است اماره خاص را می‌توان با مراجعه به کتاب‌هایی مثل وسائل الشیعه یافت، اگر مسئله و موضوع مستحدثه بود چه باید کرد؟

استاد: باید بررسی کرد که عمومات و اطلاعات شامل اینها می‌شود یا نه. چون عموماتی که در شرع و کتاب و سنت داریم بسیار گسترده هستند و هر مسئله مستحدثه از دو حالت خارج نیست؛ یا موضوعی است که تحت این عمومات یعنی موضوعات عامه و مطلقه موجود در کتاب و سنت و شرع داخل می‌شود یا موضوعی است که تحت این عمومات داخل نمی‌شود. اگر داخل آنها شد حکمش را از همین ادله عامه استنباط می‌کنیم و اگر داخل نشد نهایتاً متحیر می‌شویم و دست ما از اماره خاصه و اماره عامه کوتاه است و در این مرحله نوبت به مراجعه به اصول عملیه می‌رسد، چون وقتی دست ما از ادله خاصه کاشف از واقع و ادله عامه کاشف از واقع کوتاه شد، یک مکلف متحیری می‌شویم که در خصوص این موضوع نمی‌داند چه کند، نمی‌داند انجامش بدهد یا نه. در این شرایط به اصول عملیه مراجعه می‌کنیم. اصول عملیه یا در علم اصول و یا در علم قواعد فقه مطرح و بحث میشوند.

از همین جا اهمیت علم اصول و نقش آن در استنباط مشخص می‌شود. چون وقتی موضوع را شناختیم بدون اینکه با علم اصول آشنا باشیم، هیچ قدمی نمی‌توانیم در استنباط حکم آن برداریم. چرا که دلیل آن امر و یا نهی شارع و یا مشتق یا جملات ترکیبیه خاصه و یا عامه‌های شکل می‌دهد که در کتاب و سنت هستند. و باید دانست که مدلول الفاظ مفرده و جملات ترکیبیه در علم اصول فقه مشخص می‌شود. و همینطور حجیت طرقی که این الفاظ مفرده و جملات ترکیبیه را به ما رسانده است در علم اصول روشن می‌شود؛ بنابراین اگر کسی با مدالیل الفاظ مفرده، و مدالیل هیئات ترکیبیه و طرق معتبری که در جهت رسیدن این امور به ما دخیل هستند، آشنایی نداشته باشد، هیچ کاری در مقام استنباط نمی‌تواند بکند.

رهنامه: آیا نیاز به علم اصول در این حدی که اکنون تدریس می‌شود وجود دارد؟

مختلف این چنین تغییر کرده است. چنین مباحث اصولی در کتاب *الذریعه* سید مرتضی و نیز در کتاب *العده* شیخ طوسی با چنین مباحث اصولی در کتاب *علامه در مبادی* و محقق در *معارج* فرق دارد؛ ابواب هر یک از آنها مختلف و ترتیبی متفاوت دارد. در کتاب شیخ اعظم انصاری نیز چنین آنها متفاوت است. در عصر حاضر نیز مرحوم شهید صدر در ترتیب مباحث، چنین‌های جدیدی را مطرح کرده؛ یعنی سبک جدید ارایه کرده است. بنابراین ما همواره نیاز به نوآوری در اسلوب و سبک داریم.

دومین عنصر در نوآوری مربوط به نظریه‌پردازی است؛ یعنی ارایه نظریه‌هایی جدید مطابق با نیاز استنباط امروزی. این نوآوری به دو صورت است:

۱. نوآوری‌هایی که مربوط به مسائلی است که در گذشته مطرح بوده است. فقیه باید درباره آن مسائل نیز نظر داشته باشد، ولو دیگران نظر داده باشند. فقیه تا نظرات گذشتگان را تأیید نکند یا نظر جدیدی در خصوص آن مسئله مطرح نکند، قدرت استنباط نخواهد داشت.

۲. خلق موضوعات جدید و نظریه‌پردازی درباره آنها. بعضی‌ها خیال می‌کنند هر موضوعی که باید در علم اصول مورد بحث قرار گیرد، پیش‌تر گفته شده است و همه موضوعات مورد نیاز استنباط، بررسی شده است. در حالی که این طور نیست. امروزه بسیاری از مباحث اصولی هستند که در علم فقه کاربرد دارند، ولی در علم اصول به آنها پرداخته نشده است؛ مثل تنزیلیات شرعی که نقش مهمی در استنباط احکام فقهی در ابواب مختلف دارد و باید در علم اصول به عنوان یکی از مبانی استنباط در خصوص چستی تنزیل و گستره و شرایط آن بحث شود.

رهنامه: لطفاً برخی از مباحثی که در فقه کاربرد دارد، ولی علم اصول به آنها نپرداخته است را بیان کنید؟

استاد: برای نمونه به چند موضوع اشاره می‌کنم.

یکی از مباحثی که باید درباره چستی و حجیت آن در علم اصول بحث شود الحاقیات است. در فقه راجع به الحاق تبعیت فرزند از پدر و مادر در کفر و اسلام و یا الحاق نوافل به فرایض و یا الحاق الحائض بالجنب و امثال آن سخن رفته است. و اما اینکه الحاق چیست؟ آیا الحاق چیزی غیر از قیاس است؟ گستره و شرایطش کدام است؟ باید در علم اصول بررسی شود. هیچ کتابی نداریم که در خصوص الحاقیات بحث کرده باشد.

نمونه دیگر تنقیح مناط است که به طور گسترده در فقه مبنای استنباط قرار می‌گیرد. اما اینکه تنقیح مناط چیست؟ و آیا تنقیح مناط قیاس است یا دلیلی معتبر در مقابل قیاس است؟ در علم اصول باید بررسی شود.

نمونه سوم الغاء خصوصیت به عنوان یکی از راه‌های کشف حکم شرعی است. و اینکه الغاء خصوصیت چیست؟ شرایط الغاء خصوصیت کدام است؟ باید در اصول فقه دنبال شود.

یک نمونه دیگر مبحث علت و حکمت است. ما در کتابهای اصولی فصلی را نداریم که بحث اثباتی اثبات علت و حکمت و امتیاز آنها را مطرح کرده باشد. معنا و آثار علت و حکمت بودن یک امر مشخص و معلوم است، و اما اینکه این مطلب که در ذیل این روایت آمده است علت است یا حکمت و اینکه ملاک علت بودن و حکمت بودن چیست؟ کسی بحث نکرده است. این بحث باید در علم اصول مطرح شود. لذا در یک مورد می‌بینیم فقیه‌ی می‌گوید این علت است و چون علت است هم حدوثاً و هم بقائاً در حکم مؤثر است و از آن عموم استفاده می‌شود و فقیه بزرگوار دیگری همان امر را حکمت میدانند و از آن تعمیم استفاده نمی‌کند و آن را ملاک ثبوت و بقای حکم نمی‌دانند. و هیچ یک از آن دو

استاد: طلاب در مقاطع مختلف و پایه‌های متعدد این علم را تحصیل می‌کنند و به درس خارج که می‌رسند شاید حدود پانزده سال در علم اصول مشغول تحصیل هستند. بگذارید من سؤالات دیگری به سؤال شما اضافه کنم. آیا علم اصول متورم نشده است؟ آیا بسیاری از این مسائلی که در علم اصول مطرح می‌شود زائد نیستند؟ آیا تمام مسائلی که الان در علم اصول مطرح می‌شود در استنباط احکام مفید و موثر هستند؟

در پاسخ به این سؤالات عرض می‌کنیم: اگر کسی بخواهد فقیه بشود، طوری که احکام شرع را از طرق معتبره و از ادله معتبره استنباط کند، نیاز به فراگیری علم اصول به همین وسعتی که امروز رایج است دارد؛ چون کمتر مسئله‌ای از مسائل علم اصول است که دارای ثمره فقهی نباشد. بعضی اشتباه می‌کنند و خیال می‌کنند که منظور از ثمره این است که هر مسئله‌ای از مسائل علم اصول مستقیماً کبری برای استنباط حکم فقیه قرار بگیرد. به همین دلیل زمزمه وجود زوائد در علم اصول و اینکه بسیاری از مباحث آن کبری برای استنباط قرار نمی‌گیرند، به گوش می‌رسد. در حالی که مسئله اصولی یا مسئله‌ای است که نتیجه آن مستقیماً کبری برای استنباط حکم فقهی قرار می‌گیرد یا اینکه دخیل در نتیجه‌گیری یک مسئله اصولی دیگر است که آن مسئله کبری برای استنباط حکم فقهی قرار می‌گیرد.

مثلاً می‌گوییم امر ظهور در وجوب دارد. سپس در باب ظواهر می‌گوییم، ظاهر حجت است و نتیجه می‌گیریم این امر حجت است. وقتی گفتیم «اقیموا الصلوه» حجت است؛ می‌گوییم این عمل صلوه است، اقیموا الصلوه حجت بر وجوبش است پس واجب است در اینجا دلالت امر بر وجوب، مستقیماً و بدون واسطه در استنباط حکم نماز نقش آفرینی نکرد ولی با ضمیمه حجیت ظواهر توانست در استنباط حکم وجب برای نماز موثر واقع شود. از این نوع مسائل و مباحثی که مستقیماً خودشان کبری قرار نمی‌گیرند، بسیار داریم. عکس همین مسئله را می‌شود مطرح کرد و گفت حجیت ظواهر به تنهایی کبری برای استنباط احکام قرار نمی‌گیرد، ولی اگر مثل ظهور امر، به آن ضمیمه شود واسطه برای استنباط حکم فقهی قرار می‌گیرد.

لذا مسائل اصولی دو گونه هستند:

گونه اول مسائلی که نتیجه بحث از آنها مستقیماً کبری برای استنباط حکم فقهی قرار می‌گیرند.

گونه دوم مسائلی است که در نتیجه‌گیری یک مسئله اصولی دیگر نقش دارند و با ضمیمه به آن مسئله واسطه برای استنباط حکم فقهی قرار می‌گیرد. بنابراین قطعاً به علم اصول در همین حدی که الان مطرح است و بلکه فراتر از آن، نیاز داریم.

رهنامه: به نظر شما آیا علم اصول نیاز به بازبینی یا نوآوری دارد؟

استاد: پویایی هر علمی در گرو نوآوری آن علم است. اگر نوآوری صورت نگیرد و علم را کد بماند، آن تأثیری که باید بگذارد را نخواهد گذاشت. علم اصول هم از این قاعده مستثنا نیست. علم اصول نیاز به نوآوری دارد.

نوآوری در دو جهت صورت می‌گیرد:

۱. نوآوری در اسلوب و سبک.

۲. نوآوری در نظریه‌پردازی.

نوآوری در سبک به این معناست که چنین جدیدی در مباحث علم اصول داشته باشیم با این هدف که این چنین جدید کمک بیشتری به فراگیری علم اصول کند. اگر تاریخ علم اصول را مطالعه کنیم می‌بینیم که در اعصار

در خصوص دلیل علت شناختی و یا حکمت شناختی آن امر توضیح نمیدهند. لذا باید در علم اصول ممیز علت از حکمت مشخص شود تا روشن شود این شیء مؤلفه‌های علت بودن هست یا مولفه‌های حکمت بودن.

استقراء نیز از این دست مباحث است. بحث از استقراء همواره مطرح می‌شود، اما حقیقت استقراء چیست؟ استقراء حجت است یا خیر؟

در علم اصول از ظهورات الفاظ زیاد صحبت کرده‌ایم؛ و در فقه ظهور حال فعل، ظهور حال فاعل، ظهور حال شارع و ظهور حال عاقل، هر کدام جداگانه مورد استناد قرار می‌گیرد. اما اینکه ظهور حال فعل و فاعل و شارع و عاقل چیست؟ و دلیل حجیت این ظهورات چه چیزی است؟ باید در علم اصول بحث بشود. از احکام امتنانه بسیار استفاده می‌شود و می‌گویند این حکم امتنانی است. حکم امتنانی چیست؟ مؤلفه‌های اصلی حکم امتنانی چیست؟ از کجا تشخیص می‌دهیم این حکم امتنانی است یا غیر امتنانی؟ اینها باید در علم اصول بحث شود.

در فقه می‌گویند: این حکم عزیمت و این حکم رخصت است. و باید در علم اصول بررسی شود که عزیمت و رخصت چیست؟ و اصل در احکام عزیمت بودن یا رخصت بودن آنها است؟

یک نمونه دیگر مذاق شارع است. در موارد متعدد می‌گویند مذاق شارع و شریعت این است. حقیقت و گستره و شرایط مذاق شارع چیست؟ آن را از کجا کشف کنیم؟ اگر کشف کردیم، این کشف می‌تواند حجت باشد یا نه؟

چنان‌که مشاهده کردید تعداد زیادی از موضوعات هست که نیاز به بحث دارد و هنوز در علم اصول بحث نشده‌اند. مباحثی در علم اصول داریم و ناگفته‌هایی هست که باید محققین اصولی به آنها بپردازند و بحث کنند. با این حال چگونه ادعا می‌کنند که علم اصول متورم شده است؟

اگر مبانی علم اصول را آنگونه که باید و شاید شناختیم و در خصوص مسائل علم اصول صاحب نظر شدیم آن وقت مجتهد می‌شویم؛ یعنی کار آگاه در کارگاه استنباط احکام شرعی می‌شویم. علم اصول خیلی نقش عظیمی دارد، بنابراین متورم نشده است و اتفاقاً نیاز به دقت بیشتر هم دارد و باید بیشتر از اینها در آن کار بشود.

رهنامه: شما طرحی نو را در علم اصول دنبال می‌کنید، لطفاً این شیوه و چینش را توضیح دهید.

استاد: ما در مباحث خارج اصول از یک نوآوری در سبک برخوردار هستیم. ما مقاصد علم اصول را بعد از طرح مبادی و مقدمات به شیوه جدید و با ترتیبی نو چیدمان کرده‌ایم. بعد از طرح مبادی و مقدمات مورد نیاز، چند مقصد را در علم اصول گنجانده‌ایم.

مقصد اول بررسی مدلول الفاظ مفرد مستعمله در لسان شارع است؛ مثل امر، نهی، مشتق و غیره. مدلول اینها در شرع - یعنی در کتاب و سنت - چیست و بر چه چیزی دلالت می‌کنند؟

مقصد دوم را بررسی احوال همین مدالیل قرار داده‌ایم؛ مثلاً بحث از ملازمه بین وجوب شیء و وجوب مقدمه‌اش. این را در مقصد دوم مطرح کرده‌ایم، چون بعد از اینکه ثابت کردیم امر دلالت بر وجوب دارد، بحث می‌کنیم که آیا بین وجوب این شیء و وجوب مقدمه‌اش ملازمه است یا نیست. و این بحث در مرتب بعد از تعیین مدلول است، چون تا مدلول امر و دلالتش بر وجوب متعلق روشن نشود، این بحث قابل طرح نیست. و پس از تعیین مدلول امر بحث می‌کنیم آیا امر به شیء که دلالت بر وجوب دارد، اقتضای نهی از ضدش دارد یا نه. این بحث از احوال امر است.

مقصد سوم مدلول الفاظ ترکیبیه مستعمله در لسان شارع است. در این مقصد از مدلول جمله شرطیه، استثنائیه و وصفیه بحث می‌کنیم. یعنی بحث می‌کنیم که اینها آیا علاوه بر دلالت منطوقیه که از هیئت ترکیبی‌شان استفاده می‌شود، دلالت مفهومی دارند، یا خیر؟

همینطور در این مقصد به سؤالاتی مانند اینها پاسخ می‌دهیم: جمله عامه دلالت بر چه چیزی دارد؟ جمله خاصه دلالت بر چه چیزی دارد؟ جمله مطلقه دلالت بر چه چیزی دارد؟

بعد از اینکه مدلول این جملات ترکیبیه روشن شد، در مقصد چهارم احوال این مدالیل را بررسی می‌کنیم؛ برای مثال، آیا اجمال مخصوص سرایت به عام می‌کند یا نه. این بحث بعد از اینکه مدلول عام و خاص روشن شده باشد، مطرح می‌شود.

مقصد پنجم بررسی طرق وصول الفاظ مفرد و الفاظ ترکیبیه است. اوامر و نواهی و جملات ترکیبی از طرقی به ما رسیده است؛ آن طرق چیست؟ حجت هستند یا خیر؟

ما همچنین بحث قواعد اصول عملیه را در بحث قواعد فقهی بحث می‌کنیم و می‌گوییم عملاً مربوط به علم اصول نیست. این خلاصه چینی است که مطرح کردم که یک چینش جدید است. اکنون نیز مباحثات و کلاس‌های ما در مقصد چهارم ادامه دارد. یازده - دوازده سال است که این مباحث را با این ترتیب دنبال می‌کنیم و در هر مبحثی از این مباحث ثمرات فقهیان را بیان کردیم.

رهنامه: به نظر شما علم اصول رایج چه اشکالات و نواقصی دارد؟

استاد: یکی از نواقص مباحث اصولی رایج این است که در جهت ثبت و چینش مباحث از دو چیز غفلت شده است:

۱. تاریخ مسائل بررسی نمی‌شود؛ یعنی به این توجه نمی‌شود که این مسئله و این مبحث از کجا و به چه کیفیتی آغاز شد و الان به چه کیفیتی مطرح می‌شود. گاهی اتفاق افتاده است که یک مسئله‌ای را شیخ طوسی در *الغده* مطرح می‌کند که شبیه به مسئله‌ای است که الان در کفایه مطرح می‌شود؛ حال آنکه آن مسئله در ظاهر شبیه این مسئله است و در باطن متفاوت است. دلیلش این است که سیر بحث تکامل پیدا کرده است. بررسی سیر تکاملی مسئله نقش مهمی در تعیین محل نزاع مسئله دارد که از آن غفلت می‌شود. کمتر کتابی اصولی را پیدا می‌کنید که در اول هر مسئله اشاره‌ای به سیر تاریخی بحث نکند. همچنین در بحث‌ها و کلاس‌های خارج اصول متأسفانه این بحث‌ها مطرح نمی‌شود.

۲. تطبیق در فقه. گاهی درباره یک مسئله اصولی چند ماه بحث صورت می‌گیرد، اقوال و آراء و انظار گوناگون بررسی می‌شوند و استاد به نتیجه‌های بسیار خوبی می‌رسد و بحث و گفت‌وگو تمام می‌شود؛ اما سؤالی که در ذهن طلبه باقی می‌ماند این است که این اختلاف انظار و اقوال در کجای فقه متمرکز است. گاهی بحث آنقدر طولانی می‌شود که طلبه خسته می‌شود. اگر ما ثمرات فقهی این اختلاف انظار را مطرح کنیم، خستگی از تن طلبه خارج می‌شود؛ یعنی می‌فهمد در کجاها این اختلاف انظار کاربرد دارد.

بنابراین دو چیز در بحث سبک و چینش مباحث مورد غفلت قرار گرفته است:

۱. بررسی تاریخ مباحث

۲. ثمرات فقهی و علمی و کاربردی مباحث.